شماره ۱
نشریه ی کارگر سوسیالیست

نشريه‌ي كارگر سوسياليست
شماره: يك
انتشار: كانون سوسياليست‌هاي كارگري
تاريخ: هفدهم، ديماه، هزار و سيصد و نود

Web:Www.socialistworkers.blogspot.com
Email:kargar.socialist@gmail.com

فهرست:

سوسیالیسم کارگری و تشکلهای توده ای ـــ صفحه۳

تدوین و تصویب قانون کار انقلابی با حضور فعال طبقه کارگر امکانپذیر است! ـــ صفحه۷

از لنين تا چه گوارا به روايت شادي صدر ـــ صفحه۱۳

رهنمود ثقفی به کارگران اعتصابی ماهشهر ـــ صفحه۱۶

ديكتاتوري بانك‌ها ـــ صفحه۲۱

دو جبهه موازی علیه کارگران ـــ صفحه۲۸

همه جا ردپای سلاح های آلمانی ـــ صفحه۳۱

ناصر سرخي، يك كارگر رزمنده و كمونيست در بند ـــ صفحه۳۳

دومین کنفرانس جهانی "لیبر استارت" و اهداف پیش رو ! ـــ صفحه۳۸

کشتار کارگران ذوب مس خاتون آباد بی جواب نخواهد ماند! ـــ صفحه٤۲

سوسیالیسم کارگری و تشکلهای توده ای

بهزاد بار خدایی

تشکلها بنا به ضرورت برای متحقق نمودن خواسته های توده ها در بطن جنبشهای اجتماعی برعلیه طبقه حاکمه شکل گرفته اند و میگیرند. در چند سال گذشته بحثهای زیادی حول ایجاد تشکل صورت گرفته است و امروز از طرف، تمامی گرایشات موجود جنبش کارگری و چپ این ضرورت حاصل شده است که بدون تشکل نمیتوان به مبارزه جدی و موثر در مقابل طبقه حاکمه برخاست. این خود پیشروی ای ارزنده، اما ناکافی است. این به این معنی نیست که توانسته ایم به تشکلهای مورد نیاز و یا حد مناسبی از تشکل یابی دست یافته باشیم، بلکه از طرح بحث فراتر رفته ایم و در مرحله ایجاد هر چه بیشتر تشکلهای کارگری، دانشجویی و زنان قرار داریم. ایجاد تشکل یک فرم و یک قاعده از قبل تعیین شده ای، ندارد، تشکل یابی می تواند ایجاد یک هسته، حوزه، کانون، کمیته، سندیکا، شورا و ... یک موضوع و یا چند خواست را در برگیرد و در مسیر خود به جمعهای بزرگتر و یا خواسته های بیشتری دست یابد.

در آمارهای مختلفی که دربخشی از کشورهای غربی میتوان مشاهده کرد، هر فرد در حد نصاب عضو ۴ تا ۵ تشکل مختلف است که شامل تشکلهای سیاسی، فرهنگی ، اجتماعی و ... مي باشد. این خود نمایانگر حدی از پیشروی در زمینه سازمانیابی و تحزب است. محتوا و یا مطالبات این جریانها، انقلابی بودن و یا نبودنشان بحث اینجای ما نیست، بلکه نیاز برای پیشبرد امرمشترک، فرد را به سازمانیانی به شکل جمعی سوق داده و پیشبرد خواسته های معین آنها را به دور هم گرد آورده است تا بتوان مصمم تر به سراغ کسب خواسته ها و مطالبات رفت.

تا آنجا که به نهادهای توده ای و مردمی در سطوح اجتماعی برمیگردد شکلهای متنوعی را میتوان سراغ گرفت، اما مهمترین نکته روابط و شکل پیشبرد فعالیت تشکلهای توده ای است، این تشکلها خواسته ی مشترک جمع حاضر در تشکل را هدف دارد و با حضور مستقیم افراد متشکل در مباحث و حق برابر هر فرد برای اظهار نظر، حق رای دادن و کاندید شدن است و از طریق انتخابات، هماهنگ کنندگانی انتخاب و نمایندگی می‌شود، این جمعها انتخاب مستقیم و حسابرسی مستقیم را دارند و نمایندگان خود را هر زمان که اراده کنند، عزل می نمایند. بهترین شکل پیشبرد فعالیت، حضور مستقیم اعضا در تصمیمات است و مجری فعالیتها اعضا و یا درستتر گفته شود اعضای داوطلب هستند. اعضا هم تصمیم گیرندگان اند و هم مجریان و هماهنگ کنندگانی که با توجه به تصمیمات جمع، امر هماهنگی و ارتباطی را پیش می‌برند و نه هیچ چیز دیگر، نه حق ویژه ای دارند و نه جایگاه بالاتری. درتشکهای توده ای فرهنگ پذیریش تنوع نظرات ضروری است و باید بتوان با شور و مشورت برای هدفی که در مقابل گذاشته شده است، گام برداشت. پذیرش افراد و یا جلب بیشتر افراد با توجه به اهداف جمع صورت می‌گیرد نه معیار دیگری. طبیعتاً در حاشیه این گردهمایی ها و جمعها مباحث ومسائل متنوعی بحث و گفتگو می شود و ارتقاء جمع در مورد مسائل متنوع، حضور هر چه بیشتر فعالین دل سوز را می‌طلبد. حضور فعال در این تشکلهای توده ای، دستیابی به اهداف و مطالبات جمع و در ادامه تامین ارتباط منظم تر با تشکلهای مشابه، ایجاد تشکلهای مشابه بیشتر و نیز همیاری با دیگر تشکلهایی که برای امر اجتماعی وسیاسی دیگری مشغولند، امر حیاتی است.

تشکلی که نتواند کارگران را برای بیان خواستهای خود و پیشروی در جهت کسب آنها بشکلی اساساً علنی جمع کند، و ابزار سازماندهی برای این امر را نداشته باشد، تشکل توده ای نبوده و خاصیتی برای کارگران ندارد. تشکل طبقاتی و توده ای بدون ظرفی که بتواند محل بیان، تصمیم گیری و محمل عمل مستقیم آنان باشد غیر قابل تصور است.

سوسیالیستهای کارگری ضروری است که با درک روشنی از تشکل یابی در ایجاد جمعها و گروههایی بکوشند که مسائل و موضوعات مختلف اجتماعی و فرهنگی، سیاسی و صنفی را در دستور کار خود قرار میدهند و از این طریق سازمانیابی

هر چه بیشتر توده ها را تسهیل نمایند.
متشکل شدن یکی از اصلی ترین اهداف جنبش کارگری در این مقطع است و این مسئله برهر فعال کارگری بی غرضی مبرهن است. اما چگونگی متشکل شدن کارگران نیز موضوع با اهمیتی است که در هر مقطع زمانی برای فعالین جنبش کارگری مطرح است. طبیعتاً در شرایط انقلاب ، سرکوب و خفقان و سطوح مختلف مبارزه طبقاتی و موقعیت جنبش کارگری و دشمنان آن، نوع متشکل شدن متفاوت خواهد بود و البته در بسیاری از مقاطع نیز چند نوع سازماندهی و متشکل شدن نه تنها تناقضی با منافع جنبش ندارد، بلکه در راستای آن قرار می گیرد.

رساندن به حل این معضلات و مشکلات از جمله نیازهای اولیه و گامهای پایه ای است که برای مقابله با این مشقات باید برداشته شود. در هر محل و مکانی، در هر کارخانه ، کارگاه و محل کاری زمینه متشکل شدن بر سر مسائل متنوع حاضرین آن محل موجود است و این کمک خواهد نمود تا حول آن جمع مورد نیاز این تشکل را ایجاد نمود.
ایجاد تشکلهای توده ای و اجتماعی در گرو در گیر کردن توده ها به مسائل و موضوعات و ایجاد فضایی از همیاری و متحد شدن برای خواسته ها و مطالبات مشترک است. هر جمعی اهداف و مطالباتی در دستور دارد، در جایی توده های مردم برای مبارزه بر علیه گرانی

متشکل نمودن توده ها، بویژه توده های کارگر وظیفه مهمی را بردوش دارند، ایجاد تشکلهای توده ای کاری عملی است، که ضروری بوده و باید بی وقفه ادامه یافته و فعال‌تربه پیش برده شود. تشکلهای توده ای کارگری، یک رکن اساسی مبارزه طبقاتی کارگران است، پیشروی و پیروزی در این مبارزه بدون پیدایش و تقویت این تشکلها واتحاد وسیع توده های طبقه کارگر از طریق آنها ، مقدور نیست؛ طبقه کارگر ایران تاریخاً به علت فضای استبدادی، سرکوب و اختناق حاکم بر جامعه از ایجاد تشکلهای توده ای-علنی محروم بوده و هرگاه نیز که بر مشکلات پیش روی خویش در مسیر ایجاد تشکل های توده-علنی خود فائق آمده

بنا بر این بررسی شرایط، سطح مبارزه طبقاتی و ویژگی های جامعه ما در این مقطع زمانی و در این رابطه، اجتناب ناپذیر است.
برای ایجاد هر تشکل توده ای، طبیعتاً نیاز به زمینه عملی و واقعی موجود می باشد. اما تا آنجا که به جامعه ای مانند ایران برمی گردد، انبوهی از مسائل و مشکلات، موضوعات و خواسته ها موجود است و برای هر فعال کارگری و اجتماعی حجم وسیعی از کار و فعالیت را پیش رو می گذارد. با وجود معضلات و مشکلات فراوان اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و... که توده عظیمی از جامعه با آن دست به گریبانند برقرار کردن یک ارتباط ارگانیک بین این توده ها برای یاری

آب و برق گرد آمده اند و درجایی دیگر برای حقوق معوقه و یا ستمی که از معضلات فرهنگی و خانواده ویا دنیای مرد سالاری گرفته و یا جوانانی که از سر فقر و بیکاری درگرداب اعتیاد و روسپیگری اسیراند و...
این توده های معترض در اشکال متفاوت درعمل ومبارزه و بر مبنای نیازهای مشترکشان به هم نزدیکترمی‌شوند. به هم می‌پیوندند و جمع های خود را وسیع تر و قوی تر می‌نمایند، و به هنگام طی مسیر نیز، جمعهای توده ای همگام، بر علیه، و به قصد درهم کوبیدن دستگاه حاکمه، جنبش عظیمی به میدان می آید.
سوسیالیستهای کارگری در ایجاد و

به توسط دستگاههای سرکوب بورژوازی و از طرف دیگر تأثیرات نفوذ گرایشات راست و امپریالیستی موجود در جنبش با بن بست ها و سدود نوینی رو به رو گشته است. طبقه کارگر ایران برای دخالت موثر در تحولات سیاسی- اجتماعی و ایفای نقش تاریخی خود همواره تلاش نموده از طریق مبارزه طبقاتی برعلیه بورژوازی بر این ضعف فائق آید؛ تمایل به سازمانیابی و متشکل شدن، یک خواست و گرایش فراگیر در میان توده های کارگر است و مبارزه برای ایجاد این تشکلها خود یک وجه دائمی جنبش کارگری در دوره اخیر بوده است. جمهوری اسلامی مداوماً این مبارزات را سرکوب کرده و

سازمانهای توده ای مستقل کارگران را که در جریان انقلاب و در سالهای پس از آن شکل گرفتند، مورد هجوم قرار داده و متلاشی کرده است. لذا تشکلهای توده ای کارگری باید بتوانند قابلیت بسیج توده ای کارگران در هر شرایطی را داشته باشند. فعالین و سوسیالیستهای کارگری ضروری است که با توجه به شرایط، تلفیقی از کارعلنی و مخفی را در دستور کار خود قرار داده تا پیشبرد ادامه کاری این تشکلها تضمین گردد.

در خیلی مواقع صحبت از این است که ما نظرات مختلف داریم و خواسته های مختلفی برایمان اولویت دارد، این درست است و غیراز این هم نمی‌تواند باشد، اما تنوع نظرات به معنای دوری و پرهیز از همکاری برای امر معینی نیست، اگر قرار است اعتصاب علیه صاحبان سرمایه و دولت حامیشان برای گرفتن مثلاً حقوق عقب افتاده، یا عدم ایمنی محیطهای کار و ... صورت گیرد، کسی قرار نیست جواز ایدئولوژیکی را به دیگری نشان دهد و یا نظرات سازمان و گروه خود را پایه حرکت همکاری قرار دهد، تا بتواند در کنار دیگران برای این حق و حقوق به ایستد. باید بتوان همه کسانی که در این امر سهیم‌اند و این مشقات بر آنها وارد است را گرد هم آورد و تشویق برای پیوستن به حرکت مربوطه نمود. اگر نظر و ایده ها قرار باشد در این چنین حرکتهایی پلاتفرم گردآمدن و یا اتحاد جمعها با بحث و جمع جبری و یا معاملات سیاسی و پلاتفرمی باشد، این دیگر کار جمعی و توده ای نیست، این جمع سران سازمانها و احزاب هستند که در معامله سیاسی به توافقات مشترک رسیده اند ، ما به فعالیت دیپلماتیک سازمانها و احزاب نیاز نداریم، فعالیت ما در گرو درگیر کردن توده های کارگر و زحمتکش و گردآوردن آنها در حول نیازها و خواسته های عینی و روزمره و واقعی است. این حرکتها هر چه مشخص‌تر و علنی‌تر باشند، ایجاد اعتماد و نزدیکی و آشنایی بیشتر بین توده‌هاي کارگر را بهمراه خواهد داشت که لازمه هر حرکت، هر اعتصاب و هر مبارزه ای است، منافع خرد نظری و سازمانی را در نظر گرفتن، شرط و شروط گذاشتن، خطی برخورد کردن و از منافع سازمانی حرکت کردن، از عوامل باز دارنده برای همکاری بین توده های طبقه‌ی کارگر وگرد آمدن برای خواسته ها ومطالبات معین و درگیر کردن کل کارگران کارگاه و کارخانه علیه کارفرمایان و صاحبان سرمایه است.

مثلاً درجریان یک اعتراض کارگری برای پرداخت دستمزدی که چند ماه عقب افتاده است، نمی توان وارد مبارزه شد و بدون توجه به مطالبه عنوان شده این را با کارگران مطرح کرد که دستمزد کمتر و بیشتر درد شما را دوا نمی کند و اساساً مبارزه اقتصادی شما و تشکلهایی که دراین راستا ایجاد شده اند بی فایده است. این نوع برخورد برخوردی روشنفکرانه و خارج از گود مبارزه طبقاتی می‌باشد. واضح است که این نوع برخورد منطبق با واقعیات نیست و نمی تواند با این مبارزه ارتباط بر قرار نماید. بنابراین اگر بدون غرض بپذیریم که حرکت از سطح مبارزه کارگران امری ضروری است و ما باید تلاش نماییم که این مبارزه را در هر گام ارتقاء داده و به متشکل شدن آن کمک نماییم در نتیجه قبل از هر چیز باید واقع گرا باشیم. حال که موضوع بر سر متشکل شدن کارگران در این روند و شرایط می شود ، طبیعتاً باید ظرفهایی را متناسب با سطح مبارزه آنها پیشنهاد داد که توانایی تأمین منافع شرایط روز طبقه‌ی کارگر را دارا باشد. نمی توان به دلخواه وهرآنچه را که ایده آل ماست برای آنها تجویز نماییم، هر ظرف و تشکلی در بر گیرنده و پیش برنده شکلی از مبارزه طبقاتی بوده و هم دم باید آنرا به خاطر سپرده و براساس ضرورت و شرایط روز ایجاد تشکل حرکت نمائیم.

اگر قرار است که فعالیت اجتماعی و توده ای کنیم، باید راهکارها و موانع را شناخته و با اتکاء بر خواسته ها و مطالبات واقعی، توده کارگر و زحمتکش را بسیج کرد. گردآمدنها ممکن است به تشکل و سازمانیابی پایه داری نرسد، ولی زمینه هایی برای طرح این ضرورت و بحث و اقناع کردن ایجاد خواهد نمود ودر ادامه میتواند به حرکت بزرگتری منجرگردد.

واقعیت این است که در مقابل جنبش بورژوازی باید جنبش کارگری را به میدان مبارزه آورد. این مبارزه کار این سازمان و یا آن حزب نیست. ماجرا این است که در تشکلهای توده ای کارگران حول ابتدایی ترین مطالباتشان گرد می آیند، این تشکلها طیف وسیعی از کارگران را در بر می گیرد. اینها شامل کارگرانی می تواند باشد که به بورژوازی توهم دارند و ندارند. کارگرانی که مذهبی و غیر مذهبی اند. کارگرانی که منفعل و اکتیوند. کارگرانی که آغشته به گرایشات رفرمیستی هستند و یا رادیکال هستند و ... این کارگران برای افزایش دستمزد، امنیت شغلی، پرداخت به موقع دستمزدها وعلیه قراردادهای موقت وعدم ایمنی محیط کار... متشکل شده اند و در واقع چنین تشکلی مبارزه خود بخودی کارگران را سازمان می دهد. این نوع مبارزه کارگران بسیار با ارزش است چون نسبت به مبارزه ای خودبه‌خودی غیر متشکل یک گام بزرگ به جلو است. وقتی کارگران متشکل شوند در سطح بالاتری از مبارزه قرار خواهند گرفت و ما همه بخوبی می دانیم که کارگر بدون تشکل ضعیف است. بنابر این در تشکلی که همه کارگران حول مطالبات اقتصادی به روز خود بسیج می شوند قرار نیست همه کاملاً آگاهانه و سیاسی حرف بزنند و حزبی باشند. اگر همه این کارگران چنین بودند که دیگربه تشکل توده ای نیازی نبود. در آنصورت آنها در حزب خود متشکل می شدند و برای بدست گرفتن قدرت سیاسی بحث می کردند. این کارگران با وجود هزار و یک توهم به بورژوازی نیز در شرایطی که متشکل می شوند، گام

بزرگی به جلو برداشته اند و زمینه بیشتر و مساعد تری برای مبارزه آنها ایجاد می گردد. بنا بر این قرار نیست همه این کارگران هر چه می گویند لزوماً درست و مبتنی بر درك عمیق از آگاهی طبقاتی باشد، برای مثال کارگران ممکن است به هزار و یک نوع از فرهنگ سرمایه داری تاثیر بگیرند و نظریات غلطی ارائه دهند، اما همه اینها نه تناقضی با متشکل شدن آنها دارد و نه ممکن است که تا زمانی که همه کارگران به آگاهی کامل طبقاتی برسند به انتظار نشست.

تشکل یابی کارگران باید در سطوح مختلف صورت بگیرد و جنبش کارگری ضروری است که به اشکال گوناگون از جمله نهادها، کانونها و کمیته ها و.....امکان بروز یابد، این ارگانهای کارگری در طی یک مبارزه سیاسی و طبقاتی فعال در یک ارتباط نزدیک با هم قرار گرفته و زمینه را برای سازمانیابی طبقه کارگر درعالی ترین شکلش فراهم میسازند. عالی ترین سازمان طبقاتی کارگران حزب است که توسط فعالین کارگری و سوسیالیست ایجاد شده و میتواند با سیاستها و استراتژی خود جامعه را بسمت اقناع و تغییر سوق دهد و طبقه کارگر را در یک مبارزه گسترده و همه جانبه در مقابل بورژوازی تا درهم شکستن مناسبات سرمایه داری بسیج نماید.

اما در این بین نیز بخشی از چپ غیر کارگری حزب را نقطه مقابل جنبش قرار می دهند غافل از اینکه مبارزه اقتصادی- سیاسی کارگران در سطح جنبشی زمینه های قدرتمندی به صورت بالفعل، برای متشکل شدن کارگران در حزب آتی‌شان را فراهم می آورد. این چپ ناتوانی درک خود ازمارکسیسم و مبارزات درخشان بلشویکها در انقلاب اکتبر را نمایان میسازند. آنها تا آن حدی دردنیای بسته مکتبی خود غرق‌اند که فقط مشکل را نبود حزب پنداشته و اینگونه می‌نگرند که ایجاد چیزی فقط به نام حزب و آن هم تنها در پایه تئوریك و نه بر اساس روش وحدت‌مند ساختار و سیاست قدرتمند تمام موانع را از پیش روی جنبش برخواهد داشت اما تاریخاً این امر به ما اثبات گردیده که ایجاد چنین احزابی که عموماً از بالا و توسط چند روشنفکر سیاسی-طبقاتی مسلك در دوران افول و قرار گرفتن شان در بن بست سیاسی و متعاقباً تشکیلاتی فراهم می آید در آینده نه کمکی به جنبش کارگری که حتی گاهاً به عنوان موانع ذهنی و عینی نیز در برابر پیشرفت طبقه کارگر بروز می یابد، آنها دیگر تا آن حد پیش میروند که حتي و مبارزات مردمي و جنبش توده ای حول مسائل مختلف را تخطئه کرده و به تمسخر گرفته و یا مبارزه برای آزادی کارگران زندانی و یا دفاع و همبستگی با مبارزات کارگری را غیر کارگری نامیده و باور آنرا ترویج نموده! و تحرکاتي این چنیني را غیر حزبی دانسته و فعالیتی که به سازمان و جریان آنها ربطی نداشته باشد و یا در آن نقش و نفوذی ندارند و یا در تشکیلش سهمی نداشته باشند، آنرا جزء نیروهای بازدارنده معرفی نموده و همان درک غیر کارگری که هر که با من نیست علیه من است را در برابر حرکت توده ای طبقه کارگر طرح می نماید، چرا که با باوری روشنفکرانه و بر اساس تئوری های انتزاعی و وارونه، خود را جانشین کلیت طبقه معرفی نموده و بر این اساس در نزد ایشان آنچه که در نفع ایشان و سازمان مطبوعشان است منافع کلیت طبقه کارگر بوده و آنچه که بر ضد ایشان بوده و یا نفعي برای ایشان نداشته باشد سیاستی ضد کارگری و در تضاد با تئوری حفظ منافع کلیت طبقه کارگر است.

با این ذهنیت که حزب مفید بوده و ضروری، نمی‌توان حزب کارگران را ایجاد نمود. در این مسیر فعالین باید براساس واقعیات جاری مبارزه ی طبقاتی حرکت نموده، و با اذعان این نکته که تشکیل حزب ، یك شبِ و خلق الساعه نمی تواند جامه ی عمل بپوشد، بلکه روند و دوران مبارزات باید با ایجاد ارتباط حلقه های متشکل پیش برده تا بتوان به درجه بالاتری از تشکل یابی و سازماندهی دست یافت. یکی از پیش شرط های مهم و کلیدی ایجاد حزب طبقه ی کارگر بر همین اساس مي‌باشد و صرف حضورجمعی از فعالین کارگری و سوسیالیست لازم، اما کافی نیست ولي بحث حزب و ایجاد حزب امری است مهم، که جنبش کارگری و سوسیالیستی می بایست فعالانه در این بحث شرکت نموده تا بتوان ملزومات لازم برای ایجاد حزب را فراهم آورد.

اما برای سوسیالیستهای کارگری حزب و جنبش در مقابل هم نیستند بلکه لازم و ملزومند و بدون یکی، آن دیگری ناقص است.

حزب کارگران سوسیالسیت اگر نتواند به صورت فراگیر پا در جامعه و تاثیر بر آن داشته باشد، نمیتواند گام موثری برداشته و نقش مهمی برای مقابله با نظام حاکم و این سیستم بردگی مدرن داشته باشد. این مبارزه، یک جنبش حاضر درعرصه مبارزه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را نیاز دارد تا بتواند به هدف خود و ایجاد جامعه ای دست یابد که همگی شهروندان تصمیم گیرندگان، مجریان جامعه و نیزبرخوردار از تمامی امکانات آن باشند.

***

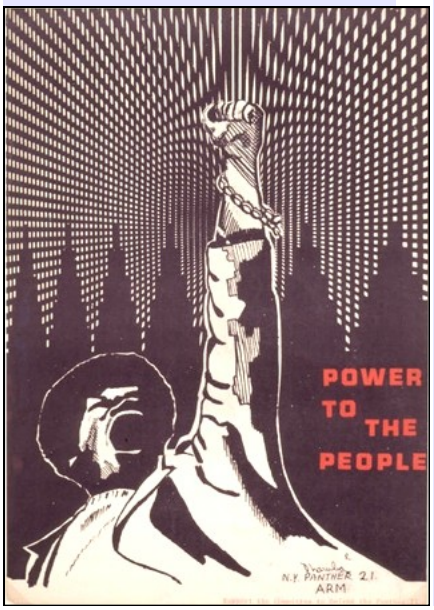

تدوین و تصویب قانون کار انقلابی با حضور فعال طبقه کارگر امکانپذیر است!

شهرام یوسفی

مدتها است تغییر قانون کار بر سر زبانها است و خبرهای گوناگونی در این مورد در سطح جنبش کارگری و جامعه منعکس شده است. سر انجام پیش نویس اصلاحیه قانون کار ابتدا به صورت خصوصی برای عده ای از اعضای شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر ارسال شد تا از این ارگانهای ضد کارگری نظر خواهی شود. و برای ارائه متن نهایی به مجلس جهت تصویب دو ماه مهلت داده شد. اما این پیش نویس به قدری ارتجاعی است که حتی با اعتراض بخشی از این تشکلهای دست ساخته دولت و کارفرما مانند شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر روبرو شده است. در این پیش نویس بندی اضافه خواهد شد در جهت جایگزین کردن کمیته های انضباطی و دادگاه کار و حذف ارگانهای ضد کارگری شوراهای اسلامی. در جریان این اعتراضات، پیش نویس اصلاحیه در سطح وسیع تری پخش شد و بخشی از تشکل های مستقل کارگری و طبقه کارگر از جمله ۵۰ هزار از کارگران مجتمع های صنعتی ایران خودرو و شرکت های تابع طی نامه ی تهدید آمیزی مخالفت خود را اعلام کردند در اثر این اعتراضات و عکس العملها مهلت ارائه ی آن به مجلس تمدید شد.

روشن است، این قانون و اصلاحیه هایش مورد اعتراض طبقه کارگر و فعالین اش قرار می گیرد. زیرا اگر تصویب و اجرا شود ضربات جبران ناپذیر تري به طبقه کارگر وارد خواهد آورد اما اساس بحث بر می گردد به اینکه خود کلیت قانون کار ارتجاعی و ضد کارگری است و مبارزه جدی سیاسی - طبقاتی را می طلبد. این هم واضح است که ماهیت و محتوای هر قانونی در جامعه طبقاتی بسته به توازون نیرو و سطح مبارزه طبقاتی کارگران در شرایط مشخص جامعه دارد که در زمان تصویب می تواند فرض گرفته شود. در طول سه دهه حکومت ننگین سرمایه اسلامی این قانون در کلیتش در جهت منافع سرمایه داران عمل نموده تا به امروز کارگران در تدوین این قانون و حتی وارد کردن اصلاحیه و تغییر دادن آن نقش آنچنانی نداشته اند. کارگران با انتشار اولین پیش نویس قانون کار در سال ٦١ به مخالفت و اعتراض بر علیه آن برخواستند و در طول این سالها هر بار این قانون دستخوش تغییرات و اصلاحیه هایی شده با اعتراض جدی کارگران روبرو شده است، به همین دلیل رژیم مجبور به پس گرفتن پیش نویسهای خود بوده است. کشمکش در مورد قانون کار از جانب کارگران همیشه ادامه داشته و کارگران هیچگاه به قانون کار ضد کارگری جمهوری اسلامی سرمایه توهم نداشته و آن را مورد تائید قرار نداده اند. کارگران در تدوین این قانون و حتی وارد کردن اصلاحیه و تغییر دادن آن تا به امروز نقش آنچنانی نداشته اند. و نماینده کارگران، ناظر بر انجام این کار نبوده و نیستند. و هیچ نقشی در تصویب این قوانین را دارا نمی باشند.

برای بررسی این قانون کار ارتجاعی و مبارزات کارگری بر علیه آن در طول این سالها لازم است مروری به گذشته تا حال داشت. کارگران از همان اواخر دوران شاه و بخصو ص از ماههای دی و بهمن سال ۵۷ همراه با اعتصاب و اعتراضاتشان همیشه خواستار لغو قانون کار شاهنشاهی و تدوین یک قانون کار انقلابی با مشارکت و نظارت خود کارگران بوده اند و برای این خواست بعد از قیام نیز به مبارزه ادامه داده اند. اما رژیم اسلامی تحت بهانه های مختلف به خواست کارگران توجهی نکرد و تقریباً هیچ تغییر ماهوی در قانون کار شاهنشاهی بعمل نیاورد، به جز یک اصل که اصل ۳۳ قانون کار زمان شاه بود که به کار فرما اجازه اخراج کارگر را داده بود، که این با مبارزه کارگران بر رژیم تحمیل شد. اتفاقا همین اصل است که امروز تغییر را از جانب سرمایه داران و دولت شان ایجاب کرده است. با روی کار آمدن جمهوری اسلامی که وظیفهٔ سرکوب انقلاب و باز پس گیری دستاوردهای قیام را در دستور داشت، نبرد کارگران و حکومت تازه بدوران رسیده بورژوازی، از همان روزهای نخست شروع شد و ابعاد بسیار وسیعی یافت. اولین گلوله هایی که رژیم اسلامی شلیک کرد، سینهٔ کارگران بیکار که جنبش وسیعی را بر پا کرده بودند آماج قرار داد. شوراهای کارگری که از دل اعتصابات و بعد از قیام شکل گرفته بودند، در راس یک مبارزه مملو از شور و شوق و عمیقاً انقلابی برای تحقق خواسته های طبقه کارگر وحفاظت از دستاوردهای قیام قرار گرفتند. در طول سال ۵۷ تا ٦٠ که شوراهای کارگری شکل گرفتند، مملو از غنی ترین تجارب انقلابی کارگران و دخالت میلیونی مستقیم آنها در سرنوشت جامعه بود که مهر خود را بر شعور و آگاهی کل طبقه

کارگر کوبیده است. در سال ٦٠، سالی که جمهوری اسلامی با یک کشتار و قتل عام وسیع شوراهای کارگری و نیروهای سیاسی را درهم کوبید و اختناق بی مانندی را برقرار کرد.
بعد از انقلاب در دوره هایی که کارگران شوراهای کارگری پر قدرتی داشتند، در بسیاری از کارخانجات و مراکز صنعتی بزرگ کارگران خود بر کنترل کارخانه نظارت داشتند و در رابطه با مسائل صنفی خود مستقلاً تصمیم می گرفتند و آن را اجرا می نمودند. بعنوان مثال شوراهای کارگری بسیاری از کارخانجات قانون ٤٠ ساعت کار در هفته را تصویب کرده بودند، تا مقطع خرداد ١٣٦٠ هنوز کارخانه های زیادی وجود داشتند که بنا به تصمیم کارگران پنجشنبه و جمعه تعطیل بودند و ٤٠ ساعت کار میکردند و در بعضی کارخانجات مهم و مراکز صنایع بزرگ رژیم عاقبت در اواخر ١٣٦٠ توانست به زور سر نیزه و سرکوب، دستگیری و اخراج ٤٠ ساعت کار در هفته را ملغی نمایند پنجشنبه ها هم کارگران را به سر کار بفرستند. دلیلی که باعث شد کنترل کارخانجات و دست آوردهای شوراهای کارگری مورد تهاجم قرار گیرد و پس گرفته شود این بود که این قدرت، فقط در محدودهٔ کارخانجات بود سراسری و متحد نبود وفاقد رهبری واحدی بود. این عدم متشکل بودن سراسری در سطح طبقه کارگر، کارگران را از طرح یک قانون کار انقلابی و تحمیل نمودن آن به رژیم باز داشت. رژیم اسلامی سرمایه که موفق شد با اخراج و دستگیری تدریجی رهبران کارگری، گام به گام شوراها و جنبش کارگری را به عقب براند. پس گرفتن دستاوردهای انقلابی طبقه کارگر توسط بورژوازی سبب پیشرویهای ارتجاعی طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه شد و با قانونیت دادن به لایحه ارتجاعی قانون کار آن را تصویب و تثبیت نمود. از آن تاریخ به بعد هر چند سال یکبار با تغییر دادن بندهایی از این قانون و وارد کردن اصلاحیه هایی دست کارفرماها و دولت را در استثمار و بی حقوقی هر چه بیشتر کارگران باز می گذارد. مبارزه کارگران به شکل اعتراض و اعتصاب بر علیه این قوانین انجام گرفته است. قانون کار جمهوری اسلامی فاقد اعتبار است به این دلیل که آزادی تشکل و اعتصاب را برای کارگران برسمیت نمی شناسد. و همچنین مسئله مهم دیگر دستمزد و چگونگی تعیین و تصویب آن است که در قانون کار به آن اشاره ای نمیشود.
از طرف دیگر طبقه کارگر ایران به دلیل محروم بودن از تشکلهای توده ای و طبقاتی خود نمی تواند بطور

سراسری و با مبارزه ای متشکل و متحد این قانون و قانونگذاران آن را به زیر بکشد و مبارزه بر علیه این قانون کار ارتجاعی فقط در بخشی از طبقه کارگر معنی پیدا نموده و تا کنون نتوانسته نمادی سراسری داشته باشد.
رژیم سرمایه اسلامی با ایجاد شوراهای اسلامی فرمایشی و خانه کارگر در تقابل با شوراهای واقعی کارگری دست به سرکوب وسیعی زد. و از این نهادهای ضد کارگری برای به کنترل در آوردن کارگران و استثمار و اخراج آنها استفاده نموده و دست کارفرماها را برای اجرای قوانینی که حتی یک بند آن هم به نفع کارگر نمی باشد باز گذاشته است. این قانون در دوره های مختلف ریاست جمهوری های جمهوری اسلامی بنا به سیاستی که در تقابل با سرمایه داخلی و جهانی اتخاذ نموده اند دستخوش تغییراتی شده است. اعمال هر کدام از این سیاستها در جهت منافع سرمایه گام برداشته و فلاکت و سیه روزی بیشتری برای کارگران را بدنبال داشته است.
تعدیل نیروی گسترده ی کارگران در دوره ی ریاست جمهوری رفسنجانی و در هنگام وزیر کار بودن کمالی که خود نیز عضو خانه کارگر بود صورت پذیرفت . قانون نانوشته ی قراردادهای موقت از سال ٦٨ به بعد و سپس قانونی شدن این موارد در دهه ی هفتاد تصویب شد. پس از سال ٧٤ کارگران **قراردادی** در راستای استقرار کامل‌تر بورژوازی بوجود آمدند و مشخصا بعد از جنگ کارگران رسمی بطور تدریجی درصد خود را از دست دادند و الان اکثر کارگران، در حدود ٨٥ تا ٩٠ درصد، قراردادی شده اند. همین طور بر اساس ماده‌ی ٩ بازسازی و نوسازی صنایع که توسط شورای نگهبان ارائه شده بود کارگران رسمی در ٢٥ سال بازنشسته میشوند. در نتیجه قراردادهای موقت در این پیش نویس به طور کامل تثبیت شده و تقریبا قرارداد رسمی برچیده می‌شود. کارفرماها و دولت بر طبق قراردادهای موقت نا امنی شغلی را بطور جدی برای کارگران ایجاد نموده اند. این مسئله قراردادهای موقت و نگرانی از بیکارشدن تا حدود زیادی تحرک کارگران را در اعتراض به وضع موجودشان محدود نموده است. و مانع از اعتراض و حرکت متشکل آنها میباشد. قراردادهای موقت و سلطه شرکتهای پیمانی بر نیروی کار کارگران در طول این سالهای سیاه حکومت سرمایه که ریشه در این قوانین ضد کارگری دارد. تا جایی فاجعه انگیز بوده است که کارگران معدن خاتون آباد در اعتراض به این قراردادهای سفید و موقت و خواست امنیت شغلی خود مورد یورش جنایتکاران جمهوری اسلامی قرار گرفتند و به خاک و

خون کشانده شدند. این قانون بحدی ضد بشری است که دست کارفرماها، دولت و سرمایه داران را تا جایی باز گذاشته است، که هر آن خواستند صدای حق طلبانه کارگران را برای اولیه ترین خواسته هایشان با زندان و شکنجه و گلوله پاسخ دهند.
خروج کارگاههای زیر پنج نفر و سپس ده نفر از شمول قانون کار بر اساس طرح ارائه شده از طرف خانه ی کارگر در دوره ی ریاست جمهوری رفسنجانی و خاتمی به تصویب رسید و نیز از سالها قبل از تصویب، عملاً این کار انجام میشد. همچنین حذف بخش عمده ای از کارگران رسمی و با تجربه و آگاه به حقوق کارگران توسط طرحهایی همانند: باز خریدهای اجباری، تعطیلی کارخانجات مراکز تولیدی، بازنشستگی بیش از موعود و قانون بازنشستگی بیست و پنج ساله طبق قانون ۱۰ ماده ی نوسازی صنایع بمنظور هموارتر کردن راه هجوم بیشتر به حقوق کارگران و.....در تمام این سالها انجام گرفته است. کلیه این طرحهای ضد کارگری و ارتجاعی از طرف دولت و عوامل مزدور سرمایه آگاهانه و نقشه مند تدوین و تصویب شده اند. از سال ۸۵ ایران به دنبال کسب عضویت در سازمان تجارت جهانی بود. سرانجام ایران در سال ۸۶ به عنوان عضو ناظرWTO (World Trade Organization). برگزیده شد. با این هدف که بتواند پاسخگوی برنامه های نئولیبرالی باشد و از طریق صندوق بین المللی پول و بانک جهانی سیاستهای مالی آنها را پیش ببرد. از طرف دیگر با استفاده از قراردادهای موقت و طرحهای پیمانکاری در صف کارگران نا امنی شغلی ایجاد نموده، و به بیکارسازیهای وسیع دامن زده است. و برای به پیش بردن هرچه بیشترمنافع صاحبان سرمایه از متشکل شدن کارگران جلوگیری نموده است. وهمچنین سرمایه داران و کارفرماها با پایمال کردن حقوق و مزایای درصد بالایی از کارگران قراردادی سودهای کلانی به جیب زده اند. تبصره ی ماده هفتم این قانون بر لزوم وجود قراردادهای دائمی کار در کارهایی که ماهیت دائم و مستمر دارند تاکید نموده است. وزارت کار در پاسخ به کانون عالی کارفرمایان این تبصره را اعلام و قراردادهای موقت را در کلیه کارها به روندی عادی تبدیل کرده است. در اصلاحیه جدید به شکل بارزتری بر این نقص بزرگ یعنی نادیده گرفتن امنیت شغلی کارگران تاکید شده است.
اصلاحیه های اخیر قانون کار دقیقا برای باز گذاشتن دست کارفرمایان در اخراج کارگران و به استثمار

کشاندن بیشتر آنها و خدمت نمودن به برنامه های تجارت جهانی میباشد. یکی از این برنامه ها اجرای طرح هدفمند کردن یارانه ها است که کمک میکند سرمایه های ایران در سرمایه جهانی به سرعت ادغام شود. از آنجاییکه منفعت زیادی برای سرمایه داران و دولت دارد در عوض عواقب اجرای این طرح با حمله به سفره خالی میلیونها کارگر و زحمتکش هستی آنها را به نابودی و فلاکت می کشاند.
همه ی تغییرات در این قانون در جهت تحقق خواسته‌های سرمایه‌داری داخلی و جهانی است. شورای حل اختلاف دارای ۹ عضو بود (سه نماینده از کارفرمایان، سه نماینده از دولت و سه نماینده از کارگران) با اینکه برتری با نمایندگان کارفرما ودولت بود، ولی در این پیش‌نویس دونفر به نمایندگان دولت در شورای کار اضافه کردند این اضافه شدن نمایندگان دولت برای عضویت در WTO است.
از نظر امینت شغلی با حذف شورای اسلامی کار و جایگزین کردن کمیته‌های انضباطی و دادگاه کار که آگاهانه خواسته اند هیچ نماینده کارگری در آن حضور نداشته باشد، اخراج کارگران آسان‌تر شده وامنیت شغلی کاهش یافته است. تعداد نمایندگان دولتی را در هیات‌های حل اختلاف بیشتر کرده‌اند. مورد دیگر در باب ماده ٤٤ است که مربوط به عیدی است. تا الان کارفرما ۲ ماه عیدی می‌داد به شرطی که از سقف ۲ برابر حقوق کمتر و از ۳ برابر آن بیشتر نباشد. در قانون جدید می گوید که شورای عالی کار می تواند این مقدار را با توجه به شرایط اقتصادی تعیین کند و به کارگران قراردادی ده درصد بیشتر داده می شود. در این قانون واژه سندیکا در مقابل تشکل صنفی نیز حذف شده است. در رابطه با مسئله عیدی ها از آنجاییکه دولت با تحریمها و بحرانهای جدی اقتصادی روبرو است برای برون رفت از این اوضاع حتی از حداقل ترین حقوق کارگران از جمله عیدیهای آنها هم نمی گذرد وبرای پرداخت آن که حق مسلم کارگران است در این پیش نویس شرط و شروط می گذارد. از طرف دیگر با ایجاد رقابت بین کارگران دائمی و قراردادی می خواهد از این تفرقه به نفع خود بهره بردای نماید. اما کارگران قرار دادی باید این را مد نظر داشته باشند که کارفرما با پایمال نمودن حق و حقوق پایه ای آنها از جمله: حق بیمه، مسکن، بازنشستگی و مرخصیهای سالانه و.....در مقایسه با کارگران دائمی آنها را از حداقل ترین حقوق محروم نموده است. این حربه را بورژوازی در شرایط بحرانی که احساس خطر می کند بکار می برد تا بین کارگران تفرقه بیاندازد و از اعتراضات یکپارچه

و متحد شدن آنها جلوگیری بعمل بیآورد.
لازم است بخشهای مهمی از قانون کار و پیش نویس آن را که در ضدیت کامل با منافع کارگران است مورد بررسی قرار داده و آنها را برشمریم:
یکی از مهمترین و اصلی ترین ماده این قانون که تهاجم همه جانبه ای به طبقه کارگر می باشد فصل ششم آن یعنی فصل مربوط به تشکل های کارگری و کارفرمایی است. دراین فصل تعریفی مغشوش و مبهم از تشکل های کارگری و کارفرمایی ارائه می گردد. در اصل کم بها دادن به جایگاه تشکل ها چندان هم دور ازانتظار نبوده، چرا که وزارت کار با ارائه ی آیین نامه تشکیل انجمن های صنفی و کانون های عالی آن عملا نشان داده است که کوچکترین حقوقی برای استقلال تشکل های صنفی قائل نیست. در بالا هم اشاره شد این قانون در کلیتش ضد کارگری است به این دلیل که فاقد تشکلهای کارگری میباشد.
در ماده ۱۳۱ از انجمن های صنفی نام برده می شود ولی در آئین نامه اجرایی این فصل که پس ازتصویب قانون، توسط وزارت کار و اموراجتماعی تدوین و به اداره های کار مناطق به منظور اجرا ابلاغ شد، در عمل در راه تشکیل هر نوع تشکل مستقل کارگری ممانعتی به عمل می آید. پس از شکایت ها و اعتراضات متعدد کارگران به سازمان بین المللی کاردر این رابطه، در سال ۱۳۸۳ تفاهم نامه ای با حضور نماینده گان و مقامات این سازمان و مسئولان وزارت کار جمهوری اسلامی ایران در راستای اجرایی شدن کنوانسیون های شماره ۸۷ و ۹۸ این سازمان و برداشتن موانع موجود در راه ایجاد تشکل های کارگری امضا می گردد . اما متاسفانه هرگز به این تفاهم نامه عمل نشد و این نقص در اصلاحیه ی جدید پیشنهادی وزارت کار همچنان موجود است.
هر کدام از انجمنهای صنفی که در قانون کار به آن اشاره شده و یا حتی آئین نامه اجرایی برای آن تعریف شده است هیچیک از وظایف تشکلهای کارگری را انجام نمی دهد. کار تشکلهای کارگری متشکل کردن کارگران، هدایت اعتصاب و نمایندگی کردن کارگران در حرکتهای اعتراضی است. تشکل کارگری باید در نقش بازرسی و نمایندگی کارگران در امر پیشبرد قانون کار و نظارت بر اجرای آن ظاهر بشود. تشکل کارگری باید بتواند در قراردادهای کار و در قبال کارفرما و دولت کارگران را نمایندگی کند . تشکلها ی کارگری می بایست مستقل از دولت و کارفرما تشکیل یافته تا بتوانند نمایندگی واقعی اعضای خود و کارگران در محل را جدا از دولت وصاحبان سرمایه نمایندگی کنند. اگر بخواهیم خلاصه کنیم اهمیت تشکلهای کارگری در اعتصاب و مبارزات کارگری است، در نمایندگی کردن کارگران در مقابل کارفرما و دولت آنها در قراردادهای کار و غیره است، و در بازرسی و نظارت بر پیشبرد قانون کار و بر مراعات و تامین حقوق کارگران توسط کارفرما ست، کارگران در این قانون ابدا چنین حقوقی ندارند و کلا این قانون تشکل کارگری را به رسمیت نمی شناسد. دولت و کارفرماها تا به اینجا نشان داده اند برضد تشکل یابی کارگران هستند. و نمونه مشخص آن تشکیل سندیکای شرکت واحد و هفت تپه میباشد که رهبران آن مدتها است فقط به جرم ایجاد سندیکا در زندان بسر میبرند وتحت شدیدترین اذیت و آزار وشکنجه قرار گرفته اند. علت ضدیت حکومت اسلامی سرمایه با ایجاد تشکلها ناشی از ترس و وحشت است. برای بورژوازی تا دندان مسلح که با اوضاع بحرانی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی روبرو است همیشه این نگرانی وجود دارد که کارگران و زحمتکشان با متشکل شدنشان، مبارزات و اعتراضاتشان ضربه کاری بر پیکره این رژیم وارد آورند.
مورد قابل توجه دیگر، دستمزد است : همانطور که قیمت هر کالا را تولید کنندگان و صاحبان آن کالا تعیین می کنند بطور اصولی دستمزد واقعی کارگران هر شغل و حرفه را هم تشکل های صنفی و مستقل آن بخش از کارگران و کارشناسان مربوط به آن ها باید تعیین و تصویب کنند و در صورت بروز مشکل و عدم توافق با کارفرمایان هیئت های حل اختلاف متشکل از نمایندگان تشکل های کارگری و کارفرمایی، کارشناسان امور اقتصادی و اجتماعی باید مسئله را حل و فصل نمایند. متاسفانه تاکنون امکان تشکیل چنین تشکل هایی فراهم نبوده است.
در بازار کار ایران با تکه تکه شدن دستمزد و تقسیم آن به حق مسکن ، حق خواربار، مزایای شغلی ، پاداش افزایش تولید یا بهره وری ، عیدی و پاداش آخر سال و... در عمل دست کارفرمایان برای هر نوع اجحاف ودست اندازی به دستمزد باز است .
دستمزد پولی است که کارگر در ازای فروش نیروی کارش می گیرد. معلوم است که کارگر باید تعیین کند نیروی کارش را به چه قیمتی بفروشد. در جامعه سرمایه داری در مورد هر کالایی اینطور است. کسی نمی تواند به فروشگاهی برود وبگوید من این جنس را به این قیمت می خرم و بردارد و ببرد. اما ظاهراً در مورد کالایی به اسم نیروی کارعکس این است! خود خریدار دارد قیمت تعیین می کند و فروشنده هم مجبور است بفروشد. در مورد دستمزد نه شورایعالی کار لازم است و نه کارفرما. نمایندگان کارگران و تشکلهای کارگری باید هر سال حداقل دستمزد را اعلام کنند. و اما در مورد تکه تکه شدن دستمزد روشن است که کارگران باید با هر نوع تقسیم مزد به بخشهای مختلف که اسامی مختلف داشته باشد مخالفت کنند. کارگر در " اشکال مختلف" کار نمی کند. بالاخره صبح به کارخانه و کارگاه میرود و آن ساعتهایی که کارفرما برایش مقرر نموده است کار می کند و بیرون می آید. در واقع یک کار معین و مشخص انجام می دهد. اما کارفرما

پولی را که باید در ازاء این کار به کارگر بدهد از یک جاهایش تکه تکه می کند و روی هر بخش همانطور که اشاره شد یک اسم می گذارد. برای اینکه کارفرما حساب شده برنامه دارد این بخشها را بموقع از جاهایی بشکند. شکل شکستنش هم این است که می تواند بگوید مزدت را بالا بردم اما آن بخش دیگر پایین آمد. ولی وقتی کل دستمزد را نگاه کنید می بینید در مجموع پول کارگر کم شده است. از طرف دیگر روی منافع کارگران تاثیر می گذارد. یک کارگر یک بخش کمتر شامل حالش میشود و انگیزه کمتری در مبارزه بر سر آن بخش دستمزد پیدا می کند و یکی بیشتر، می تواند اینطور کارگران را مقابل هم قرار دهد. اساس این سیاست تفرقه است.

مورد مهم دیگر، حق اعتصاب است . این حق یکی از اساسی ترین حقوق کارگران است .در قانون کارموجود و در اصلاحیه جدید نیز به رسمیت شناخته نشده است. این حق به اندازه حق تشکل برای کارگر حیاتی و ضروری است. در متن قانون کار جمهوری اسلامی مساله نمایندگی کارگران و حقوق و اختیارات آنها ابدا مطرح نشده است. اگر حق اعتصاب را از کارگر بگیرند بمعنایی حق آزادی را از جامعه گرفته اند. آزادی اعتصاب یعنی هیچکس نمی تواند کارگری را که کار را متوقف کرده است مجبور کند به سر کار باز گردد. به درجه ای که این آزادی را محدود می کنند، کارگر را از موقعیت یک انسان آزاد در جامعه ، و از نظر حقوقی حقی که جامعه سرمایه داری به فرد داده است خارج می کنند و به موجودی تبدیل کرده که اختیار خودش را ندارد. و از اصلی ترین ابزار مبارزه و دفاع از حقوق خود محروم شده است.

مرجعی برای اعلام رسمیت یا عدم رسمیت اعتصاب وجود ندارد، و این مرجع نمی تواند جز یک مرجع کارگری و منتخب کارگران باشد. باید سازمان و نهادی کارگری باشد و توسط کارگران به رسمیت شناخته شده باشد.

هیچ کشوری نمی تواند مدعی باشد که آزادی بی قید و شرط اعتصاب در آن برقرار است. هر کشور سرمایه داری به نحوی آزادی اعتصاب را محدود کرده است. اما برای کارفرما و سرمایه دارن چنین محدویتی وجود ندارد. سرمایه دار حق دارد هر وقت خواست سرمایه اش را جابجا و منتقل کند.

اگر جنبه اجتماعی اعتصاب و مستقل از تبیین حقوقی آن در نظر بگیریم ببینیم چه میشود که اعتصاب پیش میآید اعتصاب فقط مختص به کارگران نیست، وقتی کارفرما حقوق کارگران را نمیدهد اعتصاب کرده است. دست به اقدام فوق العاده ای زده و کار عادیش را نمی کند. در شرایط امروز هزاران کارگر با حقوقهای معوقه چندین ماهه و حتی در برخی موارد چندین ساله از جانب کارفرماها مواجه هستند. ولی کارفرما نه با نیروی سرکوبگری مواجه است نه زندانی. تا بحال ندیده ایم که پلیس بزور به دفاتر کارفرماها بریزد و اینها را بگیرند و زندانی کنند که چرا پولهایتان را خوابانده اید. چرا حقوقهای معوقه کارگران را به موقع پرداخت نمی کنید. کارفرما هزار و یک راه برای انجام ندادن آنچه میخواهد انجام ندهد دارد ، کارگر فقط یک راه دارد و آن اعتصاب است.

اعتصاب کردن کارگران یک پدیده عینی است که کسی نمی تواند منکرش شود. زمانیکه که خمینی هم زنده بود و فتوایش خریدار داشت بارها گفت که اعتصاب " حرام " است با وجود فتوایش دائما هم اعتصاب بود. تا زمانی که تضاد کار و سرمایه در جامعه موجود است و مبارزه طبقاتی جریان دارد چه دولت بخواهد و چه نخواهد، چه سر نیزه اش را روی گلوی کارگران بگذارد و چه نگذارد ، اعتصاب پدیده ای است که اتفاق می افتد. قانون کار هم به این امر واقف است که این اتفاقی است که بهر حال می افتد اما در صدد است چگونه آن را کنترل کند.

پیش نویس پیشنهادی وزارت کار و همین طور پیش نویس پیشنهادی کانون عالی انجمن های صنفی کارفرمایی وضعیت کارگران را از آنچه است بیشتر به قهقرا می برد و به دولت و کارفرماها این اجازه را میدهد هر وقت خواستند کارگر را اخراج نمایند و هر اتهامی خواستند به کارگر وارد نموده و کارگران را در نا امنی و رعب و وحشت بدون هیچ پشتوانه ای قرار دهند. این اولین بار نیست که چنین پیش نویسهای قانون کار از طرف وزرات کار و دولت بر ضد کارگران مورد بازبینی قرار گرفته است. اما آنچه مهم است کارگران چگونه با مبارزه سراسری و متشکل بتوانند این عمل ضد کارگری را خنثی نمایند.

فقط یک قانون کار انقلابی خواهد توانست پاسخگوی تمام خواسته ها و مطالبات کارگری باشد. تدوین و تصویب چنین قانون کاری باید با شرکت نمایندگان واقعی کارگران صورت پذیرد. چنین قانونی باید منافع کل طبقه کارگر را در مقابل طبقه سرمایه دار تضمین نماید و بتواند رفاه و آزادی را برای کارگران بهمراه داشته باشد. این قانون کار باید دارای این مختصات باشد:

۱. کارگران باید در ایجاد هر نوع تشکل مستقل خود از دولت و کارفرما از قبیل کمیته، سندیکا، انجمن و شورا آزاد باشند و این تشکلها بدون دخالت دولت و کارفرماها و بوسیله خود کارگران صورت پذیرد.

۲. کارگران باید حق آزادی اعتصاب، اعتراض، راهپیمایی، تجمع و آزادی بیان را بدون هیچ قید و شرطی را دارا باشند و در قانون کار باید برسمیت شناخته شود.

۳. کارگران باید خواهان لغو تمام قراردادهای موقت وسفید باشند و این قانون باید امنیت شغلی کارگران را با ایجاد مشاغل دائمی و مزایای مکفی تامین نماید.

۴. حداقل دستمزد بنا به تورم باید توسط نمایندگان کارگران تعیین گردد این دستمزد باید بتواند تامین کننده یک زندگی انسانی و مرفه برای

خانواده های کارگری باشد.
۵. طرح هدفمند کردن یارانه ها که باعث افزایش شدید تورم و تحمیل فقر بیشتر به کارگران و مردم میباشد باید هر چه سریعتر متوقف شود.
٦. هیچ کارفرمایی مجاز نیست حقوق کارگران را به تعویق بیاندازد در صورتیکه دست به این اقدام غیر انسانی زده شود خسارات ناشی از عدم پرداخت باید فوری جبران شود.
۷. داشتن کار حق ابتدایی هر انسان و کارگری است و نباید هیچ کارفرما و دولتی حق اخراج کارگران و مردم را داشته باشد این حق باید در قانون کار برسمیت شناخته شود.
۸. حقوق برابر در ازای کار برابر برای زن ومرد کارگر باید در این قانون برسمیت شناخته شده و کلیه قوانین تبعیض آمیز علیه زنان محو و زنان باید از قوانین حمایتی لازم برخوردار باشند.
۹. کارگران و خانواده هایشان باید تحت پوشش بیمه کامل درمانی و بازنشستگی و صدمات ناشی از کار باشند.
۱۰. کلیه کارگران بازنشسته باید از یک زندگی مرفه و با درآمد مکفی برخوردار باشند.
۱۱. کار کودکان ممنوع و هر گونه بهره کشی و تحمیل شرایط نامساعد بر کودکان باید از میان برداشته شود و حقوق کودکان بطور کامل و با ضمانت اجرایی باید رعایت گردد ودر قانون کار قید گردد.
۱۲. کارگران در اعتراض به احقاق حق خود باید آزاد باشند و هیچ مرجع قضایی اجازه ندارد کارگری را مورد اذیت و آزار و پیگرد قانونی قرار دهد. آزادی کلیه کارگران زندانی باید تحت یک امرعاجل در دستور این قانون قرار بگیرد.
۱۳. خدمات بهداشتی و درمانی برای کارگران و همه مردم باید رایگان و مکفی و یکسان باشد.
۱٤. این قانون کار اخراج و تحمیل بی حقوقی مضاعف بر کارگران مهاجر را به هر بهانه‌ای باید محکوم کند و خواهان حقوق برابر برای آن‌ها با دیگر کارگران باشد.
۱۵. کارگران در این قانون باید خواهان لغو هر گونه اضافه کاری اجباری و مضر، که جسم و روان آنها را به مخاطره می اندازد باشند.
۱٦. اول ماه مه بمناسبت روز جهانی کارگر باید تعطیل رسمی اعلام شود. این روز، روز اعتراض ،مبارزه و طرح وسیع مطالبات کارگری در سراسر جهان و در ایران است و هر گونه ممنوعیت و سرکوب در این رابطه باید ملغا شود.
۱۷. بیمه بیکاری مکفی به کلیه کارگران بیکار
با توجه به تهاجم همه جانبه سرمایه داری جهانی علیه طبقه کارگری جهانی و نیروی کار و هم چنین مبارزات گسترده ضد سرمایه داری که کارگران بخش اعظم آن را تشکیل می دهند، و این که مساله تغییر قوانین و بازپس گیری بخش های حمایتی این قوانین از کارگران، در سراسر جهان در دستور کار سرمایه داری جهانی قرار گرفته است، و تغییر قانون کار کارگری در ایران نمی تواند متاثر از این حرکت جهانی نباشد. طبقه کارگر ایران باید به عنوان بخشی از طبقه کارگر جهانی در این مبارزه طبقاتی بطور متحد و متشکل نقش خود را ایفاء نماید.
اعتراضات کارگران بر علیه قانون کار ارتجاعی و اصلاحیه هایش بطور پراکنده همیشه موجود بوده است. اما از آنجاییکه سراسری و متشکل نیست نمی تواند بطور موثر جلوی این حرکت بشدت ضد کارگری و ضد انسانی را بگیرد. اعتراض طبقه کارگر برعلیه این قانون کار و اصلاحیه های موجودش یکی از عرصه های مهم مبارزه سیاسی و اجتماعی است. به میزانی که طبقه کارگر بتواند در این زمینه مبارزه و پیشروی نماید، خواست ایجاد تشکلهایش و دیگر مطالباتش را می تواند به طبقه حاکمه تحمیل نماید. تنها مبارزه طبقاتی و پیگیر طبقه کارگر متشکل و متحزب در تشکلهای توده ایش خواهد توانست بورژوازی لجام گسیخته را مهار نموده و جلو به اجرا در آوردن این قوانین ضد کارگری را بگیرد. و با فرستادن نمایندگان واقعی و منتخب خود به نمایندگی کارگران از طرف تشکلهایش در تدوین و تصویب قانونی نقش داشته باشد که نه تنها حقوق کارگران و زحمتکشان بلکه حقوق تمام شهروندان جامعه را تضمین نماید.

***

از لنين تا چه گوارا به روايت شادي صدر

عابد رضايي

اسلاوي ژيژك در جايي اشاره مي كند به اين نكته كه حتي بايد به تبليغات ضد سيگار بورژوازي بر روي پاكت هاي سيگار نيز به ديده ي شك نگريست.

ماركس براي عبور از هگليانيسم چنين كرد و به نظر من عبور از ماركس هاي (زمانه) نيز مستحق چنين امري مي باشد چرا كه سالهاست در دايره ي تكرار تنها پشتك مي زنند، اما امروزه فارغ از اينكه گفته بالا نوشته چه كسي بوده و حامل كدام جريان فكري است بايد بر آن تعمق كرد، همانگون كه ژيژك با تبليغات سرمايه داري بر روي پاكت هاي سيگار مي كند و اجازه مي هد تا با وي نيز چنين روا گردد كه جاي بررسي اين امر در اين مبحث نمي‌گنجد.

اما در شرايط كنوني سيستم سرمايه، در پيكره ي نئوليبرالي در اموري بدين شكل بارها و هربار به گونه اي ابراز وجود نموده و خود را در ضديت خويش به عرصه نمايش گذارده است كه به حق تنها مي‌تواند سياستي نئوليبراليستي باشد و بدور از ذهنيت آنان كه مبارزه را تنها در برابر ديكتاتوري و اختناق ساده انگاشته و توانايي پاي گذاردن در ميدان مبارزه را با غيبت هاي طويل المدت به هر شكل را ندارند، من از آخر عاقبت كائوتسكي و پلخانف آماري نداشته و تمايلي بدين امر نيز ندارم اما در مورد رزا سرخ و لنين عكس اين امر صادق است، اما نمونه بخش كارگري راديو فردا، ارگان سازمان جاسوسي امريكا نيز از اين دست سياست ها است كه پرداختن بدان را ضروري مي كند-، نسل امروز مبارزان نه در برابر شيخ و شاه كه خود را دشمن گستره هژمونيك نيوليبراليسم يافته و بدين روي خود را در برهوتي از بي سازماني زاده شرايط روز يافته و در پي ايجاد آن مي كوشند وگرنه كم نيستند سازمانهايي به رهبري ماركس و لنين هاي زمانه، اما تنها در اطوار ذهن كه بالاتر شيوه برخورد بدانان را اشاره نمودم كه هربار و در هر كند پيچ سياسي يعني بر خلاف تصور خود محو شده و به گوشه اي مي خزند تا در فرصتي ديگر با قلابي به دست بركنار درياي طوفاني ظاهر گردند، ولي بدون درك اين ماجرا كه مددي نيست توده هاي كارگران و زحمتكشان را از قلاب شما و براي رفع گرسنگي بايد تورهاي ماهيگيري گروه هاي سازماندهي شده پهن گردد آن هم در وسط دريا، درميان طوفان و موج برآمده از شرايط بحران آب و هوايي.

در نهايت مي خواهم بيافزايم بين آنان كه در برابر نئوليبراليسم يا ديكتاتوري كلاسيك ايستادگي نموده اند تفاوتي هست، بين شخصيت هايشان و بين سياست هايشان، آنان كه با سياست هاي مبارزاتيشان برآمده اند از سد ديكتاتوري هر چند قابل احترام و خوانش تاريخي اما داراي ويژگي هاي فرزندي زمان حال نيستند، چرا كه نئوليبراليسم آنان را هر گام و با شيوه هاي نوين خاكستر مي كند كه به نمونه هاي از آن در زير اشاره مي كنم:

چه گواراي ساخته نئوليبراليسم كيست؟

هاليوود اين دستگاه تبلغاتي نظامات موجود كه هم اكنون به مانند دژي تسخير ناپذير، ارزشهاي بورژوايي را رنگ و لعاب زده و پس از خلق چه گوارايي نوين در چهارچوب يك فيلم و با گذر كردن از سطح پوسترها او را از يك چهره انقلابي ضد ديكتاتوري و اختناق مردم يك منطقه و بعد تر در سطح جهاني به زندگي كردن در روزمرگي هاي يكنواخت جنگل با ريتمي كمرنگ تبديل به يك جنازه لخت بي هدف در بوليوي مي كند و اين نمايشي دروغين و متناقض نماست از يك زندگي سهمگين در كوران مبارزات چريكي و چنين مي گردد كه توانايي نئوليبراليسم از تبديل او به يك مانكن واره دنياي مد در چند عرصه اقتصادي، فرهنگي و سياسي رو به فزاينده گي مي گذارد.

البته شايد عده اي خام انديش و به ظاهر منتقد روش هاي مبارزاتي غير كارگري اين امر را نوعي بيان واقعيت و داراي نوعي ديدگاه انتقادي بدانند، و در اين نقطه ناخواسته با سياست هاي نئوليبرالي كه به شدت بر روبناي جامعه نيز تكيه دارد تا سدي از آب را بنا نهد دچار تلاقي گردند، اما از نظر من در اين برهه واقعيات زندگي انقلابي از ديدگاه

بورژوازي در عرصه هنر مورد تهاجم قرار گرفته و متفاوت است با نقد سياسي سوسياليستها و انقلابيون بر متدلوژيهاي مبارزاتي اين چنيني، كه در عرصه هنر آويزان ايدئولوگ هاي نئوليبرال مي گردند.

لنين در دست ساخت!

توله سگ هاي بورژوازي مشغول خلق و آفرينش هستند! آهسته حركت كنيد!

قابل توجه شما بينندگان عزيز! هاليوود اخيراً بناي ساخت فيلم زندگي رفيق لنين را نيز گذارده كه بردپيت وظيفه بازي كردن نقش لنين را برعده خواهد داشت، علاوه بر اينكه بردپيت نه شبيه لنين كه شايد تنها شبيه مجسمه اين رفيق و رهبر انقلابي است، قطعاً اين سيستم هنري و سينمايي محصور در مناسبات نخبه گرايي سرمايه داري لنين را نيز شبيه خود خواهد ساخت، آفتاب سحر بر نتابيده شكي نيست كه سينماي نئوليبرال چه گندي خواهد آفريد با خيل عظيم جوايزي كه به كارگردان فيلم تعلق مي گيرد به خاطر تيزهوشي در تخريب چهره انقلابيون و انقلاب، شكي نيست كه فيلم مذكور قطعاً چيزي نخواهد بود فراتر از فيلم رويابين ها (The dreamers) كه بنا داشت زندگي انقلابيون مي ۶۸ را به نمايش بگذارد و توانست يك روايت كلان را با عشق بازي چند انسان حاشيه اي در مبارزات آن دوران خرد كند.

فيلم مذكور نه فيلم جنبش عظيم انقلابي طبقات فرودست و طبقه كارگر و رهبران برآمده و بازتوليد شده از درون آن، كه واقعيت انقلاب را وارونه جلوه خواهد داد، انقلاب روسيه و لنين و از اين دست امور، از نظر ايشان تفاوتي نخواهد داشت با سناريو جنگ و ژنرالهاي آن كه كشتار را سازمان مي دهند و در اين جاست كه رويابين ها و ماركس هاي زمانه براي توليدات اين چنيني هورا برآورده، چرا كه در روياي خويش بناي تبديل خود به ژنرال لنين (ساخته ي سرمايه داري) را دارند و نه آن رهبراني كه از درون جنبش هاي انقلابي بيرون آمدند. هاليوود سناريويي مل گيبسوني براي لنين پيچيده كه مي تواند در دل خود حاوي پيامي خطرناك از سوي بورژوازي و حمله او به سوسياليسم كارگري باشد و آن هم در دوراني كه آغاز بحران عظيم اقتصادي با پيامدهاي سياسي آن است كه نمونه ي آن بهار عربي بوده و توانايي راديكاليزه شدن آن هر دم موجود است.

وجه شباهت در اينجاست كه لنين و رهبران انقلابي را به مانند واقعيت جنگي نئوليبراليسم و در دايره اي شخصيت محور به مانند ژنرال ها خلق كرده و وجه تمايز در اين است كه در دنياي هنر ايشان ژنرال ها به

مانند فيلم سقوط شاهين سياه امري خطير را بر ايجاد دمكراسي به شيوه غربي بر گردن داشته حال آنكه در فيلم زندگي نامه چه گوارا، هاوانا به مانند آب توسط انقلابيون چريك خرده مي شود و به قطع پتروگراد نيز چنين خواهد شد.

اما نئوليبراليسم وطني و اردوگاهي ايران فاقد چنين نخبه هايي بوده و فرياد چه بايد كرد سر مي دهد.

توله سگ هاي امپرياليست در دست ساخت، لطفاً شما آشپز نباشيد!

چندي پيش در اشل كوچكتر نئوليبرالهاي اردوگاهي ايراني نيز، ما شاهد چنين مواردي بوده ايم، مرتجعين اسلامي ديروز و نئوليبرالهاي آپديت شده امروز ايران، اما فاقد توانايي خلق ايدئولوژي خود و تازه به دوران رسيده در عرصه گفتمان قدرت سياسي بورژوازي بوده چرا كه خود به تازگي در دست ساخت مي باشند، اگر دول غربي رسانه ها و مديا را سازماندهي مي كنند تا سياست هايشان را به پيش برند اين امر در ادوار امپرياليسم رسانه اي در خصوص ايران به گونه اي ديگر رخ مي نمايد، در مورد نئوليبرالهاي ايراني اين ليدرها و ساختار بورژوايي هستند كه از مدياي سازماندهي شده توسط دول غربي سازماندهي گشته و ساخته مي شوند.

دول غربي رسانه ي امپرياليستي را پديد آورده و در اين دايره نئوليبرال هاي اردوگاهي ايراني ساخته و پرداخته مي شوند و به ناگزير دست به جنايت و مصادره ضدانقلابي دارايي هاي انقلابيون مي زنند، مصادره سرود آفتابكاران كه متعلق به انقلابيون و كمونيست هاي بوده و روايتي است از مبارزه چريكي و ضد ديكتاتوري كمونيستها در دهه پنجاه به توسط ستاد انتخاباتي موسوي در اوان انتخابات سال ۸۸ كه گام اول است ربوده مي شود، حال آنكه در خصوص اعدام كمونيست ها و انقلابيون در دهه شصت هنوز هم دست آقاي موسوي لاي درب گير است. بعدتر چه گوارا با سربند سبز و چمران به مثابه چه گواراي ايران پيش مي آيد كه تنها وجه شباهت اين دو در فرماندهي نظامي است چرا كه چمران نه يك انقلابي كه مسئول كشتار توده اي جنبش انقلابي كردستان و كمونيست ها در بعد از انقلاب ۵۷ است.

جوي هاي خون خشك شده را پاك نكنيد، گِل كنيد!

اين بود آن پروژه اي كه بايد كليد مي خورد و خانم شادي صدر با جايزه اي كلان براي نوشتن يك كتاب به ظاهر بي طرف و گزارش‌گون اين وظيفه خطير را پذيرفته و تا حدي نيز موفق بوده اند، نام كتاب اين است: شكنجه و خشونت جنسي عليه زندانيان سياسي زن در جمهوري اسلامي نوشته شادي صدر و شادي امين كه در ميان سايت هاي

سازمانهاي چپ نيز به وفور مورد استقبال قرار گرفته و آنرا در مهمترين قسمت سايتهاي خود مورد استقبال و انعكاس قرار داده و ما با اميد به اينكه اين يك اشتباه لپي و نه نتيجه سياست آنها در برابر چنين عملكردهايي از سوي نئوليبرالها باشد نشسته ايم، اما در كتاب مذكور از نظر شخص نگارنده سه نكته حائز اهميت است.

شادي صدر: بدون شك ايشان به عنوان ايدئولوگ جناح راست و نئوليبرال جنبش زنان در كنار خانم شيرين عبادي به عنوان يك دسيسه امپرياليستي قابل شناسايي بوده و مدتها پيش ايشان و گرايش سياسي مطبوعشان به ماهيتي ارتجاعي، بورژوايي و نئوليبرالي در نشريات چپ و كمونيست مورد بررسي و رد قرار گرفته اند، ايشان از آن دست هستند كه در كوران مبارزات سال ۸۸ تصويري از كلارا زتكين به عنوان يك رهبر كمونيست جنبش زنان را در حال به هم زدن آش بر روي پشت بام و الله اكبر گويان و سياستي اين چنين عيان هار و دزد سرگردنه را لانسه مي كردند.

مقدمه كتاب مذكور: با نگاهي گذرا به مقدمه اين كتاب در چند نقطه ما شاهد اين امر هستيم كه مخلوق ناقص الخلقه ايشان بنا دارد تا شيخ اصلاحات كروبي، رفسنجاني و آيت الله منتظري را از نقش داشتن در كشتار مردم طهارت دهد، پرونده اعتراض منتظري به خميني از بايگاني بيرون مي آيد تا معترض بودن ايشان به تجاوز و كشتار زندانيان سياسي دهه شصت اثبات گردد، در مورد كروبي و رفسجاني در وقايع پس از انتخابات سال ۸۸ نيز چنين مي گردد، اما كافي بود منعكس كنندگان اين كتاب به حافظه تاريخي خود كه از كشتار دهه شصت جان سالم به در بردند، پناه مي بردند تا پرونده جنايي رهبران نوين نئوليبراليسم ايراني را در جلوي چشمان خود باز ببينند تا به جاي انعكاس آن در صدد تهاجم به آن برآيند.

بي طرفي: اما مهترين مسئله اي كه كتاب بناي آن را دارد جلوه دادن بي طرفي و ارائه گزارشي مستند از وقايع و تجاوز به زندانيان زن سياسي از ابتداي شروع به كار جمهوري اسلامي بدين سو است، اگر ما مقدمه هدفمند كتاب را به طرفي نهاده و به باقي آن چشم باز كنيم با متني بي هدف در عرصه آلترناتيوهاي سياسي روبرو مي گرديم، اما اگر كتاب مذكور بي طرف است چرا انگاشته مي شود؟ چرا از پيش براي تهيه آن سناريو داشته و براي آن مبلغي هنگفت جايزه تعيين مي كنند؟

پاسخ درون جيبتان است، كافي‌ست دستتان را دراز و درون جيب خود كنيد:

ما در عصري زيست مي كنيم كه بورژوازي در قدرت به شكل نئوليبراليستي و انواع ديگر آلترناتيو هاي سياسي خود دنيا را غرق در خون، آتش، فقر و گرسنگي كرده است و بدين روي بيان جهت سياسي از سوي ايشان در تبليغات بيش از هر چيز و آنگاه كه دنيا شما را به ديده شك مي نگرد يك حماقت است، براي تبليغات و باورپذيري مردم سياست طبقاتي در قدرت بهتر مي داند تا آلترناتيو و گرايش سياسي خود را پنهان و بي طرف جلوه داده و بدين شكل تنها چهره‌ي افراد خود را به عرصه نمايش گذارد، نگاهي به تاريخ رهبران سياسي راست بيان گر اين واقعيت است، در ابتداي جمهوري اسلامي خميني نيز به تعبير خودشان ايشان نه غربي بود و نه شرقي، حتي كمي آنطرف تر نه طرفدار ليبرال هاي ايراني آن زمان يعني بازرگان و بني صدر و نه طرفدار حزب جمهوري اسلامي بود كه به زودي قدرت به كمك خميني درون دستان خود متمركز كرد، بني صدر نيز ابتداي پيدايش اش بدين شكل بود، گاندي، هيتلر و ... نيز حتي در اين مقوله مي گنجند كه در فضايي دو قطبي و ايجاد شده بين ساختار دولتي و توده هاي زحمتكشان كه بايد قدرت به يك طرف كشيده مي شد هميشه نقش بي طرف را بازي كرده و در همين برهه ها بيطرف هاي سياسي كه نقش دمكرات ترين ها را بازي مي كنند مدام خطرناك تر از جهت دارهاي راست گرا در اريكه قدرت از آب در آمده اند.

شادي صدر و همكاران سياسي اش همانگونه حركت مي كنند كه سازنده فيلم هاي چه گوارا، لنين و رويابين ها، و بدين روي ايشان نه قابليت استقبال از سوي نيروهاي كمونيست و انقلابي كه حداقل مستحق كوبنده ترين نقدها مي باشند.

. بنا به گفته شادي امين ايشان و شادي صدر براي نوشتن كتاب شكنجه و خشونت جنسي عليه زندانيان سياسي زن در جمهوري اسلامي يك ميليون يورو جايزه نقدي دريافت نموده اند و دليل اصلي آن شادي صدر مي باشد كه به عنوان بورسيه اتحاديه اروپا شناخته مي شود.

رهنمود ثقفی به کارگران اعتصابی ماهشهر

سحر صبا

کارگران پتروشیمی بندر ماهشهر که یکی از صنایع مهم و بزرگ میباشد برای دومین بار دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب توجه افکارعمومی و جریانات داخل و خارج را به خود جلب نمود. جهت گیری و نظرات متفاوتی در رابطه با این اعتصاب ارائه داده شده است. در میان آنها دیدگاهی وجود دارد که کارگران اعتصابی را به ایجاد تشکلهای مستقل از کارفرما، دولت و احزاب فرا می خواند و آقای علیرضا ثقفی یکی از مبلغین و مدافعین آن میباشد(۱). او در یک اطلاعیه کوتاه خطاب به اعتصاب بندر ماهشهر، به کارگران "ایجاد تشکل مستقل از کارفرما، دولت و احزاب " را رهنمود داده است. ایشان جدایی ایجاد تشکل مستقل از کارفرما و دولت، با جدایی از احزاب را آگاهانه در کنار هم می گذارد، بدور از هر گونه استدلال نظری و سیاسی. این دیدگاه تشکلهای مستقل جدا از دولت و گرایشات سیاسی، بحث جدیدی نیست که امروز از طرف آقای ثقفی مطرح میشود اما نکته قابل بحث اینجا است، چرا هر زمان طبقه کارگر میخواهد با حضور فعال و مبارزه جدی اش رژیم را مرحله ای به عقب براند و در تغییر و دمکراتیزه نمودن فضای سیاسی جامعه نقش ایفاء نماید، مدافعان این دیدگاه با نصایح و اندرز میخواهند تشکلهای کارگری را از احزاب چپ و کمونیست دور نمایند ، به عبارت دیگر عملن کارگران را از دست زدن به مبارزه سیاسی بر حذر می دارند.

مبارزه هر روزه طبقه کارگر ایران در بدست آوردن مطالباتش و ایجاد تشکلهای توده ای بخصوص در یک دهه گذشته این حقیقت را برهمهً جریانات سیاسی و آگاه ترین فعالین جنبشهای اجتماعی روشن ساخته که تغییر و تحولات بنیادی و سیاسی در ایران بستگی به میزان تحرکات و پیشرویهای طبقه کارگر ایران دارد و در این شکی نیست که شرط حیاتی هر گونه ایفای نقش اجتماعی طبقه کارگر در گرو ایجاد تشکلهای سیاسی اش است. در جامعه ای مثل ایران حتا مبارزات اقتصادی طبقه کارگر نمی تواند صرفا اقتصادی، و بدور از اهداف سیاسی باشد. حتا اگر بخواهد قدمی در رفع مطالبات صنفی اش بردارد.

شاید مصلحت رهنمود آقای ثقفی و دیدگاهش برای ایجاد تشکل مستقل کارگری جدا از احزاب از اینجا ناشی میشود که ایجاد این نوع تشکلها کمتر حساسیت دولت را در مبارزه و سرکوب کارگران برانگیخته و برای آنان ایجاد مصونیت میکند. و همچنین با داشتن این نوع تشکلها و دوری نمودن از احزاب کارگران معضل جدی سیاسی با دولت نخواهند داشت و دولت سرمایه جمهوری اسلامی اقدام به سرکوب آنها نخواهد کرد. طبق این دیدگاه اگر احزاب چپ وجود نداشتند و تشکلهای کارگری درهماهنگی با

این احزاب برای بدست آوردن مطالبات سیاسی اشان مبارزه نمی کردند دلیلی برای سرکوب وجود نداشت و سرمایه داری به خطر نمی افتاد. پس آقای ثقفی توصیه می کند که طبقه کارگر بهتر است از چهار چوب مبارزه فعالیتهای صنفی، اقتصادی فراتر نرفته تا با این عمل بتواند هم به بقا خود ادامه داده و هم از سرکوب شدن جلوگیری نماید. و با حفظ موجودیت و خدشه دار نکردن مناسبات سرمایه داری این تشکلها درهمسویی با بورژوازی قرار گیرند بجای مبارزه و تعارض طبقاتی. دلیل دیگر برای ایجاد این نوع تشکلها می تواند این باشد اگر تشکلها مستقل نباشند سرکوب میشوند و ما می بینیم این واقعیت ندارد که کارگران سندیکای شرکت واحد و هفت تپه علی رغم اینکه وابسته به احزاب نیستند اما همچنان سرکوب می شوند و رهبرانشان فقط به جرم ایجاد تشکلهای مستقل از دولت در زندان هستند و مورد بیشترین اذیت و آزار و شکنجه قرار گرفته اند. این دیدگاه راست ثقفی دقیقاً در همسویی با دولت جمهوری اسلامی است که می گوید کارگران کار و فعالیت سیاسی نکنند و عضو تشکل های سیاسی نشوند. این هم نظری با دولت های سرمایه داری و نهاد های بین المللی است که معتقدند کارگران با قبول سه جانبه گرایی ، قانون گرایی و داخل شدن در تشکل های دست ساز سرمایه داری و دوری جستن از احزاب چپ و مقبولیت دادن به نظام سرمایه داری آزاد هستند تشکل خود را بسازند. تحمیل ایجاد چنین تشکلهایی در چهارچوب قوانین بورژوایی به طبقه کارگر خارج از اختیار کارگران و اتخاذ تصمیم از بالا، کارگران را از مبارزه با سرمایه داری و مطالبات سیاسی منع می نماید. دقیقاً این دیدگاه آقای ثقفی با رفرمیست ها، دولت جمهوری اسلامی و نهادهای جهانی سرمایه داری منطبق میباشد که همگی آنها را دریک جبهه واحد به دفاع از سرمایه داری وعلیه چپ و رادیکالیزم کارگری قرارمی دهد.

اما اگر قرار است کارگران متشکل شوند و از منافع خود دفاع کنند نقطه عزیمت این تشکل باید ضد یتش با منافع سرمایه باشد، تشکلی که در ضدیت با این منافع قرار نگیرد حتی اگر فرض را براین قرار دهیم که تشکل مستقل از دولت و کارفرما باشد، نهایتا در سمت وسوی تمکین از بورژوازی قرار خواهد گرفت. تشکلهای توده ای مورد نظر کارگران باید بتوانند در حین مبارزه، طبقه کارگر را قدمی به جلو برعلیه سرمایه سوق دهد. باید در نظر داشت که مبارزه با بورژوازی تنها از وظائف اصلی طبقه کارگر و تشکلهایش نبوده، و همچنین مبارزه با گرایشات باز دارنده درون جنبش کارگری یکی دیگر از وظایف این تشکلها و فعالین کارگری سوسیالیست میباشد. اگر به عنوان مثال به همین تشکلهای مستقل جدا از" احزاب " مد نظر آقای ثقفی اکتفا کنیم ، مطالبات صنفی در چهار چوب این تشکلها حتی در بهترین حالتش نمی تواند پایدار بماند. به عنوان مثال : طبقه کارگر برای بدست آوردن خواسته هایش و بویژه مطالبات اقتصادیش در یک نبرد طبقاتی هر روزه با سرمایه بر علیه قراردادهای موقت، بیکارسازیها،عدم ایمنی محیط کار، افزایش دستمزد و تقلیل ساعات کار و..... ناچار به مبارزه است. بدست آوردن این خواسته ها مستلزم تعرض به قانون کار ارتجاعی سرمایه است. اینجا است که این مبارزه از چهارچوب مبارزه صنفی خارج شده و بعد سیاسی بخود می گیرد.

قبل از اینکه به کل بحث پرداخته شود. لازم است توجه آقای ثقفی را به این نکته معطوف نمود. مسئله احزاب به این سه دهه بر نمیگردد بلکه از نظر تاریخی، زمینه مادی قوی در حیات سیاسی ایران داشته و دارد.

وضعیت احزاب و جنبش کارگری در کشورهای مختلف متفاوت بوده، و اینکه درهر کشوری کدام یک، احزاب یا جنبش کارگری بر دیگری تقدم داشته است حائز اهمیت است. در کشور ایران جنبش کمونیستی و سوسیالیستی بر جنبش کارگری مقدم بوده است. تا سال ۵۷ در تاریخ ایران این احزاب بودند که با فعالیت خود در تغییر دادن فضای سیاسی و دمکراتیزه نمودن جامعه نقش داشتند، و از این طریق اتحادیه های کارگری را تشکیل میدادند. و بر این مبنا بود که اولین تشکلهای کارگری توسط و به رهبری چپها و کمونیستها بوجود آمدند. اتحادیه های کارگری در ایران ابتدا با ابتکار فعالین حزب کمونیست اولیه در ایران تشکیل شد. در مقابل این تشکلهای کارگری، همواره رژیم، لیبرالها و مرتجعانی وجود داشته اند که خواستار جدایی و استقلال اتحادیه های کارگری از کمونیستها بوده اند. این تشکلهای کارگری همواره تحت این عنوان که وابسته به احزاب چپ و کمونیست بوده اند مورد حمله قرار گرفته اند و این تلقی اشتباه را نزد عده ای بوجود آورده اند که اگر به اصطلاح "مستقل" باشند از حمله رژیم مصون خواهند ماند. بهمین

دلیل ، احزاب و نقش آنها در جنبش کارگری زمینه مادی قوی و نقش دیرینه دارد و نمی تواند به این سه دهه خلاصه شود.
تشکل مستقل کارگری‌ای که بطور واقعی منافع کارگران را دنبال کند بطور دائم ناگزیر از روبرو شدن با سرمایه است، و در معرض سرکوب و اختناق سیاسی و بی حقوقی قرار میگیرد. بنابراین، بدون داشتن محتوایی سیاسی و طبقاتی نمی تواند خود را حفظ نموده و در مقابل حملات سرمایه دوام بیاورد. تشکلهای مستقل کارگری ابزار مبارزاتی طبقه کارگر برای به دست آوردن مطالبات اقتصادی و آزادیهای سیاسی در یک مبارزه بی امان و پیگیر برای تحمیل آنها به نظام سرمایه داری ایران است. این مبارزه بدون داشتن یک استراتژی سیاسی، نمی تواند کمک کند طبقه کارگر از دل وضعیت جامعه موجود بیرون بیاید و موقعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود را ارتقاء دهد. و از طریق این استراتژی است که طبقه کارگر می تواند با جهت دادن مبارزاتش به سمت قدرت سیاسی و به سرانجام رساندن یک انقلاب اجتماعی موانع جلو روی خود را یکی بعد از دیگری پشت سر بگذارد و پیشروی کند، مسلم است که درک درست از این استراتژی نیاز به تحلیل از پدیده ها و روندهای اقتصادی و سیاسی، و موانع پیش روی طبقه کارگر دارد. این تجزیه و تحلیل در هر حرکت که طبقه کارگر سرمایه را به چالش می کشاند، می تواند صادق باشد کما اینکه امروز (۲) کارگران بندر ماهشهر خواست ایجاد کمیته اعتصاب و صندوق مالی را تا به تحقق رساندن خواسته ها و ایجاد تشکلهایشان را در اولویت و دستور کار خود قرار داده اند.
نظام حاکم سرمایه اسلامی هم دائما در ضدیت با تشکلهای کارگری و احزاب است. و با تهدید و سرکوب و زندانی نمودن فعالین کارگری و سوسیالیست میخواهد از انجام این تشکلها ممانعت به عمل آورد. اما تا آنجا که به خود بورژوازی بر می گردد امر سازمانیابی و تحزب برایش امری حیاتی است، و ارگانهای سرکوبگرش بطور متشکل ، سیستماتیک و سازمانیافته در جهت سرکوبی جنبش کارگری و سایر جنبشهای اجتماعی جامعه بکار گرفته میشود. اما سوال اینجا است آقای ثقفی در رابطه با جنایتهای رژیم که بطور سازمانیافته در طول بیش از سه دهه زندگی و معیشت میلیونها انسان کارگر و زحمتکش را مورد تعرض قرار داده است اعتراض آنچنانی نداشته و افشاگری ننموده است. اما زمانی که تحرکی در طبقه کارگر ایجاد میشود، که میخواهد ضرب شستی به رژیم نشان دهد ایشان با بورژوازی هم نظر میشود. تشکل مستقلی که آقای ثقفی ادعایش را دارد مبارزه کارگران را در چهار چوب مبارزات صنفی محدود نموده و نهایتا کارگران را به چانه زنی برای سنار و سه شاهی اضافه دستمزد در مقابله با کارفرما و دولت قرار می دهد، دست و بال رژیم و مزدورانش را برای سرکوب کارگران باز می گذارد. وهمچنین استدلال جدایی کارگران و تشکلهایشان از احزاب و سازمانهای سیاسی به این خدمت خواهد نمود تا رژیم با دشواری کمتری ابتدا احزاب و سازمانهای چپ را سرکوب کند و سپس به سراغ تشکلهای کارگری برود. حتی اگر فرض را بر این بگذاریم که تشکلهای مستقل مورد نظر آقای ثقفی فقط به مبارزه اقتصادی کارگران اختصاص داده شود، این تشکل باید بتواند کارگران را در امر مبارزه اقتصادی متحد نگه دارد. و این خود بدون یک فعالیت سیاسی امکان پذیر نیست یعنی آگاه کردن کارگران از عملکرد مناسبات سرمایه داری.
آقای ثقفی آگاهانه نظر خود را بطور روشن و شفاف در اطلاعیه ماهشهر بیان نمیکند. کماکان می توان این نتیجه را گرفت که استدلال ایشان از ایجاد " تشکلهای مستقل بدور از احزاب" حضور چپ کارگری در صحنه سیاسی ایران است. که با عروجش در بسیاری از حرکتهای کارگری نقش هدایت کننده را دارد. ثقفی آگاهانه در این اطلاعیه نخواسته در مخالفت با احزاب و نقش و تاثیر مستقیم آنها توضیح بیشتری بدهد ، قطعن این مباحثات جدی تری را می

طلبید، و آن موقع است که بیربطی نظرات راستش به جنبش کارگری و معضلات آن آشکار میشود. بهمین دلیل نظراتش را در چند کلمه ایی مسکوت می گذارد. برای مستدل نمودن نظرات ثقفی لزوما باید به نوشته های ایشان مراجعه نمود. در نوشته " اتحادیه های کارگری و استقلال" ایشان می توان دقیقتر متوجه نظراتش در این رابطه شد.
درنوشته "استقلال اتحادیه های صنفی" با سر تیتر" اتحادیه های کارگری و استقلال" در رابطه با نقش احزاب سیاسی ایشان اشاره می کند.
(۳) *"تلاش احزاب سیاسی در جهت در اختیار گرفتن اتحادیه‌ها باعث می شود آنها نتوانند کالای خودرا در بازار به بهترین قیمت بفروشند. حضور یک حزب سیاسی در معاملات کالا همواره معادله خرید وفروش را بر هم می‌زند."*
دل نگرانی ثقفی از این نیست که کارگران با تشکلهایشان بتوانند به حداقلی از خواسته هایشان برسند و به مقابله با مناسبات سرمایه داری بپردازند. ایشان همانطوریکه خود اشاره می کنند نگران سود سرمایه و میزان فروش این کالاها هستند که با دور کردن کارگران از احزاب سیاسی به بهترین وجه بتوانند به این امر بردگی سرمایه پاسخ بدهند. ایشان اتحادیه ها را از نظر ساختاری بدقت میشناسد و بر این آگاه هست که بوروکراتیزه شدن ساختار اتحادیه های کارگری ناگزیر از استراتژی راستی است که منافع کارگران را تنها در هماهنگی با منافع سرمایه داران دنبال می کند. و یا در بهترین حالت این است که رهبران فعال اتحادیه ها خواسته های کارگران را به شیوه های چانه زنی، و بده وبستان با کارفرما تعقیب می نمایند.
ایشان در دنباله این مطلب اینطور ادامه میدهند. " (۳) ***در حالیکه فعالان اجتماعی باید با هوشیاری تمام مرز این فعالیت ها را رعایت کنند . در غیر این صورت هم به خود لطمه زده اند وهم به فعالیت های اجتماعی. گاه فرصت طلبان وعوامل سرمایه‌داری ازهمین اشتباه استفاده کرده واتحادیه ها را به طرفداری از سیاست های حاکم دعوت می کنند، که نمونه‌های آن را در میان گرایشات راست به کرات مشاهده کرده ایم. هرچند این راست گرایان همواره خواهان استفاده ابزاری از اتحادیه‌ها برای چانه زنی با بالادستی‌ها بوده اند. اما جریانات رادیکال با اشتباهاتشان نباید بهانه به دست فرصت طلبان سازشکار بدهند تا سندیکا واتحادیه را از حالت یک سازمان پرولتری دوران بورژوازی خارج کنند و به زائده سرمایه‌داری تبدیل کنند."***
آ قای ثقفی آگاهانه و با احتیاط مبارزه طبقاتی را در جامعه ایران مورد اجتناب و چشم پوشی قرار می دهد. سعی می نماید با حذف سیاسی بودن این مبارزه آن را مبارزه اجتماعی تلقی نموده، و مبارزان این عرصه از فعالیت را هم فعالان اجتماعی خطاب نماید. و همچنین ثقفی با حد و مرز قائل شدن برای این فعالیتها به کارگران هشدار میدهد که حدود خود را بشناسید و دست از پا خطا نکنید و از چهار چوب قوانین ارتجاعی و ضد کارگری جمهوری اسلامی تجاوز ننموده و حریم سرمایه را بخطر نیندازید. در غیر اینصورت مبارزه شما از حد و حدود تشکلهای مستقل خارج شده و دست نامرئی احزاب مبارزات شما را به انحراف خواهند کشا ند.
محور تبیین ثقفی از مکانیسم نفی احزاب بر جنبش کارگری به نوعی مساله حزبیت چپ کارگری است. شکی در این نیست، که این حزبیت کارگری و سازمان سیاسی اش یک مانع جدی خواهد بود در راه پیشروهای گرایش راست و افشای آن . و نتیجه ای که این تحزب خواهد داد متشکل نمودن طبقه کارگر برای جدال نهایی با بورژوازی است. و از این طریق است که طبقه کارگر می تواند به بنیانهای اساسی بورژوازی چنگ بیاندازد. در دیدگاه آقای ثقفی و دوستانش حزبیت و دست یافتن کارگران به آن میوه ممنوعه است ، زیرا این نوع تحزب دقیقا در تعارض با سرمایه و جناحی در جنبش قرار می گیرد که همکاری طبقاتی با بورژوازی را در دستور کارش گذاشته است و در دراز مدت رشد این حزبیت تمامی سیاست ها و استراتژی گرایشات راست را بی موضوعیت خواهد نمود و کارگران با اتکاء به نیروی طبقاتی خویش مبارزه سیاسی خویش را پیش برده و در مسیری گام بر خواهند داشت که نه تنها در سیاست دخالتگر خواهند بود بلکه آن را در دست خواهند گرفت و این برای منافع خرده بورژوایی دیدگاههایی از نوع آقای ثقفی نگران کننده خواهد بود . لذا مصنونیت خویش را در ترساندن کارگران از بورژوازی با تز تعریف نشدن مبارزه کارگران با سیاست و احزاب جستجو می کنند.
از نظر سیاسی این حزبیت، چپ کارگری را نمایندگی می کند که از گرایش سوسیالیستی درون جنبش کارگری نشئت می گیرد. این چپ در سوخت وساز درونی طبقه کارگر نقش مستقیم و کلیدی دارد. و با اتکاء بر استراتژی کارگری حرکتهایش را تعریف و جمعبندی می نماید. این چپ کارگری در تقابل با راست قرار دارد و با نظام سرمایه داری در کلیت اقتصادی و سیاسی اش مبارزه می کند؛ و هدفش دست بردن به بنیانهای سرمایه با اتکاء به نیروی طبقاتی متشکل طبقه کارگر میباشد.
با این تعاریف است که گرایش چپ سوسیالیستی نیاز مبرم به تحزب و متشکل شدن پیدا می کند، و حیطه مبارزاتش از مبارزات اقتصادی فراتر رفته و کاملا جنبه سیاسی و نظری مییابد. چنین حزبی باید مبنا را بر اتحاد آگاه ترین و بهترین مبارزان و فعالین طبقه کارگر در کلیه عرصه های مبارزه نظری و سیاسی و اقتصادی قرار دهد و تلاش نماید، هماهنگی و وحدت مبارزاتی را بین کارگران ایجاد نموده و اهداف کارگران را با در نظر گرفتن اشکال متنوع مبارزه درعرصه های مختلف تامین نماید. ضرورت و

روند مبارزاتی که طبقه کارگر برای دست یابی به تشکلهای توده ای در پیش گرفته، تداومش ایجاد حزب کارگران در آینده خواهد بود در واقع می توان گفت این تشکلهای توده ای بنیانها و شالوده همان حزب آتی را پی ریزی می نمایند. ضامن به پیروزی رسیدن طبقه کارگر با دارا بودن حزب طبقاتیش، استراتژی سیاسی اش میباشد. که این استراتژی مستلزم سیاستهایی میباشد که طبقه کارگر در دل هر مبارزه با افزایش آگاهی و اتحاد خود تا متحقق شدن سوسیالیسم آن را دنبال نماید.

بحثی در این نیست که تشکل کارگری باید از لحاظ ساختاری نهادی مستقل باشد. اما محتوای سیاسی این تشکل کارگری است که آن را متفاوت مینماید و تعیین می کند برنامه و روشهای سیاسی رهبران و اعضاء آن چگونه باشد. مبارزه طبقاتی در جامعه به این راحتی نیست که بتوان با علم کردن یک تشکل مستقل کارگری بدور از دولت و احزاب آن را در برابر حملات و اهداف راست و ضد کارگری حفظ کرد. در روند مبارزاتی است که کارگران می توانند عقاید و نظرات سیاسی خود را محک بزنند و استقلال فکری و نظری خود را حفظ نمایند. در غیر اینصورت آراء و نفوذ طبقات دیگر در مستقل ترین تشکلهای کارگری، اجتناب ناپذیر است. کارگران در مبارزه طبقاتی هر روزه ای که درگیر هستند با تجربه کردن هر روزه این مبارزات، آگاهی آنها دگرگون و تکوین می یابد. خود مباحثات تشکل یابی نمونه ای از این پروسه آگاهی طبقاتی است. تقویت و گسترش مبارزات کارگری در اتکاء به نیروی طبقاتی خویش نه فقط از مبارزه در عرصه های مختلف علیه بورژوازی عبور می کند بلکه مبارزه با دیدگاههای راست و غیر کارگری از نوع آقای ثقفی نیز بخشی جدای ناپذیر از آن خواهد بود.

پانوشت ها:

(۱) بار دیگر قرار داد های موقت

علیرضا ثقفی

کارگران ماهشهر بار دیگر پس از پایان مهلت کارفرما برای لغو قراردادهای موقت و به رسمیت شناختن تشکل کارگران، دست به اعتصاب زده‌اند. این اعتصاب‌ها که در صنایع حساس نفت و گاز به وقوع می‌پیوندد، در اولین گام‌ها برای شکستن سد مقابل ایجاد تشکل های مستقل کارگری در این صنایع است؛ صنایعی که نزدیک به یک دهه است در آنها هرگونه تشکل کارگری ممنوع بوده است. اما این بار کارگران نه تنها خواهان حق و حقوق خود هستند، بلکه خواهان ایجاد تشکل مستقل نیز هستند. ایجاد تشکل های مستقل در این صنایع، خواست همه ی کارگران است. در پتروشیمی تبریز هم همین مساله برای کارگران مطرح است و به خصوص در میان کارگران پروژه‌ای، که اغلب در ایجاد تاسیسات نفت وگاز فعال اند، این موضوع از مبرم‌ترین خواسته های کارگران است، چرا که آنان از داشتن نماینده و دفاع از حقوق اولیه خود محروم هستند. اکنون کارگران ماهشهر با تشکیل کمیته ی اعتصاب، اولین گام را در جهت ایجاد تشکل خود برداشته اند که بسیار ارزشمند است. آنها در مبارزات شش ماه گذشته ی خود به این نتیجه رسیده اند که بدون تشکل، به خواسته های برحق خود نخواهند رسید و حتا اگر دست‌آوردی هم داشته باشند، پایدار نیست و ضرورت ادامه‌ی حرکت مطالباتی آنان، جز از طریق نمایندگان مستقیم و تشکل مستقل، امکان پذیر نیست. ایجاد تشکل مستقل از کارفرما، دولت و احزاب در این برهه از زمان، ضرورت پیروزی آنان در به دست آوردن خواست‌ها و مبارزات‌شان است. هم چنین پیوند با سایر بخش های کارگری، امر اجتناب ناپذیر است تا بتوان از طرفی قراردادهای موقت را لغو کرد که خواسته همه‌ی کارگران است و از طرفی، تشکل‌های مستقل را به وجود آورد که در این شرایط، برای به دست آوردن ابتدایی‌ترین مطالبات کارگری ضرورت اولیه دارد.

(۲)" ما به این نتیجه رسیده ایم که بدون ایجاد هماهنگی و تشکل یابی ، راه به جایی نخواهیم برد. حتی اگر اعتصاب موفق شود و دستاوردی هم داشته باشد ، بدون ایجاد تشکل و سازمان یابی ، آن دستاورد پایدار نیست و نمیتوان آن را حفظ کرد. لذا در اولین قدم کمیته اعتصاب را برپا نموده ایم. »

(۳) "تلاش احزاب سیاسی در جهت در اختیار گرفتن اتحادیه ها باعث می شود آنها نتوانند کالای خود را در بازار به بهترین قیمت بفروشند. حضور یک حزب سیاسی در معاملات کالا همواره معادله خرید وفروش را بر هم می‌زند .عدم حضور احزاب سیاسی و ممنوعیت فعالیت آنان دریک جامعه ی تک صدایی، باعث می‌شود که گاه مرز این فعالیت‌ها مخدوش شود. در حالیکه فعالان اجتماعی باید با هوشیاری تمام مرز این فعالیت ها را رعایت کنند .در غیر این صورت هم به خود لطمه زده اند وهم به فعالیت های اجتماعی. گاه فرصت طلبان وعوامل سرمایه داری ازهمین اشتباه استفاده کرده واتحادیه‌ه ارا به طرفداری از سیاست های حاکم دعوت می کنند ،که نمونه‌های آن را در میان گرایشات راست به کرات مشاهده کرده ایم .هرچند این راست گرایان همواره خواهان استفاده ابزاری از اتحادیه‌ها برای چانه زنی با بالادستی‌ها بوده اند .اما جریانات رادیکال با اشتباهاتشان نباید بهانه به دست فرصت طلبان سازشکار بدهند تا سندیکا واتحادیه را از حالت یک سازمان پرولتری دوران بورژوازی خارج کنند و به زائده سرمایه‌داری تبدیل کنند."

***

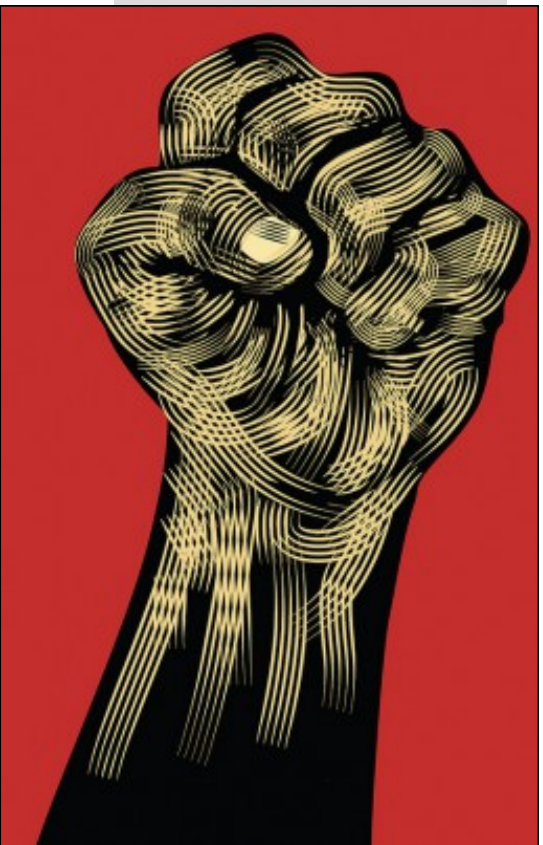

دیکتاتوری بانک ها

آلن وودز

حمید قربانی

مبنای تحلیلی مطلبی که در زیر می خوانید تخلیص و تنظیم شده ی ترجمه از نوشته ی آلن وودز به همین نام می باشد که در روز ۵ دسامبر ۲۰۱۱ در سایت دفاع از مارکسیسم، به زبان انگلیسی به چاپ رسیده است. در این متن سعی شده است که با افزوده هائی چشم اندازی از بحران سرمایه در اروپا و مبارزه طبقاتی طبقه کارگر داده شود.

بحران اقتصادی در اروپا درحال تبدیل شدن به یک بحران عمیق سیاسی است. ایتالیا و یونان هر دو دارای دولت های جدید (دولت های ائتلاف ملی) شده اند که قول حل بحران مالی و اقتصادی ای را داده اند که اروپا را لرزانده است. دولت هائی که آنها را دولت های تکنوکراتها نیز نامیده اند. این دولت ها نمایندگان کدام طبقه؟ و چه سیاستی هستند؟

»"دموکراسی خالص «عبارت کاذبانه فرد لیبرالیست که کارگران را تحمیق می نماید. آنچه در تاریخ سابقه دارد دموکراسی بورژوائی است که جایگزین فئودالیسم گردید و دموکراسی پرولتری است که جایگزین دموکراسی بورژوائی می گردد. «لنین،انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد،ص ۱۴ بفارسی

" پارلمان بورژوازی را در نظر بگیرید. آیا می توان تصور کرد که کائوتسکی دانشمند هیچگاه این موضوع را نشنیده است که هر قدر دموکراسی تکامل بیشتری یافته باشد، بهمان نسبت بورس و بانکداران، پارلمانهای بورژوازی را بیشتر بخود تابع می سازند؟ از این جا چنین نتیجه نمی شود که نباید از پارلمانتاریسم بورژوائی استفاده کرد، اما از اینجا نتیجه می شود که فقط فرد لیبرال می تواند محدودیت

تاریخی و مشروط بودن پارلمانتاریسم بورژوائی را فراموش نماید، همان گونه که کائوتسکی این مطلب را فراموش می کند. توده های ستمکش در دموکراتیک ترین کشور بورژوائی هم در هر گام با تضاد فاحشی بین برابری ظاهری که "دموکراسی" سرمایه داران اعلام می دارد و هزاران محدودیت واقعی و حیله و نیرنگی که پرولترها را به بردگان مزدور بدل می نماید، روبروهستند. همین تضاد است که چشم توده ها را در مورد پوسیدگی و کذب و سالوسی سرمایه داری می گشاید. همین تضاد است که مبلغین و مروجین سوسیالیسم، آنرا در برابر توده ها فاش می سازند، تا، آنانرا برای انقلاب حاضر نمایند! ولی هنگامی که عصر انقلابها آغاز شد، کائوتسکی بدان پشت نمود و به نغمه سرائی در بارهٔ فضائل و مناقب دموکراسی محتضر بورژوائی پرداخت." ص ۱۶ تا ۱۷، لنین همان اثر

قواعد و مقررات بانک ها

یکشنبه ۲۰ نوامبر روزنامه ایندیپندنت چنین نوشت:

"قدرت سیاسی در اروپا دارد به یک عده محدودی به نام تکنوکراتها انتقال می یابد دو روز بعد از اینکه در کشور یونان پاپادموس تکنوکرات سکان دولت "ائتلاف ملی" را بدست گرفت،تکنوکرات دیگری در کشور ایتالیا رئیس دولتی از همان جنس شد."

در یونان و ایتالیا هم اکنون قدرت دولتی را کسانی قبضه کرده اند که در هیچ انتخابات دموکراتیک بورژوائی نیز انتخاب نشده اند. به زبان دیگری می توان گفت که دیگر قدرت سیاسی را دولت های معمولی سرمایه داران نیز ندارند، بلکه قدرت را تکنواتهای منصوب شده از جانب بانک ها و شرکت های بزرگ انحصاری سرمایه داری در دست گرفته اند.از این پس استاندارد زندگی، داشتن شغل و نداشتن شغل و بهداشت و آموزش همگانی و کلن هر چیز مؤثر در زندگی را کسانی تعیین می کنند که در هیچ انتخاباتی انتخاب نشده اند و در برابر نه تودههای طبقه کارگر و زحمتکش بلکه حتا مجالس بورژوائی نیز مسئول نیستند. سئوال این است که این تکنوکراتها که دارند نه تنها در یونان و ایتالیا، بلکه حداقل کل اروپا بر مقدرات زندگی ما حکم می رانند، نمایندگان کدام طبقه و چه قشر اجتماعی هستند؟ این ها قدرت خود را از چه منبعی می گیرند؟ آنها منصوب شدگان بی چهره وزارت دارائی در اتحادیه اروپا، بانک مرکزی اروپا و صندوق بین المللی پول هستند. روزنامه ایندپندنت در همین مقاله آنها را چنین معرفی می کند: " تکنوکرات به کسی خطاب می شود که در بانک سرمایه گذاری گلدمن ساکس کارمند بوده و یا باشد، دور و بر ادارات مالیه، وزارت دارائی و اقتصاد با نام مستعار وامپیر(جانوری خون آشام) پلکیده است. مردانی که امروز بر مقدرات زندگی میلیونها انسان در اروپا مسلط هستند، دارای این مشخصاتند. مایومونتی عضوی از اعضای گلدمن با شغل مشاوره دهنده در امور بین المللی است. ماریو داراقی که بر سیاست کل اروپا حاکم است، رئیس بانک مرکزی اروپا و نیز یکی از کارمندان بانک گلدمن ساکس است.

همچنین آنتونیو بورقص را داریم که تا دیروز در مرکز ارز اروپا پادوئی سرمایه را می کرد. پاپا دموس یونانی نیز معاون سابق بانک مرکزی اروپا است. او چندی نیز رئیس بانک مرکزی یونان شد تا همچون ماریو مونتی در ایتالیا، کشور یونان را بعنوان کشوری قرضدار، با برنامه سخت ریاضت اقتصادی(رژیم غذائی) به اتحادیه پولی اروپا(یورو) وارد نماید. قاعده و مقررات ارز اروپا چنین بوده است که کشورهائی بعضویت پذیرفته می شوند که قرض شان بیش از ۶۰ درصد درآمد ملی کشور نباشد. کسی که چنین سیاستی را تعیین کرد، یک اقتصاد دان جادوگر بانک کلدمن ساکس بود. "

و اما در اروپا اینکه تکنوکرات ها مسلط باشند و تعیین کنند، نه به این وقاحت، ولی ناآشنا نیست. در اتحادیه اروپا این نمایندگان انتخاب شده نیستند که تصمیمات را اتخاذ می کنند، بلکه شورای وزیران و کمیسیونرها هستند که در هیچ انتخاباتی انتخاب نشده اند. پارلمان اروپا بیشتر از هر چیز به کلوپ بحث شبیه است. مقررات و قواعد حاکم بر بازارها(بازار کار، کالاهای تولید شده)را کمیسیونر ها تعیین می کنند. بعبارت دیگر می توان گفت که این مدیران مونوپل های بزرگ سرمایه و هیئت مدیره بانک ها هستند که برای همه امورات واقعی و تأثیر گذار در زندگی انسانها از قبیل اینکه سپردههای کارگران و زحمتکشان مانند صندوق های بازنشستگی، بیمه ها و حقوق و مزایا ی میلیونها بازنشسته ، چگونه و کجا سرمایه گذاری شوند، مقررات و قواعد تعیین می کنند و تصمیم می گیرند. آنها قادرند که کارمندان عالی رتبه و سیاستمداران عالی مقام را مانند سیب زمینی در بازار منتها باکمی اضافه قیمت بخرند.

کودتای بانک ها

این مسئله که دولت های مدرن یا دولت های دموکراتیک بورژوائی چیستند ؟ و چه کار می کنند؟ را می توان در این عبارت از مانیفست کمونیست، نوشته سال های ۴۸-۱۸۴۷ مارکس و انگلس یافت. آنها نوشتند: "دولت مدرن بورژوائی یک کمیته برای حفظ و دفاع از خرید و فروش و تجارت کل طبقه بورزوائی است " . در یک جامعه واقعی و با ترتیب بورژوائی حقوق انسانی، آزادی مطبوعات، آزادی بیان و همه امور دیگر تابعی از و مشروط به اقتصاد بازار می باشد. در چنین جوامعی انسان ها آزاد هستند و همه افراد می توانند (کم و یا بیش) هر چه می خواهند بگویند تا هنگامی که طبقه حاکمه یعنی به زبان دیگر بانکداران و سرمایه داران بزرگ و مدیران انحصارات بزرگ آزاد باشند، تصمیم بگیرند که در واقعیت چه باید اتفاق بی افتد. این شیوه و روش در زیر سایه امپریالیسم و سرمایه داری انحصاری حقیقی تر و روشن تر است. اکنون دیگر طبقه بورژوازی جهانی با دولت هائی از جنس دو لت های یونان و ایتالیا دیگر باصطلاح برگ انجیر بعنوان پرده ساتر یعنی دموکراسی نمایندگی را هم کنار گذاشته است. دیگر بانک ها و مونوپل های معظم سرمایه داری با دولت در هم تنیده اند. در چنین شرایطی است که سیاست مداران نیز مانند هر کالای دیگری در بازار مکاره خرید و فروش می گردند. دولت ها به خدمتگذاران واقعی شرکت های بزرگ سرمایه داری و بانک های عظیم تبدیل شده اند.

روزنامه تایمز لندن روز جمعه روز ۱۱ نوامبر مقاله ای با این تیتر **" آیا در ایتالیا و یونان کودتائی بوسیله انجمن بانکداران بوقوع پیوسته است؟"** به چاپ رساند.

در متن مقاله چنین نوشته می شود: " آنها دوست ندارند که امروزه صدای مردم را بشنوند. اولین اتفاق در یونان بعنوان گهواره دموکراسی می افتد. و آن اینکه در ماه اخیر اسمی از یک رفراندوم بی نام و نشان برده شد که می خواست به شهروندان یونان حق اظهار نظر در باره برنامه های ریاضت اقتصادی یعنی چیزی که ربط مستقیم به زندگی شان دارد، داده شود. گفتن همین جمله کافی بود که بازار دچار رعشه مرگ شده بگیرد. نتیجه این شد: دولت ائتلافی به رهبری پاپاندرئو فروپاشید. حق هر گونه اظهار نظری از شهروندان یک کشور اروپائی گرفته شد. در عوض فوران یک دولت جدید به رهبری معاون سابق بانک مرکزی اروپا که یک هفته قبل استاد مهمان دانشگاه در هاروارد آمریکا بود، یعنی آقای لوکاس پاپا دموس بسته بندی شد و به مردم در یونان هدیه شد." این اولین ولی بهیچ وجه آخری نبود به نوشته ی تایمز " بعد نوبت به ایتالیا رسید. آنرا همچون یونان تهدید به سرنگونی نمودند. اما، در یافتند که بعلت قروض زیاد اش نباید فشار بیشتر از یک اندازه مشخص باشد. ایتالیائی که بهمان اندازه که با ریخت و پاش و دزدی های آقای برلسکونی امروزه قرضدار است، می توانست ثروتمند و از رشد پایدار برخوردار باشد. در هر صورت با کمی تأنی سه شریک اصلی قرض دهنده و سرمایه گذار در ایتالیا که عبارتند از بانک اروپا و کمیسیونر دارائی اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول به یک تصمیم دسته جمعی رسیدند. آنها در یافتند که آقای برلسکونی دیگر به دستورات آنها اعتماد ندارد ودستورات آنها را آن طوریکه آنها مایلند اجرا نمی کند. آنها در یافتند او با این عدم اعتماد ایتالیا را در قرض بیش از اندازه مورد نیاز فرو برده است. در آخر نه تنها کار برلسکونی تمام شد بلکه جانشین ایشان نیزمنصوب گردید. بازار حرف آخر را زده بود، پس نه احتیاج به رفراندوم بود و نه نظر رأی دهندگان . آقای هر من وان رومئو سخنگوی شورای اروپا در

سفری که به روم کرده بود، سئوال و جواب را بدین شکل مطرح کرد: " کشور محتاج رفراندوم است؟ نه، چنین تمایلی نیست.". چنین بود که ماریو مونتی تکنوکرات، مشاور قبلی گلدمن ساکس و کمیسیونر در امور بازار و خریدو فروش و تغییر مکان اوراق قرضه در اتحادیه اروپا برای نخست وزیری به حضور رئیس جمهور ایتالیا ناپو لیتانو معرفی شد. آقای رئیس جمهور نیز او را به سناتوری تمام عمری مفتخر و روانه پارلمان برای گرفتن رأی اعتماد نمایندگان نمود. نمایندگانی که قبلن در گوشی و پچ پچ کنان خبر کوتای بانک ها را به یکدیگر داده بودند. آنها حساب خود را کرده بودند که موافقت ومخالفت شان چه عاقبتی برایشان به ارمغان می آورد. بدین شکل آقای ماریو مانتی برگزیده مثلث قاچاقچیان بین المللی و حاکم نه تنها بر اقتصاد یونان و ایتالیا، بلکه تمام اروپا وهمچنین جهان یعنی بانک مرکزی اروپا، اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول، توسط نمایندگان آگاه از تصمیم بازار به نخست وزیری سومین اقتصاد اروپا برگزیده شد. رئیس صندوق دارائی دولت با حفظ سمت، رئیس خود دولت شد. اقتصاد و سیاست در هم ادغام شدند و بانک ها مدیر خویش را مدیر اجرائی دولت کردند. برای دلجوئی از دموکراسی مورد تجاوز قرار گرفته و سیلی خورده، یکی از عالی مقامان دانشگاهی پا در میانی کرد، او علی مونته پروفسور در دولت شناسی در دانشگاه لوئیس رم ، گفت: " دموکراسی محدودیت ها خیلی جدی دارد." او به سخنان خویش چنین ادامه می دهد" دموکراسی این قدرت را دارد که خود را به قتل برساند، خویش تن خویش را سرنگون نماید. [یک دولت تکنوکرات را بپذیرد]، البته این نه بد و نه خوب است، بلکه مورد نیاز است. " در این گفته ی مزورانه و حیله گرانه (راسوئی) جناب پروفسور، جوهر اصلی (تقطیر) تمام خیانت ها نهفته است. این گفته، دو روئی و ترسوئی روشنفکر"لیبرال" را به بهترین وجهی بیان می کند. این همان روحیه چاپلوسانه و پوتین لیسانه ی پروفسوهائی است که سر در برابر هیتلر، موسیلینی و کاوانیاک خم نمودند. (این همان منتالیته روشنفکران دینی ملی و لیبرال ایرانی است که نعره های خمینی را مبنی بر برپائی چوبه های دار در میادین بزرگ شهرهای بزرگ ایران را شنیدند و برای پاکسازی کارخانه

ها از کارگران مبارز و سوسیالیست برنامه ریزی کردند، برای تصفیه دانشگا ه ها از اساتید آزادیخواه و سوسیالیست عجله به خرج دادند، بر خون دانشجویان تسلیم نشده و سر فرود نیاورده در صحن دانشگاه تهران نماز حاجت به جا آوردند ، به فرمانهای ی قتل عام زندانیان سیاسی با غر و لند لبیک گفتند و دم فروبستند و امروزه درمجالس و دانشگاههای آمریکا و...لباس آزادیخواهی دورغین بر تن کرده اند و نامه پشت نامه به جانشین خمینی می نویسند.). چنین است که از چشم مردم عادی قضایای واقعی پنهان می شوند. آری، کودتا ی بانک ها نیز بعنوان عملی نرمال و مورد نیاز جلوه گر می شود. این وضعیت اما، بیش از هر گفته و یا نوشته ای، در این سخن پیر سرکوزی فرانسوی به بهترین وجهی بیان می شود در چرا ئی مخالفت با همه پرسی در یونان :" اینکه به مردم صدائی داده شود همیشه خوب است. و اما همبستگی در منطقه یورو اجازه نمی دهد که در اموری که به تمام منطقه مربوط است به مردم یک کشور اجازه تصمیمگیری داده شود. نمی توان اجازه داد که نظر خود را در مورد خوب یا بد بودن چنین اموری که مربوط به همه اروپا هست بدهند " به عبارت دیگر می توان گفت که در حقیقت منافع سرمایه داران (بانکی و صنعتی) بر دموکراسی ارجحتر و گرامی تر است. این همان است که زمانی میخائیل میکیاولی گفته بود که هدف وسیله را توجیه می کند. هدف حفظ اتحادیه اروپا است، از اختناق و دیکتاتوری و یا هر وسیله دیگری می توان برای رسیدن به این هدف استفاده نمود. در مقابل این گفته بود که لنین در جائی می نویسد" که با وسائل نا مقدس به اهداف مقدس نخواهید رسید."، البته در این جا به باور من، این روشن است و همه نیر می دانند هم هدف و هم وسیله هر دو "نامقدس" می باشند.

حال باید دید که طبقه بورژوازی از این جا بجائی چه اهدافی را دنبال می کند و چگونه می خواهد این اهداف را عملی کند؟ پاپا دموس یونانی عینن مانند ماریو مونتی ایتالیائی یک اقتصادان ماهر، معاون سابق بانک اروپا و باورمند به نیروی بازار است. همین ایمان او به بازار بس است که فشار برنامه های ریاضت اقتصادی را زیادتر کند. دولت ائتلافی او هنوز مورد حمایت دو حزب بزرگ است، ولی معلوم

نیست که این پشتیبانی تا کجا دادمه خواهد داشت و باحتمال زیاد در زمانی که درجه جوشش آن بالا رود، آنها از خود سلب مسئولیت خواهند کرد. با این حال طبقه بورژوازی روی این حساب باز کرده است که با دولت تکنوکرات که خود را در ماورای احزاب ، ماورای طبقات و حتی سیاست قرار می دهد بتواند دست به مانور بین این بخش و آن بخش از مردم بزند . مونتی و پاپا دموس هر دو هیچگونه مسئولیتی در قبال مردم کشور های یونان و ایتالیا برای خود نمی شناسند، زیرا که آنها انتخاب شده حتا به سبک دموکراسی بورژوائی نیز نیستند و این دست شان را باز می گذارد. اصلن برای همین آنها را منصوب نمودند. ولی این می تواند بعنوان شمشیر دموکلوس نیز باشد، زیرا که مردم نیز بعلت دخالت نداشتن در انتصاب ایشان، هیچگونه تعهدی برای گردن نهادن به برنامه های آنها ندارند.

صاحبان آنها در اتحادیه اروپا از آنها می خواهند که مخارج عمومی را کاهش داده، مالیاتها را بالا ببرند و دیگر اقدامات زجر دهنده را عملی کنند و از این بابت که بعد از این اعمال چگونه با توده ی طبقه کارگر و مردم زحمتکش روبرو گردند، خود را محفوظ بدانند، زیرا که آنها انتخاب شده، هیچ ارگان دموکراتیکی نیستند. این جام زهر را آنها مایل هستند که بوسیله چنین تکنوکراتهائی به مردم بنوشانند. نمایندگان بانک ها و مونوپول های بزرگ سرمایه بدنبال لابی جمع کردن از بین سیاستمداران کنونی و نمایندگان سابق پارلمانها برای اربابان خود هستند. آنها برای خرید کالائی به نام سیاست مدار کهنه کار بهر سوراخ و سمبه پارلمانها سرک می کشند. در همان روزی که تایمز در باره "تغییر رژیم در اروپا نوشت"، روزنامه ایندیپندنت مقاله ای در باره معامله ایتالیا درج کرد و نوشت " رهبران قبلی بانک گلدمن و فارغ التحصیلان بانک ها در کریدورهای مجالس و دولت های اروپائی سلطه واقعی را در دست گرفته اند.". بعد از این عبارت که ارزش آنرا دارد که بخاطر سپرده شود، مقاله چنین ادامه می یابد: " بانك گلدمن قبل از اینکه خبری از زیرو روشدن در ایتالیا باشد، هیچ تمایلی در اینکه حرص و آز خویش را درجه ای کاهش دهد نداشت. اکنون که شاخک هایش برای مکیدن خون بدن زنده ی اروپا فرو برده است و قله های این قاره را تسخیر نموده است، دیگر تردید کردن و غرو لند نمودن کاری از پیش نمی برد. این تصمیمات چند هفته اخیر که برای منطقه یورو اتخاذ شده اند، در آینده تعیین کننده برای پرداخت قرض هایشان خواهند بود. این آن چیزی است که منافع مورد علاقه گلدمن در آن نهفته است."

رابطه بین سرمایه انحصاری و دموکراسی

هنگامی که سرهنگان یونانی در سال ۱۹۶۷ قدرت سیاسی را در یک کودتای نظامی گرفتند، فلیپ تالبوت سفیر ایالات متحده آمریکا در آتن از آن به شکایت برخاست و آنرا "تجاوز به دموکراسی" نامید. همکار کوته بین او در مرکز سیا جواب داد " چطور انسان می تواند به یک فاحشه تجاوز کند؟" این است نگاه واقعی طبقه سرمایه دار به دموکراسی ! خونتا های نظامی همه حقوق دموکراتیک (طبقه کارگر و سایر زحمتکشان) را لغو و پایمال نمودند و هزاران انسان را به زندان و شکنجه و تبعید محکوم کردند.

آری، سرمایه همواره به دموکراسی بعنوان شیوه حکومت کردنی که منافع او را بهتر تأمین می کند نگاه می کند و از آن به دفاع بر می خیزد، ولی هنگامی که توده ی طبقه کارگر و فرودستان خواسته اند از دموکراسی برای به خطر انداختن منافع سرمایه استفاده نمایند، گذشتن از دموکراسی به دیکتاتوری صرف برای سرمایه ساده تر ازعوض

کردن واگن های قطار برای یک مسافر عادی می باشد. همان سیاست مدارانی که در باره فوائد دموکراسی در عراق، افغانستان و لیبی (که فقط در لیبی ۷۰ هزار کشته و خراب نمودن شهر ها را ببار آورد و حتا قذافی را با چنان شیوه فجیعی قصابی نمود ند و اکنون اعلام می شود که لیبی را جنگ داخلی تهدید جدی می کند.)، سخنرانی های غرا می کنند، همان هائی هستند که حقوق دموکراتیک طبقه کارگر اروپا و آمریکا را که سال ها برای بدست آوردن آن مبارزه شده را پایمال می کنند. آنها برنامه های ریاضت اقتصادی به تصویب می رسانند، بیمه های اجتماعی را کاهش می دهند، از مخارج دستگاههای عمومی مربوط به بهداشت و آموزش و پروش می کاهند و به بودجه نیروهای سرکوب می افزایند و غیره. آنها می گویند که "همه ما در یک کشتی نشسته ایم" . این عبارت یکی از پوچترین و رذیلانه ترین گفته ها است. در زمانی که ۵۰ میلیون از مردم ثروتمندترین کشور جهان کنونی آمریکا از تهیه غذای روزانه شان ناتوانند، میلیاردها دلار به حساب بانک ها و مدیران بانک ها ریخته می شود. هنگامی که در سال ۲۰۰۸ بحران ترکیدن "حباب "جامعه آمریکا را درهم فشرد و میلیونها انسان شغل هایشان را از دست دادند و بیکار گردیدند، از خانه هایشان بعلت دیرکرد در پرداخت قروض بانک ها بیرون انداخته شدند و بی سر پناه گردیدند، به حقوق و مزایای همان رئوسای بانک هاکه باعث و بانی این اوضاع بودند، افزوده گردید.

در اغلب مواقع در هنگامی که قرض هائی داده شده اند که امکان ریسک های بزرگی را در بر دارند، در همه این موارد، اما سود و زیان بانک ها تعیین کننده است ونه چیز دیگری، در صورتی که در واقعیت امر به هیچوجه ریسکی وجود ندارد. الیت اقتصادی حاکم همواره این اعتماد را می دهند که بانک ها را با پول عمومی نجات دهند، وتعدادی از آنها از هم اکنون برای چنین مواقعی پول سرمایه گذاری نموده اند. " همکاران قبلی من در صندوق بین المللی پول در این کوشش هستند، از (1,5€ (tm-€4tmبعنوان طرح نجات آماده نمایند، اما این به چه معنی است." این را سیمون جانسون می گوید ، " این بدین معنی است که ۱۰۰ درصد اعتبار دهندگان را نجات دهند. همچنانکه در سال ۲۰۰۸، این بانک دیگری است که نجات دهنده است. " که سئوالات را به قشنگ ترین شکل در جای خویش قرار می دهد".

اعلام شده است که دولت های اروپائی باید میلیاردها یورو پیدا کنند، نه برای اینکه زندگی میلیونها انسان را در یونان یا کشوردیگری نجات دهند، بلکه در واقعیت امرهنوز به طرح های بیشتری برای نجات بانک ها نیازمندند. برای اینکه این مبلغ را پرداخت کنند باز هم بیشتر از قبل باید برنامه های ریاضت اقتصادی را بر گرده تودهها تحمیل نمایند، استاندارد زندگی را بیش از این کاهش دهند و بیش از پیش بر بیکاری و اخراج ها بی افزایند. همه این ها برای مراقبت از گولدمن ساکس و سایر مؤسسات مالی انجام می گیرد که چون پارازیتهائی بربدن زنده جامعه افتاده اند و در حال مکیدن و خالی کردن آن از خون زندگی اش هستند.

اکنون همه جامعه در دستان تعداد محدودی از بانکداران تروتمند اسیر شده است. آنها می گویند: " این پول درخواستی را بما بدهید، اگر نه ما در آینده جهان را به پرتگاه یک بحران جدید مالی می اندازیم، یک فروپاشی شدید اقتصادی ای اتفاق می افتد که خیلی بدتر از بحران قبلی است." این همان متدی است که مافیای معمولی برای اخاذی کردن پول همواره بوسیله آن تهدید می کند. تنها فرقی که موجود است اینکه مافیا افراد منفرد و یا شرکت های خصوصی را تهدید می کند، در صورتی که بانک ها همه یک ملت و دولت هایشان را.

مبارزه طبقاتی

دولت های ایتالیا و یونان یک وسیله مؤثر در دستان بانک ها و صاحبان مونوپول های بزرگ سرمایه هستند. ونه تنها در یونان و ایتالیا، بلکه در دیگر کشورهای سرمایه داری دموکراتیک چنین است. در بریتانیا ، آلمان، ایالات متحده آمریکا و فرانسه همین داستان است: دموکراسی به یک بیان و عبارت توخالی و بی معنی تر از هر زمان دیگری تبدیل شده است. درحقیقت از همه مفهومی که زمانی فریاد زده می شد تو خالی شده است، و چیزی که از آن باقی مانده یک پوسته و کاسه سرخالی است در فرم و شکل دموکراسی پارلمانی است که باقی مانده ، اما محتوا چیست؟: دولت های بانکداران، از بانکداران، مال بانکداران و برای بانکداران.

در کوتاه مدت دولت های یونان و ایتالیا برای اعمال برنامه های ریاضت اقتصادی شان به قولی یک ببخشید دارند. تهدیدی وجود دارد که زمین لرزه ای در بازار به وجود بیاید که پی آمد آن فروپاشی اقتصادی خیلی بدترباشد. بعنوان نمونه انتصاب ماریو مونتی نسخه ای است، تا بتواند بازار را آرام و از تلاطم بیندازد. این به نظر می رسد که موفقیت آمیز باشد- اما برای زمان کوتاهی.این وضعیت انسان را به یاد گفته مشهور دکترجانسون می اندازد. " همه وابسته به این است، آقای من، زمانی که انسان می داند که دو هفته دیگر قرار است به دار کشیده شود ، روح و روان او از سلامتی فوق العاده برخوردار می گردد."، درایتالیا طبقه حاکمه از بالا به پائین پرتگاه نگاه کرد و فوران حواس خود را جمع کرد. از ماریو مونتی با کف زدنهای ممتد در سنا استقبال کردند و خوش آمد گفتند، هنگامی که سنای جدیدشان را در ۱۱ نوامبر بازگشائی نمودند، همان روز بورس ایتالیا ۶۸/۳ درصد صعود کرد . این بدین معنی فهمیده شد که طبقه سرمایه دار داروی شفا دهنده و مسیحیا ئی جدید خویش را

بدست آورد. و اینطور نیز در ظاهر قضیه هست.

اکنون به نظر می رسد که حداقل در ایتالیا، اعتراضات فروکش کرده است. درک دلیل واقعی آن سخت است . و اما، در ظاهر چنین به نظر می رسد مردمی که خواهان سقوط برلسکونی بودند، به این فکر کنند، بعد از دولت برلسکونی هر چه باشد بهتر است. اما این صبوری طولانی مدت نخواهد بود. در خاتمه هم پاپادموس و همچنین مونتی موفق نمی شوند کاری را انجام دهند.آنها فاقد برنامه ای هستند که بتواند یک اتحاد وسیع ایجاد نماید، کمبود چنین اتحادی در آینده نزدیکی خود را به وضوح نشان خواهد داد و این با خود یک انفجار ازنارضایتی و خشم تودهها را همراه خواهد داشت. اکنون تظاهرات دانشجویان و دانش آموزان را داریم. واما، این فقط یک آغاز است.

برای زمانی اندک امکان دارد که عموم مردم، وقت دهند و قبول کنند که برنامه ها و جعبه های ریاضت اقتصادی جاری گردند. اما این سیستم پوسیده وشکننده اصلاح شدنی نبوده و دوام نخواهد داشت. و اما، باحتمال زیاد همه دستکاری های آنجلا مرکل، نیکولا سرکوزی و همه بانکداران در سراسر جهان نیز نمی توانند و موفق نمی شوند که از انفجار مبارزه طبقاتی جلوگیری کنند. آن نارضایتی اجتماعی و اعتراضات خیابانی در آتن که زمینه های واقعی شان موجود هستند، برمی گردند و در ایتالیا تکرار می گردند.

و اما،در یونان ، بعد از دوسال مبارزه ممتد و لاینقطع، می تواند یک نوع خستگی و گیجی موقت موجود باشد. گر چه کسی دیگر به طبقه سیاسی(حاکمه) اعتماد ندارد. اکثریت عظیمی از مردم مخالف و برضد برنامه های ریاضت اقتصادی هستند، ولی در حال حاضرآلترناتیوی را نمی بینند. آنها از اینکه آن همه رسوب را از روی یورو بردارند که بهمراه خویش آشوب و غوغا ی بیشتر می آورد وحشت دارند. با وجود تمام این مشکلات رهبری، هنگامی که مردم " دولت وحدت ملی" را می بینند که برنامه های ریاضت اقتصادی بدتر از پاپاندرئو را اجرا می کند، دوباره به خیابانها خواهند آمد.

واما، اتحاد ملی، " اتحاد ملی" یکی ازبی محتواترین، تخدیر کننده ترین و حیله گرانه ترین شعارها ئی است که از زبان نمایندگان طبقه حاکمه برای فریب طبقه کارگر شنیده می شود . چنین "اتحادی" درست مثل اتحادی است میان اسب و سوارکار که بر پشت اسب می پرد و با دو زانویش شروع به مهمیز زدن بر دو طرف نشیمن گاه نموده تا آنرا گود و برای خود مناسب نماید. بین ثروتمند و فقیر، استثمارگر و استثمار شونده، کارگر و سرمایه دار نمی تواند سئوالی در باره اتحاد باشد. فقط مردم فریبی می تواند وجود داشته باشد. برای حل کردن مشکلات موجود در جامعه ضروری است به دیکتاتوری بانک ها و کلن طبقه سرمایه دار بر همه و برای همیشه خاتمه داده شود. برای چنین کاری بیش از هر زمان دیگری طبقه کارگر نیازمند به داشتن سازمان های سیاسی بویژه حزب خود است. و اما، در حال حاضر، بورژوازی تلاش می کند همه پیروزی ها و دست آوردهائی که طبقه کارگر با مبارزه در ۵۰ ساله ی اخیر بدست آورده را بگیرد. در بریتانیا دولت احزاب محافظه کارو لیبرال دموکرات تهدید میکند که حق اعتصاب که همین حالا از محدودیت ایجاد شده صدمه دیده است، را بگیرد. اما طبقه کارگر در برابر چنین اقداماتی تسلیم نخواهد شد .آری طبقه اجازه نخواهد داد سازمانها و دست آوردهائی که با مبارزه ایجاد کرده و گرفته است، باایجاد یک سکته مغزی در رهبران اتحادیه ها پس گرفته شود. طبیعتاً طبقه کارگر برای دست آوردها و منافع خویش مبارزه میکند. آری، طبقه کارگر در آینده نیز برای ذره ذره حقوق دموکراتیکی مبارزه خواهد کرد که کمترین محتوای مترقیانه ای داشته باشد. طبقه کارگر در تجربه مبارزه خود دیده است که دموکراسی، هر چند که بورژوائی ، ناپیگیر و ناکارآن نیز باشد زمین بهتری است برای اینکه کارگران وسایر زحمتکشان بتوانند از آن برای پیشرفت دادن به مبارزه طبقاتی خود استفاده نمایند.

این هم مسلم است که معرفی و انتصاب یک دولت تکنوکرات غیر انتخابی قادر نیست که به مبارزه طبقاتی ایست دهد. طبقه بورژوازی به زودی خواهد فهمید که به نی پوسیده و یا به زبان بهتر به طناب کهنه و نخنما شده ای خود را آویزان کرده است. چنین دولت هائی بهیچوجه از دولت های متکی به احزاب و سیاستمداران منتخب قوی تر نیستند بلکه خیلی ضعیف تر می باشند. زیرا که تودههای مردم در بوجود آوردن شان نقشی حتا در فریبانه ترین اشکال نیز نداشته اند. آنها به زودی بوسیله جنبش تودهها روبیده خواهند شد.

در خاتمه اینکه:

اگر راههای پارلمانی دموکراسی بسته شده اند طبقه کارگر برای خواست های خود راههای دیگری را دارد. طبقه کارگر راههائی برای بیان آرزوها ی خویش و اقدامات مستقیم را جستجو می کند: اعتصابات، اعتصابات عمومی و تظاهرات های توده ای و... را سازمان می دهد. کارگران و جوانان پی خواهند برد که آنها از چنان قدرت فوق العاده ای برخوردارند که هیچ دولت، ارتش و پلیسی توان توقف آنها را ندارد. فقط این قدرت می باید سازمان یابد. طبقه کارگر امروزه بیش از هر زمان دیگری به سازمان یابی ای نیاز دارد که او را قادر به درک نیرویش نماید، چنین سازمانیابی است که به طبقه کارگر و جوانان این امکان را می دهد که برنامه های ریاضت اقتصادی دولت ها را در نطفه خفه نمایند و طبقه سرمایه دار را بعنوان یک طبقه بشناسند، منافع آنها را در کلیت خود

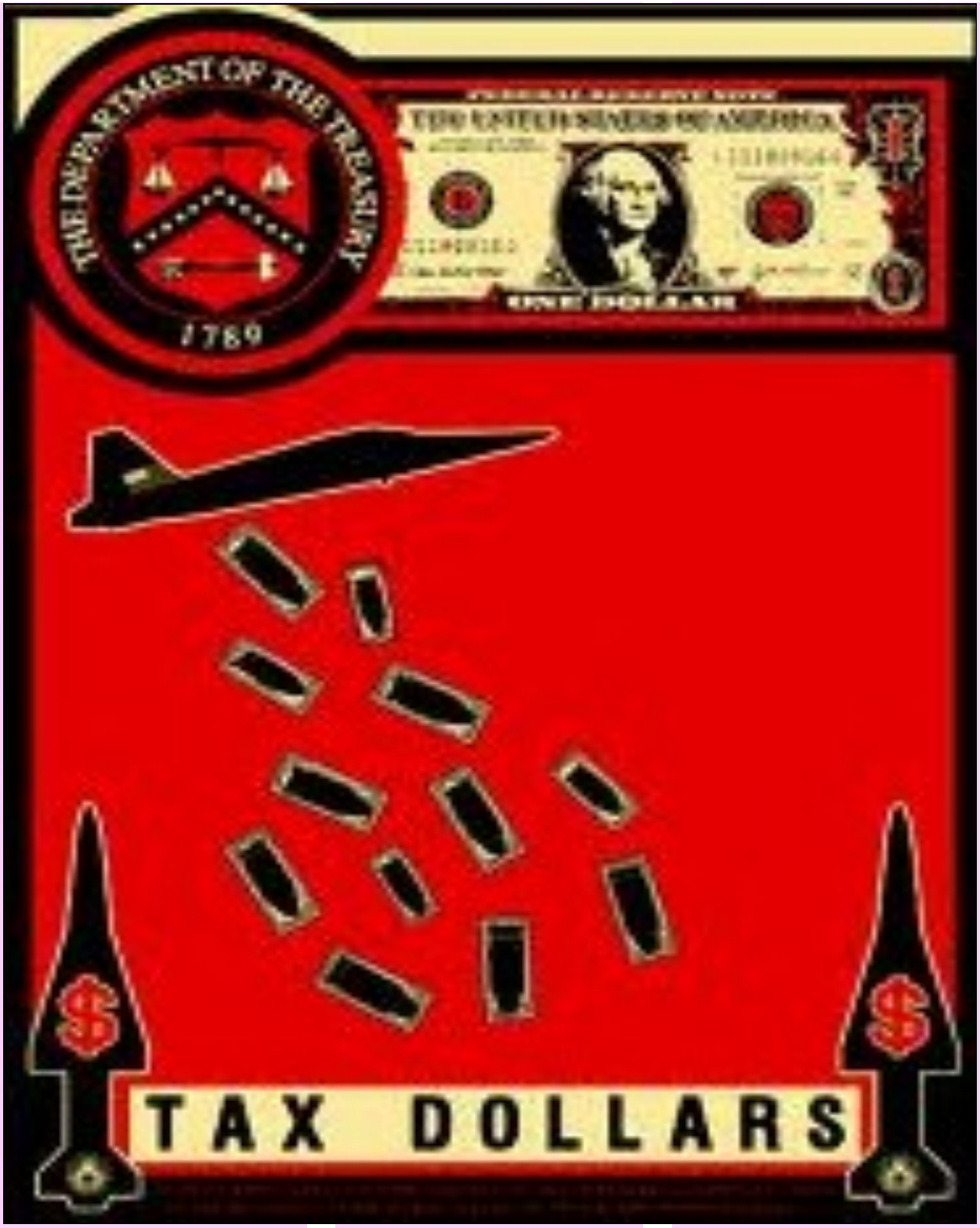

مورد تعرض قرار دهند. طبقه کارگر حقیقت را در کلمات، آن رهبر بزرگ انقلاب فرانسه کامیل دسمولین می یابد:

"Les Grands ne sont Grands que parce que nous sommes a genoux: Levons- nous"

" آنها در چشمانمان چنان قدرتمند ند زیرا که ما در برابر آنها زانو زده ایم: ما را اجازه دهید بایستیم."! و خواهند ایستاد. دنیا نه فقط قابل تفسیر، بلکه قابل تغییر نیز هست!

***

لینك منبع:

http://www.marxist.com/dictatorship-of-the-bankers.htm

دو جبهه موازی علیه کارگران

شروین رها

اوضاع سیاسی در ایران روزهای سرنوشت سازی را می گذراند. هم سرمایه داری و هم طبقه کارگر در روند شکل دادن به سیر تحولات آتی و هژمونی سیاسی بر آن در برابریک آزمایش تاریخی قرار گرفته اند. سرمایه جهانی با بحران کم سابقه ای درتاریخ حیات خویش مواجه شده است و ازطرف جنبشی جهانی وکم و بیش ضد سرمایه داری به چالش کشانیده شده است.با وجود به بن بست رسیدن هژمونی نئولیبرالیستی که طی سه دهه روند انباشت سرمایه را از طریق بازار آزاد وخصوصی سازی پیش می برد ، ولی هنوز با وجود تبدیل بحران اقتصادی به بحران سیاسی در برخی از نقاط مهم طبقه کارگرنتوانسته با تأمین هژمونی خویش جنبش حاضررادر مسیرتعیین تکلیف با بورژوازی بیاندازد . عوارض بحران اقتصادی به بحران سیاسی در کشورهای عربی بوقوع انجامید وجنبش های توده ای حکومت های دیکتاتوری را نشانه رفته اند . بازارصدورو فروش محصولات چینی تا یک سوم کاهش یافته است . بحران اقتصادکاپیتالیستی دراروپا ومنطقه واحد پول یورو به سقوط دولت های یونان و ایتالیا انجامید وکل دولت های حوزه یورو را با بحران بدهی مواجه کرده است،دولت اوباما با بیشترین فشاردر امریکا روبرو شده است واین فشار تا اندازه ای است که او را وادار نموده است که اعلام کند "ارتش آمریکا لاغر می شود" و به نظر می رسد که بدون اعمال سیاست نئوکانت ها کاری از پیش نمی برد، روسیه و کشورهای سابق بلوک شرق نیز از عوارض بحران برحذرنماندند. رژیم اسلامی درایران همتای کشورهای عربی وخاورمیانه و پیش تر از آنها با بحران سیاسی بی نظیری بعد ازانقلاب شکست خورده پنجاه و هفت مواجه شد و پایه های سیاسی اش با عروج جنبش هشتاد و هشت لرزید . تبدیل بحران اقتصادی به بحران سیاسی هم در کشورهای عربی و هم در ایران با وجود تفاوت هایی در آنها شاهد این تجربه تاریخی است که طبقه کارگربا وجود امواج جنبش های ضد دیکتاتوری هنوز فاقد ابزارهای خویش برای حضور سیاسی در شکل دادن به روند سیر تحولات است و همین عامل اساسی در جا زدن و حتا عقب نشینی جنبش در این منطقه است.

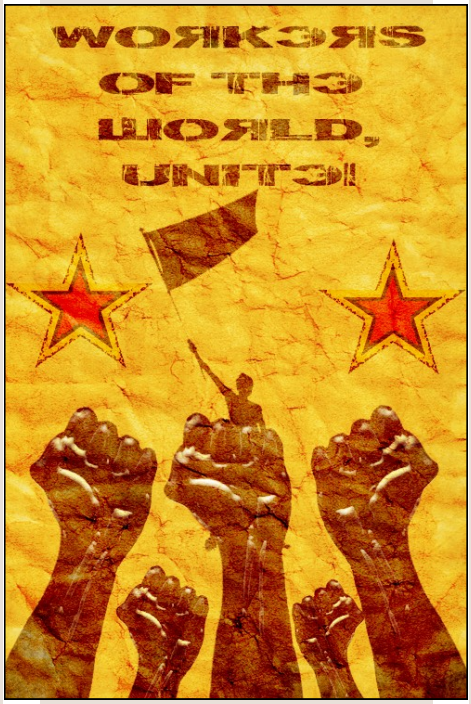

پابه پای فعالیت های سوسیالیست های جنبش کارگری در ایران که درمسیر تسریع بخشیدن به این امرحیاتی یعنی ایجاد تشکل های توده ای و سیاسی کارگران و رفع موانع آن گام بر می دارند ، بورژوازی نیزدر مقابل،چه در سطح ملی و چه در سطح جهانی، درجلوگیری از آن و منحرف کردن جنبش ها ودر اختیار گرفتن آن با امکانات و ابتکارات خویش سخت در تلاش است ونشان داده است که بیش از هر چیزدیگراز متشکل بودن کارگران ودخالت طبقه کارگردرروند تحولات سیاسی جامعه در هراس است.تحمیل انواع فشار، تعقیب و آزار ، دستگیری ، شکنجه و زندانی کردن فعالین کارگری توسط رژیم جمهوری اسلامی از یک سو ونیزکوشش نهادهایی از جمله مرکز همبستگی امریکا از طریق نفوذ و منحرف کردن مبارزات کارگری با برگزاری اجلاس ها در منطقه و اختصاص بودجه مالی و غیره از سوی دیگر در جلوگیری از این امر مهم است . آنها به موازات هم در دوجبهه و بایک هدف واحد منافع ومبارزات کارگران درایران و منطقه را نشانه رفته اند.

در ماه نوامبرگذشته ترکیه محل اجلاسی بود که توسط سایت لیبراستارت فراخوانده شده بود . دعوت شده گان تعدادی از اتحادیه های کارگری در سطح جهان بودند که در میان آنها غیر از ترکیه از کشورهای افریقای شمالی و خاورمیانه حضور داشتند، اصلن اینکه کنفرانسی که قراربود در استرالیا برگزار شود به ترکیه منتقل شد، خود حکایت از حساسیت سرمایه در رابطه با منطقه دارد. افرادی از ایران و نیزنهادی در خارج از ایران (اتحاد بین المللی در حمایت ازکارگران در ایران) نیز جز دعوتی ها بودند. لیبراستارت ظاهرن سایتی اینترنتی است که جنبش اتحادیه ای را پوشش می دهد ولی با برگزاری اولین کنفرانس خود درکانادا در سال گذشته ،حد اقل معلوم شد که از طریق مرکز همبستگی امریکا ساپورت می شود و نه تنها نماینده گان این مرکز در آن فعا ل هستند بلکه هزینه های هنگفت آن را نیز به عهده دارند . خود بنیانگذار آن هم از سابقه همکاری با صهیونیست های اسرائیل برخورداراست و حتا در همین کنفرانس مخالفت شدید او با طرح تحریم اسرائیل زبان زد شد. در

کنفرانس دوم سالانه لیبراستارت نیز نماینده گان مرکز همبستگی امریکا شرکت داشته و رسمن بخش هایی از اجلاس را در دست داشته اند ، به عبارت دیگرسایت لیبراستارت پوششی برای رسمیت بخشیدن به سیاست امپریالیست امریکا دراتحادیه های کارگری شده است . نفوذ مرکز همبستگی در جنبش ها سابقه طولانی دارد وبه شکست کشانیدن جنبش کارگری لهستان بوسیله نفوذ عوامل اتحادیه های کارگری آمریکا که این مرکز از شکم آنها زاده شد و در جهت پیشبرد همان سیاست فعال است، در دوران جنگ سرداز طریق دادن رشوه مادی ، سیاسی و فاسد کردن نماینده آنها لخ والنسا در دفتر تاریخ ثبت شده است .

درایران برپایی ایجاد تشکل ها و مراسمهای مستقل ازدولت ازاوائل دهه هشتاد درجنبش کارگری شتاب یافت و کارگران توانستند در برخی از مراکز نماینده گان علنی خود را معرفی کنند . جناحهای وقت در رژیم و ارگانهایش یعنی اصلاح طلبان و تمامیت خواهان در سرکوب مبارزات و تشکل های کارگری ، دستگیری و زندانی کردن آنها گوی سبقت رااز یکدیگر ربودند . آشکارا راهپیمایی کارگران معدن ذوب مس خاتون آبادو خانواده های آنها در شهرک بابک به رگبار گلوله بسته شد وعده ای از کارگران جان باختند. راهپیمایی کارگران نساجی بهشهر،کارگران بندر دیلم و چندین حرکت اعتراضی دیگررا سرکوب کردند.کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه که به بازسازی سندیکای مستقل خود اقدام کردند شبانه مورد هجوم مزدوران رژیم واقع شدند و زبان نماینده آنها بریده شد. مبارزات طولانی کارگران شرکت کشت وصنعت نیشکر هفت تپه در خوزستان که به برپایی سندیکای مستقل کارگران انجامید بارها مورد هجوم مزدوران سرمایه قرار گرفت. نمایندگان این دو تشکل زندانی و از کار اخراج شدند، ولی با تمام این یورش ها این دو تشکل موجودند . تجمع های مستقل

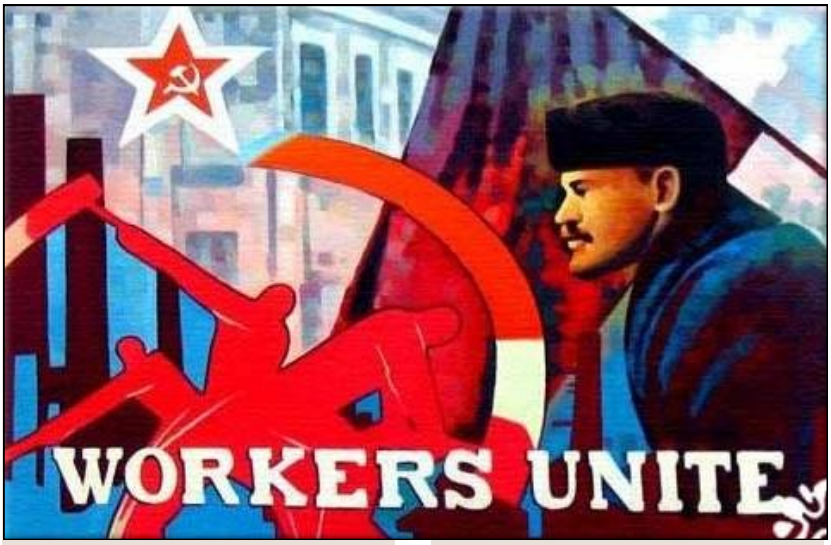

کارگری و مراسم های روز کارگر سرکوب شد ند وبارها کارگران دستگیر و زندانی گردیدند و در سنندج کارگران به شیوه خلافت اسلامی شلاق خوردند. محمود صالحی، ابراهیم مددی،منصور اسانلو، بهنام ابراهیم زاده ، علی زمانی ،علی نجاتی ودهها فعال دیگر کارگری بارها دستگیرو زندانی شدند وبرای آنها وثیقه های مالی و جریمه وزندان های تحویل المدت تعیین و بسته شد . حتا کارگری مثل رضا شهابی را با وجود بیماری شدیدبه مدت ۲۰ ماه است که بدون تعیین تکلیف در زندان و شکنجه گاهشان نگه داشته اند. در چنین شرایطی سرمایه جهانی با ژست دموکراسی و انتقاد ازرژیم با آنها لاس زده و شرایطی را برای ادغام سرمایه و عضویت ایران در نهادهای جهانی سرمایه از جمله سازمان تجارت جهانی تعیین کرد . ایران عضو سازمان جهانی کار است و باصطلاح تابع سیاست ضد کارگری سه جانبه گرایی وبا وجود سرکوب آشکار کارگران در ایران ، این سازمان کمترین اعتراض یا انتقادی در رابطه با سرکوب تشکل های مستقل کارگری از سوی رژیم با آنها ندارد. سیاست سازمان جهانی کار بعنوان یکی از زیر مجموعه های سازمان ملل متحد، انعکاس سیاست سرمایه داری جهانی و مکمل صندوق بین المللی پول ، سازمان تجارت جهانی واز نظر سیاسی همطراز با مرکز همبستگی امریکا عمل می کند . و اما، فعل و انفعالات در جنبش کارگری که به انسجام فعالین آن و نیزتقویت گرایش چپ قوت بخشید ، بورژوازی را از هراس به خود معطوف کرد طوری که از یک طرف دولت بر شدت سرکوب خویش افزوده است و از طرف دیگر انواع دستجات سرمایه داری دراشکال مختلف برای آن سینه زدند تا بدینوسیله کارگران را از ایجاد تشکل های مبارزاتی خویش برحذردارند . نامه به وزارت کار برای مجوز تشکل گرفتن از جانب گرایش راست و رفورمیست جنبش کارگری تا معرفی انواع انجمن های صنفی بنام کارگران ، رسمیت دادن به خانه کارگر نزد سازمان جهانی کار تا تعیین بودجه و امکانات از طرف مرکز همبستگی امریکا نمونه هایی از اقدامات ضد کارگری بوده است .

درچهارچوب بازسازی روابط سیاسی امریکا با ایران وتحکیم سیاست های امپریالیست امریکا در قبال آن پرونده سیاسی ایران و تعیین سیاست جدید در قبال آن روی میز جرج دبلیو بوش رفت وبودجه ای به آن اختصاص داده شد. از جمله نهادهایی که بدین منظوردر قبال مسئله ایران فعال شد ند یکی مرکز همبستگی کارگری امریکا بود . مهدی کوهستانی نژاد فعال اتحادیه ای در کانادا که درآن زمان یکی از فعالین اتحاد بین المللی در حمایت از

کارگران در ایران بود ونیزیک مترجم بنام فرزانه داوری از جمله کسانی بودند که در این چهارچوب همکارمرکز همبستگی شدند. فعالین کارگری به محض اطلاع در خارج و داخل ایران از راههای مختلف به افشاگری پرداختند و درقبال نفوذ امپریالیستی درجنبش کارگری ایران هشدار دادند. در قبال برخورد به مهدی کوهستانی نژاد و نیزخلع عضویتش، اتحاد بین المللی دچار تنش شد و بلاخره وی از آن اخراج گردید. فعالین گرایش چپ جنبش کارگری در قبال سیاست های امپریالیستی و دررابطه با نفوذ سیاسی امریکا از طریق تقویت با صطلاح بنیه مالی جنبش کارگری به طور روشن موضع گیری کردند ، عوارض آن را هشدار دادند ،به افشای آن دست زدند و اتکا به نیروی همبستگی کارگری را خاطر نشان کردند. گرایش راست در پوشش تشکل ها و جمع ها و افراد علنی و نیمه آشکار دروصف خدمات مالی مرکز همبستگی برای جنبش کارگری قصه بافتند . مهدی کوهستانی نژاد در داخل روابطی یافت و قدمهایی برداشت ولی خوشبختانه چپ در جنبش کارگری بموقع عکس العمل نشان داد و توانست درآن مقطع اقدامات مرکز همبستگی را خنثی کند. فعالین هم در داخل و هم درخارج از کشور به افشای مرکز همبستگی و تاریخچه عملکردهایش در جنبش ها و خصوصن جنبش کارگری پرداختند. اتحاد بین المللی همچنان که لغو عضویت مهدی کوهستانی نژاد را با سکوت برگزار کرد در قبال مرکز همبستگی امریکا در جنبش کارگری ایران نیز چیزی نگفت (حتی نوارهای یک مکالمه در این رابطه را در اختیار داشته، تا کنون مسکوت گذاشته است). نهادهای همبستگی با جنبش کارگری ایران در خارج از کشور از معدود جمع ها در خارج از کشور بودند که دربیانیه ها ، اسناد به این مسئله پرداختند وحتی جلسه عمومی برگزار کردند.حدودن دو سال و نیم پس از اجلاس اربیل در عراق که با امکانات مرکز همبستگی امریکا اتحادیه های کارگری در عراق گرد هم جمع آوری شدند کنفرانس دوم لیبراستارت دومین نشست رسمی است که در منطقه در رابطه با مسائل کارگری برگزار شده است . اتفاقن این کنفرانس نه فقط بدلیل امواج آزادی وضد دیکتاتوری در منطقه از اتحادیه های کارگری کشورهای عربی دعوت شده بود در عین حال مستقیمن با توجه خاصی که اوضاع سیاسی ایران داردوجود نماینده هایی از آن در اجلاس برای مرکز همبستگی اهمیت زیادی داشت . افرادی از ایران و نیزاتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران در خارج ایران با شرکت در آن این خلا را برای مرکز همبستگی پر کردند و به اجلاسی که جهت نفوذ سیاسی امپریالیست امریکا در منطقه اهمیت زیادی داردعملن رسمیت بخشیدند . هرچند که اتحاد بین المللی شرکت در اجلاسی که تأمین کننده هزینه مالی اش مرکز همبستگی بوده را تحت عنوان فرصتی برای افشاگری در آن توجیه کرد. حال آنکه اجلاس محل تعیین سیاست است و برگزاری آن برای برگزارکننده یک موفقیت در پیشبرد آن سیاست می باشد .

بن بست اقتصاد سرمایه داری در ایران شرایطی را فراهم کرده است که در هر لحظه امکان تبدیل آن به بحرانی سیاسی وجود دارد . این بحران سیاسی در واقع به بحران نوع حکومت در ایران نیز گره خورده است . از اینجا است که برای دو طبقه اصلی در اقتصاد ایران دو روش کاملن متضاد برای حل آن وجود دارد و این در طی روند حرکت سیاسی خود را نشان داده و می دهد. در عین حال بحران جهانی سرمایه داری و وجود امواج آزادیخواهانه در منطقه نیزتاثیرات خود را مستقیمن بر تغییر و تحولات سیاسی در ایران گذاشته است . جنبش آزادیخواهانه هشتاد و هشت در ایران هر چند ضرباتی به ارتجاع اسلامی وارد کرد ولی بدلیل عدم حضور سیاسی طبقه کارگر در آن فروکش کرد . این را نه فقط کارگران سوسیالیست واقفند بلکه بورژوازی آگاه به منافع طبقه خویش نیزخوب می دانند. از اینجا است که دریک سیر طبیعی از اوضاع دو روند متضاد در شکل دادن به اوضاع سیاسی ایران موثرند . آنطور که مبارزات جاری درمصر و تونس و دیگر کشورهای عربی نشان می دهند ، سرمایه داری تمامی امکانات خود را بکار می گیرد تا ازحرکت امواج توده ای در امان بماند . طبقه کارگرایران در صورت عدم آمادگی سیاسی ودر صورتی که امکاناتش را بکار نگیرد وبه آنجا نرسد که عزم خود و جامعه را برای تغییر بنیادی جزم کند ، اوضاع از بد به بدتر تبدیل خواهد شد. روندی که طی ده سال گذشته مبارزات کارگری طی کرد یعنی ایجاد تشکل های کارگری و ایجاد همبستگی کارگری با نیروی خود کارگران، اعتماد به نفس کارگران در مبارزه به شکل توده ای رابشدت بالا برد ه است این روند را می بایست تقویت کرد . در آن شرایط نه سرکوب مبارزات کارگری ، دستگیری و زندان فعالین آن توسط رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی می تواند طبقه کارگر را مرعوب کند و نه سیاست های امپریالیستی و نهادهایی از جمله مرکز همبستگی می تواند جاپایی در جنبش کارگری بیابد. کارگران در ایران فاقد حزب و سازمان واحد سوسیالیستی خود هستند اما با حرکت از استراتژی واحدی می توانند جمعهای پراکنده خود را به آن حلقه کنند و نیروی طبقاتی خود را به میدان آورند.

***

همه جا ردپای سلاح های آلمانی
عرضه مي شود، اسلحه و جنگ به جاي نان براي دنيا

یورن بووه ـ ترجمه مینا اخگر

مقدمه مترجم :آنچه را که پیش رو دارید ترجمه مطلب کوتاهی ازیورن بووه است که در روزنامه آلمانی (یونگه ولت، شماره ۲۸۵)به چاپ رسیده است (تاریخ انتشار پنج شنبه ۸ دسامبر ۲۰۱۱) .هدف ازترجمه این متن کوتاه انعکاس گوشه ای ازتولید مهمات و تجهیزات نظامی در یک کشور امپریالیستی است .با توجه به بحران کنونی و کم سابقه اقتصاد نظام سرمایه داری که طی آن دولت ها بحران بدهی خود را با برنامه های ریاضت وصرفه جویی به جامعه تحمیل می کنند ،با توجه به اعتراضات جهانی حول آن و نیز موج تغییر و تحولات درکشورهای عربی و شمال افریقاونیزتشدید رقابت کشورهای امپریالیستی و در حالی که تولید اضافه روی دست سرمایه داری جهانی باد کرده است ،در چنان شرایطی تولید وسائل نظامی وکشتار جمعی نه تنها در انبارها نمانده ، بلکه افزایش آن رونق بی سابقه ای کرده است ، چرا که مصرف بالایی دارد. آماراَن فاجعه آمیز است .

سفارش تجهیزات نظامی به کارخانه های اسلحه سازی آلمان در سال گذشته غیر قابل تصور بوده است وبه حد بمب صادراتی رسیده است.ارزش صادرات اسلحه از آلمان در سال ۲۰۱۰ حدود ۲،۱ میلیارد یوروبوده است ، آنطورکه در کابینه دولت در برلین به تایید رسیده است . این گزارش نشان می دهد که این افزایش درمقایسه با سال ۲۰۰۹ که حجم صادرات بالغ بر ۱،۳ بوده است یک رشد ۵۸ درصدی داشته است . برطبق گزارش موسسه خدمات تحقیقاتی در امریکا در سال ۲۰۱۰کشور آلمان بعد از امریکا و روسیه سومین صادر کننده تجهیزات نظامی در دنیا بوده است.(اس ـ آی ـ پ ـ ار ـ آی)علامت اختصاری انستیتوتحقیقاتی صلح استکهلم است که بنا به گزارشی در تابستان امسال نشان داد که طی پنج سال گذشته آلمان به تنهایی معادل دو کشور فرانسه و انگلیس تجهیزات نظامی و اسلحه صادر کرده است .

وزارت اقتصاد آلمان ضمن تایید افزایش حجم صدور اسلحه اعلام کرد که البته نصف آن از طریق کشتی های نظامی ناتو تحویل کشورهای عضو ناتو داده شده است . در عین حال علت افزایش صادرات اسلحه آلمان نیز تقاضای بالای کشورهای در حال توسعه برای خرید آن بوده است . این افزایش از ۵۲ میلیون یورو در سال ۲۰۰۹ به ۱۰۸ میلیون یعنی دو برابر ارتقا یافته است . از این رقم تنها ۶۵میلیون یوروبه پاکستان و ۲۷،۶ میلیون به عراق ارسال شده است .

در مجموع در سال ۲۰۱۰ مجوز صادرات تجهیزات نظامی بالغ بر ۴،۷ میلیارد یورو گزارش شده است، هر چند ۲۹۰ میلیون یورو از سال قبل تر کاهش نشان می دهد. از این حجم ۷۰ درصد شامل کشورهای اروپایی و ناتو و ۳۶۵ میلیون یوروبرای کشورهای درحال توسعه بوده است . طبق نتایج وزارت اقتصاداین رقم ۴۳میلیون یوروکمتر از سال ۲۰۰۹ بوده است. اما نماینده حزب چپ بنام یان وان اکن در رابطه با ارزیابی ازاین نتایج گفت تنها قسمت ناچیزی از تقاضا ها برآورده نشده است،چیزی در حدود ۰،۱۵ درصدحجم تقاضا در سال ۲۰۱۰ رد شده است.

بزرگترین کشور غیر اروپایی وارد کننده سلاح و تجهیزات آلمانی در سال ۲۰۱۰ کره جنوبی بوده است که ارزش مجوزحجم آن بالغ بر ۲۷۰ میلیون یوروبوده است . امارات متحده عربی با خرید ۲۶۲ میلیون ایرو دومین وارد کننده و عربستان صعودی که در رده دهم دریافت کننده اسلحه از آلمان بوده است مبلغ ۱۵۲ میلیون یورو پرداخته است .

دولت آلمان در تابستان امسال مورد انتقاد شدید قرار گرفت چرا که طبق گزارش جراید حدود ۲۰۰ لیوپارد مدل ۲ (تانگ سریع با تکنیک بالا) به کشورهای عربی صادر شده

است . طوری که هفته نامه سایت گزارش کرده است عربستان سعودی قصد دارد ۷۰ تانگ از شرکتی آلمانی بنام کرواس مافی ـ وگمن خریداری کند . این مورد تائید ژنرال عبدالله ال صالح وزیر دفاع عربستان و نیزمسئول روابط عمومی کنسولگری آلمان در ریاض قرار گرفته است .

وزارت اقتصاد آلمان درگزارشی اعلام کرده است که تمام مجوزهای صادرات نظامی پس از بررسی دقیق تضمین شده است ، طوری که صدور آن ناقض حقوق بشرنگردد و یا در سرکوب مردم مورد استفاده قرار نگیرد . اما نماینده حزب چپ آلمان صدور اسلحه در سال ۲۰۱۰ را یک ورشکستگی سیاسی برای آلمان قلمداد کرد. از سوی دیگر دو نفر از مشاوران صلح کمیته فدرال بنامهای پیتر شتروتینسکی ولوهر هنکن درخواست کردند که تنها اقدام موثر درعدم ارسال سلاح ممنوع کردن قانونی آن است تا بتوان از امکانات موجود برای صلح استفاده کرد.

***

ناصر سرخي، يك كارگر رزمنده و كمونيست در بند

آنچه مي‌خوانيد گوشه اي از زندگي و مبارزه كارگر آگاه و كمونيست، ناصر سرخي از اعضاي سازمان پيكار در راه آزادي طبقه كارگر است كه در سال ۱۳۶۰ در زندان شهر تبريز به توسط مزدوران جمهوري اسلامي اعدام شد، همچنين اين داستان پيش تر در سايت پيكار و انديشه و ديگر رسانه هاي جمعي منتشر شده، اما ما همچنان زنده نگه داشتن ياد اين رفيق مبارز، در دوراني كه فشار بر فعالين كارگري ايران روز به روز مضاعف مي گرديد را ضروري دانسته و اقدام به باز انتشار آن نموده ايم. باشد كه خورشيد سوسياليسم بر فراز آسمان انسان در بند نظام استثمارگر سرمايه دوباره بتابد و گرما بخش زندگي صدها تن يخ زده‌ي كارتن خوابهاى خيابانهاى تهران و بى خانمان هاى نيويورک باشد كه ديگر خود را نيازمند يک غذاى گرم نبينند كه مقام و منزلت انسانى را بيش از اين ارزش است و شايسته بهره مندى از تلاش و دسترنج خود. مى دانيم هر جا كه سرمايه حاكم است و مبارزه‌ي طبقاتى هم هست، در هر كجا دست سركوب باتوم بدست بلند مى شود و با مشتى فشرده پاسخ مى گيرد، ناصر سرخى ها و مقاومت شان تدوام حركتى خواهند بود كه امروز تمام كارگران و زحمتكشان ايران و سراسر جهان با فريادهاى خود بر عليه نظام پوسيده سرمايه دارى سر ميزنند و مى‌رود تا در آينده نويد بخش رهايى تمام كارگران و زحمتكشانى باشد كه رهايى و پيروزى خود را در استقرار سوسياليسم و جهانى برابر مى بينند.

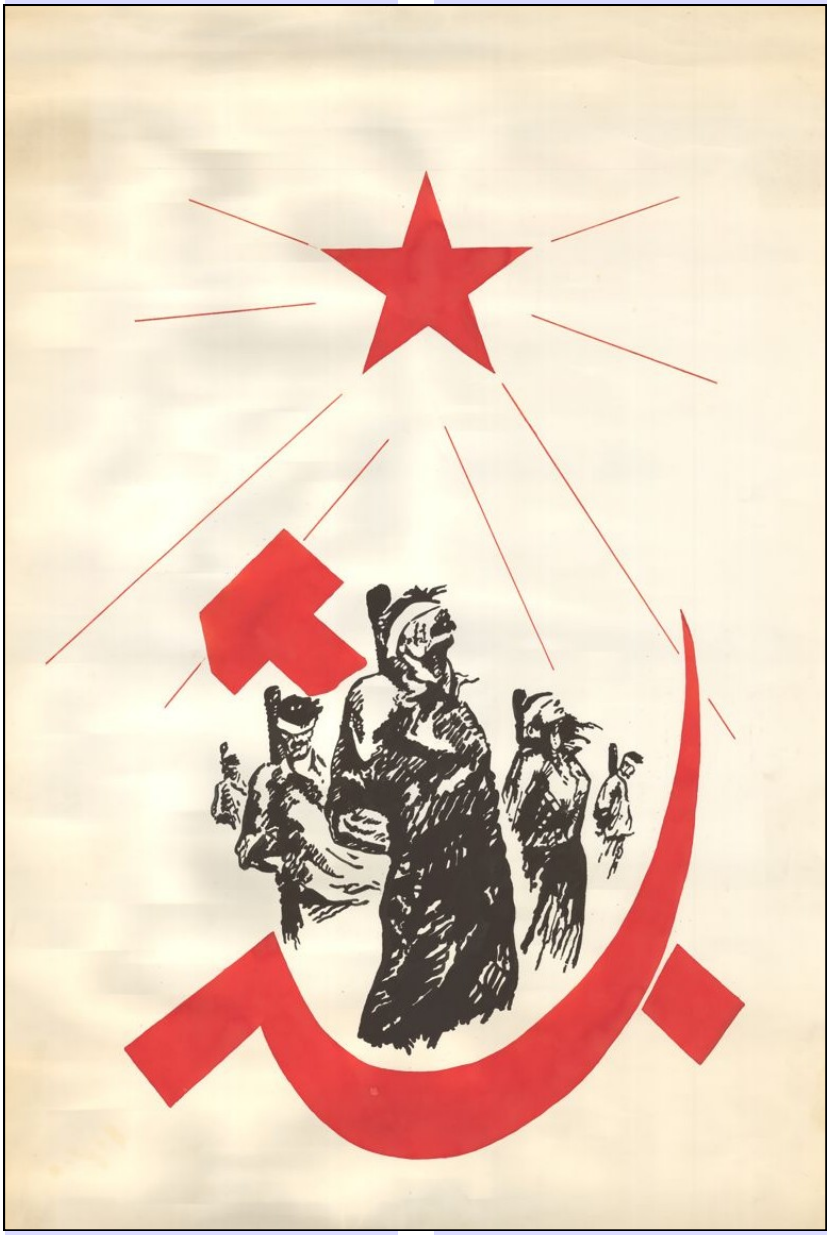

ساعت به ۱۲ نصف شب نزديك مي‌شد. ناصر مشغول نوشتن بود. پدر و مادر و بقيه اهل خانه خوابيده بودند، ناگهان در به شدت كوبيده شد چه كسي ممكن است باشد؟! او كه اين وقت شب با هيچيك از كارگران وعده ملاقاتي نگذاشته بود... خوب! شايد همسايه‌ئي باشد كه چيزي لازم دارد؟! اما كدام همسايه نصف شبي به اين شدت در مي‌زند؟ مي‌داند كه اهل خانه ممكن است خواب باشند. معمولاً ابتدا يواشكي صدا مي زند، اگر... باز صداي نواختن در با شدتي بيشتر بلند شد. پدرش بيدار شد. پدر پا شد كه برود در را باز كند:

-هنوز نخوابيدي ناصر؟ نصف شبي كي ممكنه باشه؟!

پدر هنوز از اتاق بيرون نرفته بود كه در چوبين حياط با صداي بلندي قرپ شكست و چند نفر مسلح پلنگي پوش و پوتين به پا ريختند توي حياط.

-ناصر، پاسدار!!

اهل خانه بيدار شدند. بچه ها انگار جوجه هائي كه از لاي پرمرغ سردربياورند هر يك از گوشه اي از زير لحاف و پتوي كهنه و زپرتي سردرآوردند. مادر ناصر گفت:

-خونه‌م خراب،ناصر، چكار كنيم؟

ناصر نوشته را توي دستش تكه تكه مي‌كرد، گفت؟

-چيزي نيست آبا، ببينم چه مرگشونه.

اما در همان زمان حال سركي كشيد و از پنجره نگاه كرد كه آيا راه فراري هست؟ نبود!

اتاق، پنجره رو به كوچه نداشت. حياط و كوچه هم پر از مزدوران بود. تازه داشتند از ديوار و پشت بام هم بالا مي‌رفتند.

انديشيد:

-از كجا ممكنه بو برده باشن؟

اين البته چيزي نبود كه احتياج به هشياري ويژه پليس و پاسدار داشته باشد. در محله و در كارخانه. ناصر، از پيش از قيام هم به عنوان يك كارگر پيشرو و انقلابي شناخته شده بود. كارگر بودن و پيشرو بودن خود "جرم" آشكار ناصر بود. مخصوصاً كه ناصر در اعتصابها و مشخصاً در مبارزه براي كانون بيكاران فعال بود. بين كارگران محبوب و حرفش برو داشت.

تا پدر ناصر آمد بنجبد و به حياط برود مزدوران با پوتين هايشان آمدند تو:

-اينجا خونه كيه؟

پدر ناصر گفت:

-نمي‌دونيد كي‌يه و در مي‌شكنيد و مي‌آييد تو؟

يكي از مزدوران جلوتر آمد:

-دنبال مواد مخدر ميگرديم- و كارتش را نشان داد- با ناصر سرخي كار داريم مي بريمش چند سوالي ازش مي‌كنيم.

بچه ها كز كرده بودند. مادر ناصر نگاهش را به پوتين هاي سپاه پاسداران دوخته بود و از بس بيمار و نحيف بود داشت از حال مي‌رفت. ناصر پا شده بود. پدر ناصر غريد:

-اين حرفها يعني چي؟ مواد مخدر چي؟ ما آدمهاي شرافتمندي هستيم. اين وصله ها به ما نمي‌چسبد. نيت اصلي تون چي يه؟ هيچكس باور نمي‌كنه ما مواد مخدر داشته باشيم. خونه و زندگي مونوببينين!

و مي خواست با داد و بيداد مانع پاسداران شود كه يك پاسدار دراز و ريشو كه تازه آمده بود تو جيغ زد:

-يعني چي؟! جون نمي‌كنه؟ يالا را بيفت! مواد مخدر با هر چيز ديگه، راه بيفت!

مادر ناصر چشمانش گشاد شد و پيش خود گفت:

-اين چه وضعشه؟!

ناصر كتش را روي دوش انداخت و به پدرش گفت:

-ظاهراً فقط چند سوال نيست! تو به در و همسايه بگو. مساله مواد مخدر نيست. مثل روز روشنه كه زير سر مسعودخان كارفرماست. ميخوان آبرومون را هم ببرن. غير از اونا چه كسي مدعي ماست؟

پاسدار دراز و ريشو گفت:

-اينجام دست بردار نيستي؟ مي‌خواي

آشوب به پا كني؟ جلو بيفت، يالا!

خواهر كوچكتر ناصر زد زير گريه و صداي گريه‌ش بلند شد.

يكي از پاسداران داد زد:

-هيس ساكت! همسايه ها بيدار ميشن! ساكتش كن خانوم!

ناصر در حال بيرون رفتن به پدر نزديكتر شد و توي گوشش گفت:

-به اون پسره هم كه مي‌لنگه خبر بده!

پاسدار قد بلند بازوي ناصر را گرفت و او را بين خودش و پاسدار ديگري قرار داد و بعد دو پاسدار ديگر با چراغ قوه داخل اتاق شدند و با پوتين هاي گلي شان رختخوابهاي به هم ريخته را لگد كردند و شروع كردند به مثلاً، تفتيش و بازرسي! به هر گوشه‌ئي سر مي‌كشيدند، پستو، پنجره، تاقچه ها، پشت چراغ، پشت سماور، حتي پتوها را از روي بچه ها كنار زده و كوچولوهاي خوابيده را هم بيدار كردند. گوشه هاي موكت را كنار مي زدند. بوي نم و دواي موش فضاي اتاق را فرا گرفت. ناصر كه بين دوپاسدار ايستاده بود، اعتراض كرد:

-اينطوري دنبال مواد مخدر مي‌گرديد؟

پاسدارها دستش را از پشت دستبند زدند و بدون خداحافظي او را هل دادند و مثل سگهائي كه دنبال غذا بگردند، توي حياط هم داخل سطلها و بشكه هاي آب سر مي‌كشيدند . و بالاخره از در حياط بيرون رفتند.

اهل محله در آن وقت شب ريخته بودند بيرون. گرچه محله آهنگران در حاشيه شهر بود و تازه داشت آباد مي شد و برق نداشت و كوچه ها تاريك بود، اما همسايه ها توانستند متوجه ماجرا شوند و بفهمند كه پاسداران به خانه ناصر شبيخون زده‌اند و او را از خانه بيرون كشيده و برده‌اند.

-ناصر بود بردنش، باجي فاطمه؟!

-آره زهرا جان! چند روزي بود كه دلم خبر داده بود، يعني ميگي چيكارش مي كنن زهرا؟

-حيف شد كه دير خبر شديم وگرنه بلاي ماموراي شهرداري را سرشان مي آورديم. حالا فردا مي ريم دنبالش.

***

در آهني سلول زندان، به روي ناصر بسته شد، ناصر با دستهاي بسته نشست. پارچه سياهي را كه روي چشمهايش بسته بودند، به كمك زانويش، كمي كنار زد تا بتواند سلول را ببيند، سلول يك متر و نيم طول و يك متر عرض داشت. پتوي كهنه كثيفي پهن شده بود. بوي بد سلول را آكنده بود، بوي نم و كاسه غذاي مانده كه كنار ديوار افتاده بود و معلوم بود كه متعلق به زنداني قبلي است. ناصر از زير چشم بند نگاهي به ديوارهاي سلول انداخت. سلول پنجره نداشت و راه فراري به نظر نمي رسيد و نوشته هائي بر ديوارها جلب نظر مي كرد، بعضي هاشان را پاك كرده بودند، اما بعضي را توانست بخواند: "كارگران جهان متحد شويد!"، "آثار شلاق پاك مي شود اما آثار خيانت پاك نمي‌شود!"، "سعيد رحمانپور"، "داود ثروتيان"، "يعقوب"، "ممد" ...

به ياد يعقوب افتاد و حرفهائي كه براي كارگران در كانون بيكاران مي‌زد، چقدر رسا و روشن صحبت مي كرد، چقدر زنده و دقيق از مشكلات و مشقات كارگران بيكار حرف مي زد، انگار صداي يعقوب بود كه در گوشش طنين مي‌انداخت.

آخرين جملات سخراني‌اش را به ياد مي‌آورد كه مي‌گفت:

" ببينيد رفقا كه چه دنياي برعكسيه. دست هاي ما آفريننده نعمتهاي زندگي يه اما در همان حال همين دستهاي ما از آن نعمتها كوتاه است. دستهاي خسته‌مان را هميشه، روي شكم گرسنه مي گذاريم. سرمايه و نظام سرمايه داري ديواريست بين دست و دهان ما. اين ديوار را بايد ويران كرد!" ناصر همان وقت كه اين حرف‌ها را شنيده بود، پدرش در نظرش مجسم شده بود كه دهها سال رمق جانش را در خدمت داراتر شدن ثروتمندان گذاشته بود و اين اواخر كه تقاضاي بازنشستگي كرده بود آن كلاه را سرش گذاشتند و اخراجش كردند. حالا هم دوباره به ياد پدرش افتاده بود. پدر بيكار باشه و خودش هم كه زنداني است، معيشت خانواده پس چه خواهد شد؟ رشته افكارش به زندان و دستگيري خودش بازگشت: چقدر از كارهايش اطلاع دارند؟ چطوربازجوئي پس بدهد؟ و با همين افكار كم كم خوابش برد...

صبح زود، در آهني سلول با صداي گوش‌خراش قفل زنگ زده‌اش باز شد و زندانبان داد زد:

-ناصر توئي؟

-بلي!

-راه بيفت بريم!

در اتاق بازجوئي او را همچنان دست بسته روي يك صندلي نشاندند و پتوي كهنه و كثيف خاك آلودي روي سرش انداختند، طوري كه از هر طرف به زمين مي رسيد. يك ساعت... دو ساعت... داشت خفه مي‌شد. اگر هم سربلند مي‌كرد باران مشت و لگد و شلاق بود كه بر سرش مي‌باريد. پس از اين تحقير و توهين جناب بازجو رسيد:

-ما همه چيز را مي‌دانيم! نه خودت را بدبخت كن نه ما را هم دردسر بده! يالله فوراً هرچي ميدوني بگو! من ضبط صوت را روشن مي‌كنم كه حرفهاتو بزني. تكمه ضبط صوت را فشار داد.

ناصر گفت:

-چرا منو دستگير كرديد؟

بازجو ضبط صوت را خاموش كرد:

-خودت خوب مي‌دوني جونه‌ور! تو كارخونه، تو محله خودتون، اينجا و اونجا هميشه دنبال آشوب گري هستي، چوب لاي چرخ اسلام گذاشتي، با انجمن اسلامي سرشاخ ميشي، كارگرارو تحريك مي‌كني.

ناصر سوال مي‌كرد تا ببيند اطلاعات مزدوران درچه زمينه‌ئيست، تا هم بهتر جواب بدهد و هم اگر فرصتي دست داد رفقايش در خارج زندان را در جريان قرار دهد و سرانجام گفت:

-اين حرفها چيه؟ شايد عوضي گرفتين!

-خفه شو! هيچ هم عوضي نگرفتيم و خيلي هم خوب مي شناسيمت، تو ناصر سرخي هستي، سن ۲۸ سال در محله آهنگران نزديك خيابان منجم زندگي مي كني، سيزده سال سابقه كار داري در زمان طاغوت هم آشوبگر و خرابكار بودي- و بعد چند فحش چارواداري داد و ادامه داد - زود باش هرچه مي داني بگو! اعتصاباتون، آشوبگري هاي كفر آميزتون عليه اسلام، رهبران نتون، كمونيستها، همه شوبگو! بگو و توبه كن و گرنه سرخودتو به باد دادي.

-باز چند فحش آبدار ديگر زينت حرفهايش كرد و تكمه ضبط را فشار داد.

ناصر انديشيد: پس خيلي چيزها را هنوز نمي دانند، و بعد شروع به صحبت كرد:

-پدرم بيكاره، يك پيرمرد ۶۰ ساله، مادرم ۴۵ سالشه، مريضه، سه برادر و پنج خواهريم، من تنها نون آور خانواده‌ي ده نفريم. پدرم اخراج شده، به زور چنگ و ناخن آلونكي تو حاشيه شهر درست كرديم، نه برق داره نه آب داره، نه خيابون، شهرداري تا حالا چند دفعه خواسته كه اين آلونك را هم رو سرمون خراب كنه. چهار فصل يك نفس و بدون تعطيلي كار ميكنيم. پدر و مادرم هر كدام چند تا مريضي دارن، پول دكتر و درمون...

بازجو جيغ زد:

-اين مزخرفات به درد خودت مي‌خوره (و چند تا فحش ركيك داد و ناليد):

-اومدي اينجا دكتر و دوا از من مي‌خواي؟ آب و برق مي‌خواي؟ به جاي آب و برق كوفت و زهرمار هم بهتون نميديم. انگار نصيحت فايده نداره و تو عاقل بشو نيستي!

بعد رويش را به طرف در برگرداند:

-بيايد تو برادر! مشت و مال مي‌خواد.

-بیاید تو برادر! مشت و مال مي‌خواد.

به اشاره بازجو دو پاسدار داخل اتاق شدند. کنار زدن پتو همراه بود با توهین و پس گردني و مشت و لگد به طوریکه او را با دستهاي بسته کف اتاق ولو کردند. بعد سه نفري همراه بازجو کتك وحشیانه اي به ناصر زدند. خودشان آنرا "پاس پاس" مي نامیدند. با تیپا و مشت و لگد او را به طرف یکدیگر مي انداختند و همانطور دست بسته خونین و مالینش کردند. وقتي هم که خسته مي شدند با چند صفحه از اوراق بازجویي خود را باد مي‌زدند، یکي یکي استراحت مي‌کردند و تکمه پیراهنشان را تا آخر باز کرده بودندو نفس نفس مي‌زدند.

بعد نوبت شلاق و شکنجه هاي جوراجور بود.

***

پس از چند روز به ناصر خبر دادند که مادرش به ملاقتش آمده است. ناصر تعجب کرد. گرچه بروز نداد، اما برایش عجیب بود. فکر مي‌کرد چطور مادرش در آن شرایط توانسته ملاقات بگیرد.

جناب بازجو، با چشمان از حدقه در آمده و بغض فرو خرده‌اش، بین او و مادرش نشسته بود، اما مادر در همان اولین جمله برایش روشن کرده که:

-در و همسایه- الهي سلامت باشند که کاري کردند من ترا ببینم –برات سلام دارند.

ناصر فهمید که مردم محله اعتراضي چیزي کرده اند و مزدوران ناچار شده‌اند با این ملاقات موافقت کنند. او هم ضمن احوالپرسي گرم خانواده و اهل محله و پرسیدن از وضع پدر و احوال پرسي مادر، فرصت را غنیمت شمرد و وسط حرفها به مادرش گفت:

-آبا، بلکه حضرت عباس و فاطمه کمکي بکنن. اونا محفوظن و مي تونن کمك کنن.

به این ترتیب اسم عباس و زهرا را که از دوستان محله و کارخانه اش بودند به یاد مادر انداخت و متوجهش کرد که مزدوران هنوز آنان را نمي‌شناسند و مي‌توانند به مبارزه‌شان ادامه دهند و حتي به آزاد شدن او کمك کنند.

مادر چهره اش بازتر شد و گفت:

-آها آها، آره ناصر جان، منهم شب و روز دست به دامن حضرت عباس و فاطمه زهرا هستم. –و با دلتنگي ادامه داد- خوب وضع و حالت چطوره؟

ناصر گفت:

-دلتنگي نکن آبا، اگر هم مردم. خودت مي دوني که پاك و سربلندم. مادر نتوانست خود را کنترل کند و اشکش جاري شد.

بازجو با لحن غیض‌آلودي گفت:

-ملاقات تمومه!

ناصر را به سلول برگرداندند. بازجو به دنبالش داخل سلول رفت و با همان حالت غیض‌آلود گفت:

-ما مي دانیم تو هیچي بروز ندادي، این ملاقت هم که بهت دادیم دلمون به حال اون مادر بیچاره‌ت سوخت بلکه تو هم دلت بسوزه و سر عقل بیاي. خیال نکن با قفل کردن پك‌وپوزت مي‌تواني کاري بکني. اگه حرفاتو بزني همین امروز آزادت مي‌کنیم. همین امروز! نترس خیال کني که چون جرمت زیاده نمي‌بخشیمت، نه! ما مي‌تونیم همین طوري الکي اعدامت کنیم، یا همینطوري الکي ببخشیمت، فهمیدي؟

ناصر جوابي نداد.

بازجو نالید:

-ها! جون بکن! جوابي بده!

-من جوابمو داده م. چیز دیگه ئي ندارم بگم.

بازجو در سلول را ترق به روي ناصر بست... و شکنجه ها ادامه یافت.

بیش از یك ماه بود که ناصر را از سلول به اتاق بازجوئي مي‌بردند و برمي گرداندند و قفل دهانش باز نمي‌شد. هر چه از او سوال مي‌کردند همان جوابها را مي داد. چند بار تلاش کرده بود فرار کند اما نتوانسته بود. در آن سلول تاریك و نمور و کثیف خوابیدن را برایش قدغن کرده بودند.

نوشتهء "محمد" بر دیوار سلول جلو چشمانش بود: "آثار شکنجه و شلاق

پاك مي‌شود اما آثار خيانت ..."

"محمد" كارگري بود با ۲۱ سال سابقه كار، آگاه و رزمنده، توانائي و روحيه‌ي عاليش هيچ وقت به قيافه‌ي لاغر و عينكهاي قطور ته استكانيش نمي خواند. تا آخرين نفس زير شكنجه هاي وحشيانه قهرمانانه مقاومت كرد و يك بار ديگر اثبات نمود كه ابزار سركوب سركوبگران، كارگر نيست!

او حتي اسم واقعيش را –كه دشمن به خوبي مي دانست مهدي دانشور است- به دشمن نگفت، و به اين ترتيب اراده يك كارگر آگاه و كمونيست را تجلي داد و اين حقيقت را مجسم نمود كه شكنجه و مرگ در برابر مشقات اين زندگي كه او و هم زنجيرانش را در خود ذوب مي‌كند، چندان نمودي ندارد.

ناصر دردهاي پا و ناخن هاي شكسته اش را، پشت و لگن و دنده هايش و سوختگيهاي بدنش را با يادآوري اين خاطره‌ها تسكين مي‌داد. گرچه صداي گوشخراش نوار "دعاي كميل" و روضه خواني كه مدام در سلولش با صداي بلند پخش مي شد شكنجه اي بود كه همچون زخمهايش آزارش مي داد، اما اين انجماد هم در برابر آفتاب حقيقت آرمانش تاب مقاومت نداشت. به ياد حرفهاي عباس مي افتاد. صحبتهائي كه در يكي از تجمع هاي كارگران بيكار كرده بود:

عباس پا شد و لنگ لنگان جلوتر آمد و روبروي كارگران قرار گرفت و در برابر حرفهاي يكي از انجمن اسلامي‌چي هاي خرفت كه كارگران را به صبر دعوت كرده بود و وعده بهشت داده بود گفت:

-بهشت ما بايد روي زمين برپا شود! ما ديگر فريب افسانه خدا و خرما را نمي خوريم! زندگي من در محله آهنگران همين شهر تبريز حالاشم جهنمه روزي هزار عقرب و اژدهاي هفت سر مرا مي گزند. بچه‌هام گرسنه‌ن، آب ندارم، روشنايي ندارم، استراحت ندارم، مادرم فلجه، پدرم زمين گير و واريس داره. صدايم هم در بياد زندانيم مي‌كنن، و شكنجه گرهايي را سراغم ميارن كه از اژدهاي هفت سر درنده‌ترن! منو مي‌سوزونن، دنده‌هامو ميشكنن، له و له‌وردم مي‌كنن، اين جهنم نيست پس چيه؟!

بهشت هم همون دنيايي‌يه كه قدرت دست خودمون بيفته و اينهمه نعمت و ثروت و دوادرمون و هرچي خوشي و خرمي دنياس –اين هم محصول رنج خودمون- نصيبمون بشه. نه! ديگه فريب اون افسانه هاي پوچ رو نمي‌خوريم."

باز انديشيد:

-"حالا عباس چكار مي كند؟ آيا پيامهايش رسيد؟ آن لنگ دوست داشتني حتماً كارهاي خودشو ادامه داده..."

قفل دهن ناصر هرگز باز نشد، مزدوران هم جرأت نكردند او را زياد نگه دارند زيرا وجودش –در زندان هم حتي- خطري بود براي قدرت سياهشان و تا روز تيرباران با وجود آن همه زخم و درد، همراه هم زنجيرانش در زندان سرود مي‌خواند. و تجربه هاي مقاومت در زندان را اشاعه مي داد و روحيه مبارزان در بند را با دميدن درخشان فرداي پيروزي اعتلا مي‌بخشيد.

***

دومین کنفرانس جهانی "لیبر استارت" و اهداف پیش رو !

کانون سوسیالیست‌هاي کارگري

اطلاعیه **۶ دسامبر ۲۰۱۱**

دومین کنفرانس جهانی سالانه همبستگی کارگری " لیبر استارت " ازتاریخ ۱۸ تا ۲۰ نوامبردر کشور ترکیه برگزار شد. درج بموقع این خبر از طرف سایت کانون مدافعان حقوق کارگر، گزارش و موضع گیری صحیح آنها توجه فعالین سوسیالیست درجنبش کارگری ایران را به خود جلب کرد. این دومین کنفرانسی است که با شرکت بسیاری ازاتحادیه های کارگری کشورهای مختلف دنیا و نیز حضور مرکز همبستگی آمریکایی (سالیدارتی سنتر) درآن به "میزبانی" لیبراستارت برگزارمی شود. اهداف و استراتژی ای که کنفرانس هایی از این نوع دنبال می نمایند از منظر جنبش کارگری جهانی بویژه در کشورهای شرکت کننده در آن که بیشتر آنها را کشورهای پیرامونی وعربی تشکیل می دهند حائز اهمیت است، به عبارتی ترکیب نیروهای شرکت کننده درآن و روندی که این کنفرانس با توجه به اوضاع جنبش کارگری جهانی پیش روی خود قرارمیدهد قابل بررسی و تعمق است. استراتژی و اهداف این کنفرانس تا چه حد می توانند در خدمت تقویت جنبش کارگری در بیایند جای سوال جدی دارد.

خصوصن با توجه به این که در شرایط فعلی طبقه کارگر جهانی نه با اهداف و سیاستی روشن ونیز نه متشکل و متحزب از دیدگاه سوسیالیستی، اما در هر صورت برای دفاع از دست آوردهایش و برعلیه برنامه های ریاضت اقتصادی دولت های امپریالیستی وعقب مانده و ارتجاعی، درگیر مبارزات وسیع ضد سرمایه داری است وهمچنین کشورهای عربی و آفریقایی در شرف انقلابات نیمه تمام هستند، به این حرکت اهمیت ویژه ای می دهد. از این منظر برای سوسیالیست های کارگری سکوت و پرده پوشی دررابطه با اهداف مرکز همبستگی آمریکا و سایت لیبراستارت از گذاشتن چنین کنفرانس هائی و در قبال جنبش طبقه کارگر جایز نخواهد بود.

از مسائل مورد توجه و چشمگیردر کنفرانس مذکور یکی برگزار کننده این کنفرانس یعنی " لیبر استارت "(۱) ودیگری ترکیب نیروهای شرکت کننده درآن و بویژه همه کاره ی آن سالیدارتی سنتر است، "سالیدارتی سنتر" یا مرکز همبستگی کارگری آمریکا با نقشی که این نهاد به عنوان یک نهاد امپریالیستی ایفاء می کند جای بحث دارد. ما هم خود را مؤظف می دانیم که از این منظر به مسئله در حد توان بپردازیم.

هدف از ایجاد "سالیداریتی سنتر" این نهاد امپریالیستی ظاهرن عبارت است از«کمک به ایجاد جنبش جهانی کارگری بر زمینه اتحادیه های کارگری دمکراتیک و مستقل برای تقویت اقتصاد و قدرت سیاسی کارگران» وظاهرن یک نهاد غیر انتفاعی است که در بیش ازبیست و پنج کشورتحت نام «اتحادیه کارگری» شعبه دارد ولی در اصل سیاست امپریالیستی آمریکا را در این اتحادیه ها تبلیغ و ترویج می نماید. این نهاد بعنوان یک عامل باز دارنده مانع ایجاد تشکلهای مستقل، طبقاتی و رادیکال در میان کارگران کشورهای مختلف جهان میشود. در واقع هدف اصلی این نهاد فاسد ساختن جنبش کارگری کشورهای مربوطه و جنبش کارگری جهانی است. فلسفه برنامه و موجودیت این نهاد دقیقا بر مبنای همان فلسفه، ان. ئی. دی و نیز ا. آی. اف. ال. دی بنیانگذاری شده است (۲).از خصوصیات سالیدارتی سنترهمچون یک نهاد امپریالیستی این که در حرف خواهان اعطای مشارکت سیاسی به کارگران و اتحادیه های کارگری است و حمایت از منافع آنها

را دارد، اما درعمل خواهان تشویق اتحادیه ها و گروههای کارگری در ترویج و ارتقاء خصوصی سازی و گلوبالیزاسیون نظام سرمایه داری امپریالیستی میباشد. ان.ئی.دی و سالیداریتی سنتر منابع مالی فراوانی در اختیار میانه روها (سانتریستها) و راسیستهای اتحادیه های کارگری برای مقابله با اتحادیه هایی که انعکاس منافع واقعی کارگری و رادیکال هستند، قرار می دهند. هدف اصلی چنین سیاستی به رهبری رساندن افراد موافق سیاست امریکا با صرف مبالغ فراوان دلار و ممانعت از ورود نمایندگان واقعی کارگران مترقی و چپ و سوسیالیست در راس این اتحادیه ها است. استراتژی ای که درواقع این نهاد امپریالیستی جلو روی خود دارد یاری رساندن به بورژوازی جهانی برای حذف گرایشات رادیکال درون جنبش کارگری میباشد و همچنین تاثیر گذاری مخرب و فاسد نمودن جنبش کارگری کشورهای مختلف از طریق برآورده کردن باصطلاح نیازهای مالی جنبش کارگری است. البته باید تاکید کرد که بخش مهمی از جنبش کارگری آمریکا و فعالینش، خود منتقد جدی سیاستهای بین المللی رهبری اتحادیه سراسری کارگران آمریکا هستند و علیه آن مبارزه می کنند.

آمریکا در شهر واشینگتن، "ند" (۳) را تشکیل داد که سیاست خارجی‌اش را از طریق آن گسترش داده و در عین حال به آن ظاهری غیر دولتی بدهد. "ند" مدعی است که دموکراسی را اشاعه میدهد در حالی که به طور واقعی فقط برای پیشبرد اقتصاد بازار عمل میکند و کنترل مداوم قدرتمندان محلی و الیت جهانی را اعمال مینماید. برخی ازرهبران سیاست خارجی آ.اف.ال ـ سی.آی. او(٤) در زمره بنیانگزاران "ند" بوده اند و فدراسیون مرکز آمریکائی برای همبستگی بین المللی کارگران که بنام سولیداریتی سنتر شناخته شده یکی از چهار نهاد اصلی "ند" است که همسوی شاخه های بین المللی احزاب دموکرات و جمهوریخواه و اطاق تجارت می باشند. سولیداریتی سنتر ۹۰ درصد بودجه ی خود را از" ند" دریافت میکند وعمدتا برای تخطئه و منحرف کردن مبارزات کارگران دیگر کشورهای دنیا و در کل برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی دولت امپریالیست آمریکا بکار گرفته میشود.

سیاستهای آشکار و پنهان امپریالیست آمریکا برای دست اندازی در جنبشهای کارگری کشورهای مختلف و جنبش کارگری جهانی برای همگان روشن است. یکی از پیروزیهای فدراسیون کار آمریکا- کنگره سازمانهای صنعتی، زمان قیام کارگران فولاد گدانسک درلهستان بود. این یک جنبش کارگری اصیل بود با خواسته کنترل کارگران بر کل جامعه، ولی رهبری جنبش " همبستگی" (سولیداریتی) خیلی زود به صورت اهرمی برای بازگشت به سرمایه داری تبدیل شد. فدراسیون کار آمریکا- کنگره سازمانهای صنعتی به جنبش "همبستگی" کمک مالی رساندند و تشویق کردند که جنبه های بسیار دمکراتیک و سندیکالیستی آن محدود شود. شکست جنبش کارگری لهستان و خیانت لخ والنسا در تبعیت ایشان از اصل بورژوازی" دشمن دشمن من، دوست من است" فراموش ناشدنی است. جنبش کارگری لهستان و جهان هرگز فراموش نخواهند کرد که چگونه دلارهای امریکایی رهبران آن جنبش را فاسد نمود و پیروی از راهکارهای ضد کارگری بورژوازی به مانعی بر سر استقلال سیاسی تشکیلاتی طبقه کارگر لهستان تبدیل شد .

هدف "مرکز همبستگی آمریکایی" از تماس با جنبش کارگری جهان و فعالینش در کشورهای شرکت کننده (٥)، شکل دادن به یک جریان آمریکایی در جنبش کارگری کشورهای نامبرده است. که نه تنها مبنای سیاستها و اقداماتش در راستای تحقق منافع مستقل طبقه کارگر جهان علیه صاحبان صنایع و سرمایه ی امپریالیسم امریکا نمی باشد بلکه هدفش تحقق منافع سیاست خارجی آمریکا در قبال رژیمهای کشورهای نامبرده میباشد. "مرکز همبستگی آمریکایی" می کوشد تا جنبش کارگری این کشورها و در کل جنبش کارگری جهانی و فعالین آنرا به دنبال سیاستهای ضد کارگری و ارتجاعی و امپریالیستی بکشاند.

در دومین کنفرانس جهانی همبستگی کارگری "لیبر استارت"، ۲۱ کارگاه آموزشی با موضوعات متنوع طی روزهای ۱۹ و ۲۰ نوامبر برگزار شد. کارگاه ها یا پنلها به درخواست گروههای شرکت کننده در کشورهای مختلف سازمان داده شده بود. " لیبر استارت " که مسئولیت برگزاری این کنفرانس را بعهده داشت بطور قطع با نهاد ضد کارگری و امپریالیستی سولیداریتی سنتر با یک منفعت مشترک و همسو در کنفرانس ظاهر شده است. نهاد " لیبر استارت " که با نام کارگر، علیه جنبش کارگری جهان عمل میکند در این دو کنفرانس جهانی نقش تعیین کننده داشته است. این یک نهاد صهیونیستی و اسرائیلی است وسیاستهای کارگریش ربط مستقیم به سیاستهای اسرائیل و آمریکا در قبال جنبش کارگری جهانی دارد. لازم است برای افشای این سیاستها و معرفی این نهاد وعملکرد تنگاتنگش با سولیداریتی سنتر اشاره ای شود به چند دهه گذشته که این سیاستها شکل گرفته است. (٦)" در سال ۱۹۵٦، زمانیکه اسرائیل بطور ضربتی شبه جزیره سینا از جمله کانال سوئز را اشغال کرد، بن گوریون اعلام نمود که پادشاهی یهود طبق روایات تورات در مناطق فتح شده برقرار خواهد شد. حکومت آیزنهاور بسرعت کلیه کمکهای مالی آمریکا به اسرائیل را قطع نمود. در این زمان رهبران فدراسیون کار آمریکا - کنگره سازمانهای صنعتی متحدا به حکومت آمریکا فشار آوردند که مجددا به کمک هایش به اسرائیل ادامه دهد. ولی اسرائیل تحت فشار پس از دو هفته عقب نشست. از همان زمان رابطه نزدیکی بین

اتحادیه ها و همچنین حاکمیت اسرائیل بوجود آمد. از طرف دیگر مقامات اطلاعاتی اسرائیل از جانب واشنگتن تشویق و از نظر مالی تامین میشدند تا در حکومت ها، اتحادیه های کارگری و نهادهای مدنی جمهوری های مستقل قاره آفریقا نفوذ کنند. صدها پروژه با میلیونها دلار از پول سازمان سیا و حق عضویت کارگران درفدراسیون کارآمریکا - کنگره سازمانهای صنعتی بسمت اسرائیل روانه شد." سیاستها و اهداف " لیبر استارت " در این راستا عمل می نماید و هزینه سنگین این کنفرانس در قبال میلیونها دلاری که از پول سازمان سیا که به جیب دلالان اسرائیلی و فدراسیون کار آمریکا برای پیشبرد این پروژه های مشترک سرازیر میشود تامین شده است. سولیدارتی سنتر به دلیل اینکه ماهیت امپریالیستی اش در سطح بین المللی و برای بسیاری از کشورها تا حدود زیادی روشن شده است از لیبر استارت به عنوان بازیگر جلو صحنه و بازوی سیاست خود استفاده می نماید. بعنوان مثال: کارزار بین المللی بایکوت اسرائیل و حمایت از مبارزات حق طلبانه مردم فلسطین در این کنفرانس چشم گیر و موثر بوده است. آنها بارها در کارگاه های مختلف در مورد وضعیت مردم فلسطین و ضرورت بایکوت رژیم اسرائیل جدل های جدی راه انداختند و بارها یکی از مسئولین لیبر استارت، اریک لی، را به خاطر مخالفت فردی اش با بایکوت اسرائیل به چالش کشیدند .

اهدافی که " لیبر استارت " با برگزاری این کنفرانس و رابطه اش با مرکز همبستگی آمریکایی دنبال می نماید، هیچ نوع خدمتی به متحد شدن طبقه کارگری جهانی و رفع موانع و معضلات آن نمی کند. برحسب برنامه ریزی قبلی این کنفرانس می بایست در استرالیا برگزار شود دلیلی که این کنفرانس به ترکیه انتقال داده شده است کاملا روشن است ، کشورهای خاور میانه و پیرامونی در شرف تغییر و تحولات بنیادی هستند. وهمچنین سرمایه داری جهانی، از آمریکا تا یونان و ایتالیا، از مصر تا ایران و سوریه و بحرین درگیر بحران های عمیق اقتصادی و سیاسی است و راهی برای بیرون آمدن از این وضعیت پیش رو ندارد. بر بستر این اوضاع، اعتراضات و اعتصابات کارگری در سطح گسترده ای در کشورهای مختلف جهان به درجات مختلف درجریان است. دربرخی کشورها نظیرتونس و مصر در پی سقوط دیکتاتورها و باز شدن نسبی فضای سیاسی، جنبش های کارگری رو به رشد هستند و این، بورژوازی این کشورها و جهانی را به چاره جویی وهراس انداخته است، از سوی دیگر در سایه دیکتاتوری ها بطور مشخص در ایران، جنبش های کارگری با همه سرکوب و فشارها، در حال مبارزه و کشمکش طبقاتی اند. به موازات مبارزات طبقه کارگر جهانی در کشورهای مختلف و در سطوح گوناگون، بورژوازی جهانی می کوشد تا با تشدید فعالیت نهادها، ارگانها، و مراکز ضد کارگری همچون سولیدارتی سنتر و لیبر استارت و به قصد پیشبرد اهداف خود، به عنوان حامی و مدافع طبقه کارگر ظاهر شوند. جنبش کارگری ایران و فعالینش علی الخصوص از یکطرف زیر شدیدترین فشارهای سرکوب و شکنجه رژیم دیکتاتور جمهوری اسلامی هستند از طرف دیگر به علت تحریمهای اقتصادی و تهدیدهای کشورهای امپریالیستی در اسفناک ترین شرایط بسر میبرند.(۷) شرکت نهادهایی تحت نام فعال جنبش کارگری ایران در این کنفرانس تا چه اندازه به حل معضلات بشدت حاد فعلی جنبش کارگری ایران کمک خواهد نمود خود جای بحث جدی دارد .

بخشی ازاین کنفرانس را مسلماً بدنه کارگری جنبش کارگری کشورهای شر کت کننده را تشکیل می داده است اما نکته ای که در این کنفرانس با توجه به ترکیب آن باید در نظر گرفت این است که سیاستهای تعیین کننده این کنفرانس کاملا تحت کنترل و نفوذ رهبران اتحادیه ها و نهادهای امپریالیستی بوده است و کارگران در تصمیم گیریها و پیش بردن اهداف این چنین کنفرانس هایی نقش نظاره گری بیش نخواهند داشت . کنفرانسی با چنین مختصاتی قطعا نخواهد توانست در جهت منافع جنبش کارگری جهانی قدمی رو به جلو بردارد. تنها حضور طبقه کارگری جهانی با استقلال مالی اش و تشکلهای واقعی اش در تشکیل کنفرانس های جهانی تضمین کننده منافع کل کارگران خواهد بود. و کوشش طبقه کارگرجهانی برای گسستن حلقه اتصال " اعطای ملی برای دمکراسی و سولیدارتی سنتر " با جنبش کارگری امروزه امری بسیارحیاتی است. تنها با مبارزه طبقاتی جدی و نقش فعال سوسیالیستهای کارگری می توان جنبش کارگری جهانی و سایر کشورهای دیگر را از خطر این نهادهای امپریالیستی وفاسد امثال سولیداریتی سنتر و سایت لیبر استارت مصون داشت.

دسامبر ۲۰۱۱

- - - - - - - - - - - - - - - - - -

زیر نویسها:

(1)در مورد خود لیبر استارت زمانی که به سایت اش مراجعه می کنید،چیزی زیادی نمی توانید بدست بیاورید، جز اینکه تاریخ شروع فعالیت و اینکه اکنون ۵۰۰ نفر دواطلب با ۲۰ زبان با این سایت در سراسر جهان همکاری می کنند و اخبارش در ۷۰۰ سایت اتحادیه های کارگری درج می شوند. مثل همیشه باید اهداف واقعی را در عمل واقعی این سایت و همکاران واقعی آن نیز یافت. تا کنون این سایت ۲ کنفرانس برگزار کرده است که در هر دو آنها مرکز همبستگی کارگری آمریکائی نقش اصلی را داشته است، مثلا در همین کنفرانس مورد بحث درصد قابل چشمگیری از پانل ها متعلق به این تشکیلات بوده اند. بگذریم از اینکه اکثر اتحادیه های شرکت کننده از کشورهای دیگر یا دست ساز این مرکزند و یا اینکه از همکاران اش هستند. این تا حدی است که در مصاحبه های شرکت کنندگان ایرانی هم نمایان است. یکی از آنها تعداد اتحادیه های

شرکت کننده از کشورهای عربی و دیگر کشورها مانند (پاکستا ن، فلیپین، آمریکا، کانادا، انگلیس و..) را ۱۰۰ تا که اکثران دست ساخت این مرکزند نام می برد. حتا وی به ایران نیز اشاره می کند. این همه به نظر می رسد که بعد از گزارشی است که کانون مدافعان حقوق کارگران در داخل از این کنفرانس و اهداف آن ارائه داده می باشد. این گزارش درسایت های اینترنتی واز آن جمله آدرس زیر قابل دسترسی است.

http://kanoonmodafean1.blogspot.com/2011/11/labourstart.html

(2)سازمان ملی برای تحقق دمکراسی (ان . ئی . دی) این سازمان، یا سازمان ملی برای تحقق دمکراسی بوسیله رونالد ریگان رئیس جمهور اسبق آمریکا در سال ۱۹۸۳ بوجود آمد. هدف از این نهاد این بود که یکم، " دمکراسی" نوع آمریکایی را در سراسر جهان صادر و بر پا نماید. و دوم از آنجا که نقش سازمان جاسوسی (سی. آی. ا) در برپایی کودتاهای خونین علیه دولتهای ملی کشتارهای رهبران واقعی اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری منتسب به چپ و جنبش کمونیستی در کشورهای مختلف جهان در سالهای ۱۹۷٤ در میان زحمتکشان و توده های تحت ستم جهان و همچنین در میان مردم آمریکا بر گشته بود، این نهاد امپریالیستی (ان. ئی. دی) بموازات در خدمت پیشبرد سیاست خارجی امپریالیسم آمریکا ایجاد شد.

از ۱۹۹٤ تا ۱۹۹٦ ان. ئی. دی اعتبار مالی که بالغ بر ۲۵۰۰۰۰۰ دلار میشود را به انستیو آمریکایی برای توسعه آزاد مراکز کارگری (که مخفف آن، ا. آی. اف. ال. دی میباشد) اعطاء نموده است این نهاد از طرف سازمان سی.آی.ا ظرف دهها سال برای سرکوب و براندازی اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری مترقی مورد استفاده قرار گرفته است. ا.آی.اف.ال.دی یکی از سازمانهای تشکیل دهنده مرگز آمریکایی برای همبستگی بین المللی کارگری (سالیداریتی سنتر) میباشد.

سالیداریتی سنتر در سال ۱۹۹۷ از طرف ا.اف.ال. سی. آی. با تلفیق چهار سازمان مرتبط با ا.اف.ال.سی.آی.او به اصطلاح برای کمک به برپایی اتحادیه ها و سندیکاهای "کارگری" دوستدار آمریکا تاسیس گردید.۱. آی.اف.ال.دی ۲. انستیتو کارگری آزاد آسیا- آمریکایی ۳. مرگز کارگری آفریقا-آمریکا ٤. انستیتو اتحادیه آزاد کارگری . این نهادها در اتحادیه ها و سندیکاهای کشورهای جهان سوم خصوصاً بر آموزش کارگران تلاش و برنامه ریزی نموده اند.

.

(3)واشینگتن "ند" NED

National Endowment for Democracy

AFL-CIO (4)

American Federation of Labor and Congress of Industrial Organizations

-(5)سه کارگاه با عنوان بهار عربی با حضور اتحادیه های مصر، اردن، مراکش، عراق و...

-سه جلسه در مورد ساخت اتحادیه های دموکراتیک در عراق و سازمان های کارگری آلترناتیو و راه های جدید برای سازماندهی کارگران عرب

-پنلی با عنوان اسرائیل- فلسطین

-راه های جدید برای سازماندهی کارگران عرب

-جلساتی در مورد کارگران مهاجر، کارهای سخت و پرخطر، رسانه های اجتماعی، اینترنت، امنیت شغلی، سازمان های کارگری آلترناتیو و...

-پنلی هم به مسایل ایران اختصاص داده شده که در برنامه اعلام شده لیبر استارت، اداره آن به عهده گروهی با نام (International Alliance in solidarity with the Workers of Iran) اتحاد بین المللی در همبستگی با کارگران ایران) است (۱.(

(6)مروری بر: پال بال، مراقبت از صنعت و تجارت - ساموئل گومپرز، جرج مینی، لین کرکلند؛ و تراژدی اتحادیه‌های کارگری امریکا، ۱۹۹۹.

Paul Buhl, Taking Care of Business: Samuel Gompers, George Meany, Lane Kirkland; and the Tragedy of American Labor, Monthly Review, 1999

(7)شرکت کننده گان ایرانی در این کنفرانس از اعضاء اتحاد بین المللی درحمایت ازمبارزات کارگران ایران و اتحادیه آزاد کارگران بوده اند که درعین حال از برگزاری این کنفرانس و نتایج آن اظهار رضایت نموده اند. یکی از نمایندگان اتحاد بین المللی شرکت کننده در کنفرانس مدعی است که سعی نموده است به افشاگری سولیدارتی سنتر بپردازد. جا دارد به اتحاد بین المللی و نمایندگانش در این کنفرانس یادآوری نمود اززمانی که مهدی کوهستانی نژاد عضو اتحاد بین المللی بود و به عنوان یک عنصر کارچاق کن از طرف "سولیدارتی سنتر " قصد منحرف نمودن و به فساد کشاندن جنبش کارگری ایران را داشت، اتحاد بین اللملی در افشای مزدوری و پادویی مهدی کوهستانی و مرکزهمبستگی سکوت را اختیار نمود. در آن شرایط تاریخی مهم اتحاد بین المللی با این عمل نه تنها مسئولانه از جنبش کارگری و استقلال طبقاتیش دفاع و حمایت ننمود بلکه در قبال این حرکت امپریالیستی و عاملان آن کاملا سکوت را بر گزید. افشاگری این حرکت امپریالیستی در این کنفرانس زمانی میتواند از جانب اتحاد بین اللملی و نمایندگانش حقانیت یابد که برای جنبش کارگری ماهیت ضد کارگری و امپریالیستی این نهاد و عاملان آن را افشاء نموده باشد. هر نهاد و تشکل جدی می بایست چنین تجمعات سازمانیافته از طرف نهادی امپریالیستی را بایکویت و افشا نماید. این حداقل کاری است که هر سازمان و نهاد جدی اي می بایست در

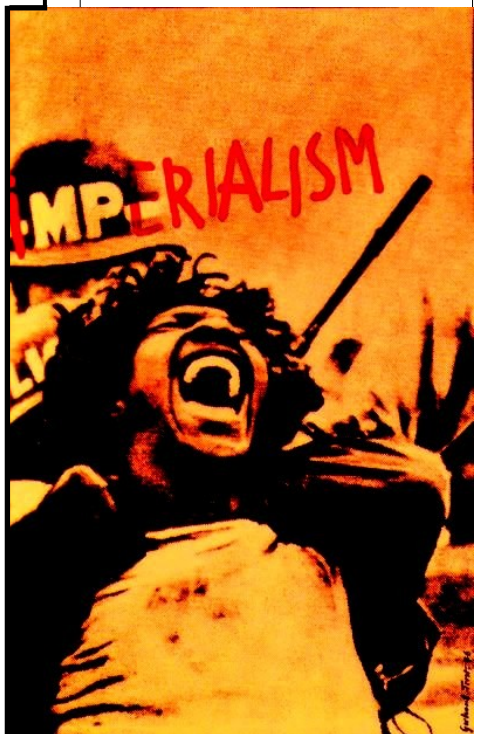

کشتار کارگران ذوب مس خاتون آباد بی جواب نخواهد ماند!

کانون سوسیالیست‌هاي کارگري

هشت سال پیش مزدوران رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی صف کارگران مجتمع ذوب مس خاتون آباد از توابع شهرک بابک در استان کرمان را که بر علیه سیاست اخراج سازیها اعتراض کرده بودند، به گلوله بستند. کارگران معدن خاتون آباد با مطرح کردن پایه ای ترین خواستهای خود که برعلیه قراردادهای موقت و سلطه غارت گرانه شرکت های پیمانکاری و حفظ امنیت شغلی بود مورد یورش وحشیانه مزدوران سرمایه و ضرب و شتم آنها قرار گرفتند و به خاک و خون کشیده شدند. در این حمله وحشیانه چهار کارگر و یک دانش آموز کشته و تعداد زیادی زخمی شدند.

به گلوله بستن کارگران وجه مشترک دو رژیم سرمایه داری شاه و جمهوری اسلامی در خفه کردن اعتراضات کارگری در ایران بوده است. در سال هزار و سیصد وپنجاه نیز صف اعتراضی کارگران جهان چیت کرج توسط مزدوران مسلح رژیم شاه در محل کاروانسرا سنگی با گلوله پاسخ داده شده بود. عین همین فاجعه با سرکوب و کشتار کارگران خاتون آباد به دلیل دفاع آنها از ابتدایی ترین خواسته هایشان، در جمهوری اسلامی تکرار شد.

بیش از سه دهه است که حکومت سرمایه جمهوری اسلامی با بکارگیری سیاستهای جهانی سرمایه، استثمار و بی حقوقی شدیدی را بر کارگران تحمیل نموده است. اخراج و بیکارسازی و قراردادهای سفید امضا، کاهش دستمزد و ربوده شدن حقوق معوقه، لغو ابتدایی ترین بیمه های اجتماعی و کارگری ، تحمیل قوانین ضد کارگری در باز گذاشتن دست کارفرماها، بیش از پیش زندگی کارگران را به ورطه نابودی کشانده است. آدمکشان رژیم به این همه فلاکت و سیه روزی که بر کارگران تحمل نموده اند اکتفا ننموده، بار دیگر و اما اینبار با به گلوله بستن کارگران خاتون آباد نهایت رذالت و پستی خود را در تاریخ بشریت به ثبت رساندند. اما این حمله ددمنشانه سرمایه نتوانست خللی در اراده مبارزاتی و طبقاتی طبقه کارگر ایران بوجود بیاورد و آنها را مرعوب نماید، بلکه برعکس در طول این سالها که از این فاجعه اسفناک می گذرد، دامنه اعتراضات و اعتصابات کارگری در ایران ابعاد وسیعی به خود گرفته است عزم طبقه کارگر برای مبارزه در جهت رسیدن به مطالبات و خواسته هایش به شکل متشکل تر راسخ‌تر گردیده است.

از آن سال تاکنون جنبش کارگری شاهد وقایع مهم ودستاوردهایی بوده است. در روز اول ماه مه ۱۳۸۳ کارگران سقز در حرکتی مستقل برگزاری اول ماه مه را به خیابان های شهر کشاندند، که نهایتاً منجر به دستگیری و محاکمه ی محمود صالحی و تنی چند از فعالین کارگری شد. در ادامه نیز شاهد تشکیل کمیته های فعالین کارگری، سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه بوده ایم. در طول این سال ها هفته ای نبوده است که شاهد اعتراضات و اعتصابات کارگری به منظور توقف اخراج های گسترده و تأمین امنیت شغلی و حقوقهای معوقه نبوده باشیم. اما بعد از این همه مبارزات بی وقفه نه تنها قراردادهای موقت لغو نشده است، بلکه تبدیل به قراردادهای یک ماهه و سفید امضا شده اند، بستن کارخانه ها و اخراجهای دسته جمعی همچنان ادامه دارد ونه تنها دستمزدی افزایش نیافته، بلکه طرح هدفمند کردن یارانه ها و تحریمهای اقتصادی دوول امپریالیستی از سوی دیگر به فقر و فلاکت بیشتر دامن زده و سفره خالی کارگران را مورد تهاجم قرار داده است. همه ی این ها واقعیات تلخی است که سایه ی شوم خود را هم چنان بر زندگی هم طبقه ای های مان حفظ کرده است. حرکت برای ایجاد تشکلهای کارگری به امری حیاتی برای طبقه کارگر تبدیل شده است، در کنار تشکلهای کارگران واحد و نیشکرهفت تپه تلاش فعالین کارگری در جهت ایجاد آن در دیگر مراکز کارگری افزایش یافته است. گرچه مبارزات کارگری

سالهای اخیر نشان داده است که نه تنها هر گام پیشروی جنبش کارگری در جهت رسیدن به کسب مطالباتش در گرو ایجاد تشکلهای طبقاتی خویش است بلکه جلوگیری از کشتار کارگران نیز به آن گره خورده است. به عبارت دیگر میتوان با اطمینان گفت فقط با ایجاد تشکلهای طبقاتی می توان به کشتار کارگران خاتمه داد.

مبارزه ی کارگران در شهر بابک نشان داد که آنها برای دفاع از منافعشان، تابع بی چون و چرای اراده ی صاحبان قدرت و سرمایه نیستند و آماده اند تا پای جان از منافع خود دفاع کنند. چهارم بهمن صحنه نبرد و مقاومت کارگران در برابر سرمایه و زور و بی حقوقی است. روز مقاومت کارگران در مقابل حمله‌ي گستاخانه بورژوازی به سفره خالی کارگران است.

چهارم بهمن، روز گرامیداشت یاد کارگران جانباخته معادن ذوب مس خاتون آباد، روز تجدید عهد در جلوگیری از تجاوز به حقوق کارگری، روز تجدید خاطره با این عزیزان است. ما در این روزعهد می بندیم که تا نابودی کامل مناسبات سرمایه به مبارزه ادامه داده و از پای نشینیم.

***

یاد جانباختگان خاتون آباد ، یاد تمامی جانباختگان جنبش کارگری گرامی باد!

نادژدا کروپسکایا همسر لنین، در خاطرات خود می‌نویسد:

شب سال نو ما به مینو سینسک، جایی که همهٔ سوسیال دموکرات های تبعیدی گرد آمده بودند رفتیم... همهٔ آن ها انزوا گزیده بودند. سوسیال دموکرات های قدیمی نسبت به جوانان دموکرات بدبین بودند و باور نمی کردند که آن ها انقلابی های واقعی باشند... نارودوولتسی های قدیمی سوسیال دموکرات ها را متهم می کردند که از خیال فرار یکی از اعضای خود خبر داشته‌اند ولی به آن‌ها چیزی نگفته اند که آن ها هم بتوانند خود را برای جستجوی پلیس آمادگی داشته و خود را "تمیز" کنند. مساله خیلی بالا گرفته بود. وقتی من رسیدم ولادیمیر ایلیچ (لنین) جریان را تعریف کرد و گفت: هیچ چیز بدتر از این رسوایی های در تبعید نیست. این مردان مسن پس از آن چیزها که به سرشان آمده و زندان های مختلفی که از سر گذرانده اند، اعصاب شان به اندازهٔ کافی خراب شده است. ما نباید خود را در گیر این رسوایی ها بکنیم. کارهای زیادی در پیش روی‌مان قرار گرفته و نباید با درگیر شدن در چنین مسائلی، خود را بدنام کنیم. او عقیده داشت که باید با این پیرمردها قطع رابطه کنیم... ما این رابطه را گسستیم. به خاطر این که مجبور بودیم.